

تدریس عربی

خودآموز صرف و نحو

تألیف ام‌الله همت و بیژن شمالی

شامل ۶ نوار کاست

جلد دوم

قسمت‌های ۵ و ۶

از انتشارات لجنه ملی امور احبای ایرانی/امریکائی
دارالانشاء محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده

۱۹۸۶

حق طبع و تکثیر متن و نوار محفوظ

© ۱۹۸۶

تقديم به :

هوشنگ محمودی

فہرست

جلد اول

مقدمہ

صفحہ الف - د

۳۰ صفحہ

۱ - ضمیمہ نوار اول

۹ صفحہ

۲ - ضمیمہ نوار دوم

۳۰ صفحہ

۳ - ضمیمہ نوار سوم

۶۵ صفحہ

۴ - ضمیمہ نوار چہارم

جلد دوم

۴۹ صفحہ

۵ - ضمیمہ نوار پنجم

۱۷۰ صفحہ

۶ - ضمیمہ نوار ششم

فہرست
ضمیمہ نوار پنجم تدریس عربی
(۴۹ صفحہ)

- ۱ - فعل مضارع
- ۲ - افعال لازم و متعدی
- ۳ - ابواب ثلاثی مزید
- ۴ - ابواب رباعی مزید
- ۵ - افعال ناقصہ
- ۶ - حروف مشبہہ^ک بہ کِیسَ
- ۷ - حروف مشبہہ^ک بِالْفِعْلِ^ص
- ۸ - لا نفی جنس

فعل مضارع ^{هـ}يَذْهَبُ (علی میروند)

۱

يَذْهَبُ بروزن — میباید (جواب را با اعراب کامل بنویسید)

فَعْلٌ

۲

يَذْهَبُ بروزن — میباید

يَفْعَلُ

۳

يَذْهَبُ هر سه حرف حروف اصلی هستند و يَذْهَبُ حرف زائد —

۴

به حروف اصلی اضافه شده است

پ

يَذْهَبُ یعنی رفت (آن یکمرد)

۵

يَذْهَبُ یعنی — (آن یکمرد) (جدول صرف فعل مضارع مراجعه کنید)
(جدول ۵-۱)

میروند

با اضافه کردن حرف زائد — بفعل يَذْهَبُ که ماضی است

۶

فعل مضارع يَذْهَبُ را ساخته ایم .

پ

صیغهٔ مثنیٰ مذکر مفایب از فعل مضارع يَذْهَبُ کلمهٔ — میباشند

۷

(جدول صرف فعل مضارع مراجعه کنید)
(جدول ۵-۱)

يَذْهَبَانِ

صیغهٔ مثنیٰ مؤنث مفایب فعل — میباشند

تَذْهَبَانِ

۸

فرق دو صیغهٔ مثنیٰ مذکر مفایب و مثنیٰ مؤنث مفایب در

۹

اول	حرف	اول
آنها میباشد	آخ	

۱۰	تذْهَبَانِ	صیغهٔ مثنیٰ مذکر مخاطب فعل — میباشد
----	------------	-------------------------------------

۱۱	تذْهَبَانِ	صیغهٔ مثنیٰ و مؤنث مخاطب فعل — میباشد
----	------------	---------------------------------------

۱۲		در جدول صرف فعل مضارع کلمه تذْهَبَانِ :
----	--	---

الف - یکبار آمده

ب - دوبار آمده

ج - سه بار آمده

ج

۱۳		وجه مشترك تذْهَبَانِ در سه محلّ جدول اینستکه :
----	--	--

الف - هر سه مخاطب هستند

ب - هر سه مفایب هستند

ج - هر سه مفرد هستند

د - هر سه مثنیٰ هستند

ه - هر سه جمع هستند

د -

۱۴	مثنیٰ	وجه مشترك يذْهَبَانِ و تذْهَبَانِ نیز در اینستکه هر دو — هستند
----	-------	--

هرگاه انجام دهند فعل مضارع یَذْهَبُ دو نفر باشند (مثنی) آن فعل

۱۵

تَذْهَبَانِ باید هَبَانِ است یا —

۱۶ یَذْهَبَانِ اگر انجام دهند گان فعل مرد باشند و غایب نیز باشند آن صیغه — است

۱۷ تَذْهَبَانِ در غیر اینصورت صیغه های فعل برای دو نفر — است

۱۸ فعل تَذْهَبُ در جدول :

الف - فقط یکبار آمده

ب - دو بار آمده

ج - سه بار آمده

ب

۱۹ بار اول که کلمه تَذْهَبُ آمده صیغه مفرد مخاطب است
مغایب

۲۰ بار دوم که کلمه تَذْهَبُ آمده صیغه مفرد مخاطب است
مغایب

۲۱ بار اول که کلمه تَذْهَبُ آمده مثنی است
مثنی مذکر

۲۲ بار دوم که کلمه تَذْهَبُ برای مثنی آمده است
مثنی مذکر

۲۳	وَحَدَّه	اَزْهَبُ یعنی من میروم صیفه مُتَكَلِّمٌ — میباشد .
۲۴	مَعَ الْغَيْرِ	نَذْهَبُ یعنی ما میرویم صیفه مُتَكَلِّمٌ — میباشد .
۲۵	یـ	سه صیفهٔ اوّل یعنی صیفه های مذکّر و مفایب با حرف — شروع میشود .
۲۶	یـ	علاوه بر سه صیفهٔ اوّل، صیفهٔ جمع مَوْثُثٌ مفایب نیز با حرف — شروع میشود .
۲۷	تـ	تمام شش صیفه مخاطب با حرف — شروع میشود .
۲۸	همزه و ن	صیفه های مُتَكَلِّمٌ وَحَدَّه و مَعَ الْغَيْرِ بترتیب با حروف — و — شروع میشوند .
۲۹	یـ	بطور کلی صیفه های فعل مضارع بایکی از چهار حرف ا ، ت ، ث ، ن شروع میشود .
۳۰	مُضَارِعَه	این چهار حرف را که حروف مضارعه مینامند تشکیل کلمه اَتَيْنَ میدهند کلمه اَتَيْنَ معنی خاصی ندارد . فقط برای بخاطر سپردن حروف — است
۳۱	مَعَ الْغَيْرِ	در اَتَيْنَ حرف اوّل یعنی همزه مخصوص صیفه مُتَكَلِّمٌ وَحَدَّه و حرف آخر یعنی ن مخصوص صیفه مُتَكَلِّمٌ — میباشد (بجدول مراجعه نمائید)

۳۲	ت و ی	دو حرف — و — مخصوص صیغه های مفایب و مخاطب هستند
۳۳	ی	از دو حرف ت و ی حرف — فقط مخصوص صیغه های مفایب است
۳۴		از دو حرف ت و ی حرف — هم در صیغه های مخاطب و هم در صیغه های مفایب آمده است
۳۵	تذْهَبَانِ	وقتی انجام دهنده فعل رفتن دو نفر باشند فعل یکی از دو کلمه ^۲ يَذْهَبَانِ یا — میباشد .
۳۶	تذْهَبَانِ	صیغه های مخاطب همه با حرف ت شروع میشوند پس اگر انجام دهندگان فعل رفتن مخاطب ما باشند و دو نفر باشند آن فعل کلمه — میباشد
۳۷	مُتَكَلِّمٌ وَخَدَّه	تنها يك صیغه فعل مضارع با حرف همزه (اُ) شروع میشود و آن صیغه — — است
۳۸	مُتَكَلِّمٌ مَعَ الْغَيْرِ	تنها يك صیغه فعل مضارع با حرف ن شروع میشود و آن صیغه — — میباشد

فعل زَهَبَ تعداد — حرف اصلی دارد	۳۹ ۳ سه
فعل نَزَهَبُ تعداد — حرف اصلی دارد	۴۰ ۳ سه
يَزْهَبُ مَيْرُود (يك مرد) يَزْهَبَانِ مَيْرُونَد (دو مرد) دَرِيْزْهَبَانِ دو حرف — و — با خَرِيْزْهَبُ اضافه ميشود	۴۱ ا و ن
يُسْتَخْرِجُ یعنی اِسْتِخْرَاجُ ميکند (يک مرد) يُسْتَخْرِجَانِ یعنی اِسْتِخْرَاجُ ميکنند (دو مرد) دَرِيْزْهَبُ يَك حرف بر سر سه حرف اصلی درآمده . دَرِيْزْخَرِجُ سه حرف بر سر سه حرف اصلی درآمده در اضافه کردن حروف زائد الف و نون با خَر	۴۲
دو کلمه يَزْهَبَانِ و يَسْتَخْرِجَانِ الف - تفاوتی وجود دارد ب - تفاوتی وجود ندارد	ب

در مقابل هريك از فعلهای زیر صیغهٔ معادل آنرا از فعل **يُسْتَخْرِجُ**

۴۳

با اعراب کامل بنویسید

تُسْتَخْرِجُ	يَذْهَبُ	يُسْتَخْرِجُ	تَذْهَبُ	—
يُسْتَخْرِجَانِ	يَذْهَبَانِ	—	تَذْهَبَانِ	—
يُسْتَخْرِجُونَ	يَذْهَبُونَ	—	تَذْهَبُونَ	—

در مقابل هريك از فعلهای زیر صیغهٔ معادل آن را از فعل

۴۴

يُسْتَخْرِجُ بنویسید :

تُسْتَخْرِجِينَ	تَذْهَبُ	تُسْتَخْرِجُ	تَذْهَبِينَ	—
تُسْتَخْرِجَانِ	تَذْهَبَانِ	—	تَذْهَبَانِ	—
تُسْتَخْرِجُونَ	تَذْهَبُونَ	—	تَذْهَبُونَ	—

۴۵ فَعَلَ ذَهَبَ بَرَزَن — میباشد

۴۶ يَفْعَلُ يَذْهَبُ بَرَزَن — میباشد

در مقابل هريك از افعال زير هموزن آنرا بنويسيد

مضارع		ماضي			
يَنْصُرُ	يَنْصُرُ	فَعَلَ	۱ - نَصَرَ	فَعَلَ	يَفْعِلُ
—	يُضْرَبُ	—	۲ - ضَرَبَ	فَعَلَ	يَفْعَلُ
—	يَذْهَبُ	—	۳ - ذَهَبَ	فَعِلَ	يَفْعِلُ
—	يَعْلَمُ	—	۴ - عَلِمَ	فَعِلَ	يَفْعِلُ
—	يَحْسِبُ	—	۵ - حَسِبَ	فَعِلَ	يَفْعِلُ
—	يُشْرَفُ	—	۶ - شَرَفَ	فَعِلَ	يَفْعِلُ

اگر در جواب سئوال بالا بیش از دو اشتباه دارید لازم است به قسمت اول

نوار ۴ مراجعه کنید و مطالب مربوط به وزن افعال را دوره کنید.

سپس بارامه این درس پیرا زید

۴۹ ماضی در جدول بالا افعال ستون سمت راست همگی ماضی مضارع میباشد .

در خطّ اول عینُ الفعل کلمه نَصَرَ حرف — میباشد	ص	۵۰
عینُ الفعل نَصَرَ		۵۱
الف - مضموم است		
ب - مکسور است		
ج - مفتوح است	ج	
عینُ الفعل کلمه یَنْصِرُ حرف — میباشد	ص	۵۲
عینُ الفعل کلمه یَنْصِرُ		۵۳
الف - مضموم است		
ب - مکسور است		
ج - مفتوح است	الف	
در نَصَرَ، یَنْصِرُ حرکت عینُ الفعل ماضی و مضارع		۵۴
الف - یکی است		
ب - متفاوت است	ب	
در ضَرَبَ مانند نَصَرَ حرکت عینُ الفعل کلمه — است	مفتوح	۵۵
در یَضِرُّ حرکت عینُ الفعل کلمه — است	مکسور	۵۶

هرگاه عینُ الفعل ماضی مفتوح باشد :

۵۷

- الف - عینُ الفعل مضارع حتماً مفتوح است
- ب - عینُ الفعل مضارع حتماً مضموم است
- ج - عینُ الفعل مضارع حتماً مکسور است
- د - هیچکدام

د -

درد و فعل یَنْصُرُ و یَضْرِبُ

۵۸

- الف - فقط حرکت يك حرف متفاوت است
- ب - حرکت دو حرف متفاوت است
- ج - حرکت سه حرف متفاوت است

الف

در کتاب لغت برای یافتن يك کلمه :

۵۹

- الف - بدنبال خود آن کلمه میگردیم
- ب - بدنبال ریشه آن کلمه (صیفه ماضی ، مفرد ، مذکر
- مغایب) میگردیم

ب

برای یافتن معنی کلمه یَنْصُرُ در کتاب لغت بدنبال ریشه آن یعنی صیفه

۶۰

ماضی مفرد ، مذکر ، مغایب که کلمه — میباشد میگردیم

نَصَرَ

وقتی معنی نصر را دانستیم میتوانیم از آن صیغه های مضارع را طبق

۶۱

جدول فعل مضارع بسازیم . در واحد ۴۷ چون عینُ الفعل

نصر مفتوح است

الف - عینُ الفعل مضارع آن هم حتماً مفتوح میشود

ب - عینُ الفعل مضارع آن هم حتماً مضموم میشود

ج - عینُ الفعل مضارع آن هم حتماً مکسور میشود

د - هیچکدام

د

میتوانیم به عینُ الفعل مضارع هر حرکتی بدیم و کتاب لغت حرکتی را

۶۲

که باید بدیم مشخص شده این حرکت معمولاً در روی يك خط کوچک

جلوریشه فعل (صیغه ماضی مفرد مذکر مفایب) بترتیب زیر

نوشته شده است .

نصر ُ بدین معنی که عینُ الفعل مضارع — خواهد بود

مضموم

در کتاب لغت فعل ضَرْبَ اینطور نوشته شده ضَرْبَ — پس مضارع

۶۳

از ضَرْبَ میشود

الف - يَضْرِبُ

ب - يُضْرَبُ

ج - يُضْرَبُ

ج

در کتاب لغت فعل عَلِمَ اینطور نوشته شده عَلِمَ — مضارع آن میشود —

۶۴ يَعْلَمُ

شُرْفُ در کتاب لغت اینطور نوشته شده :

۶۵

شُرْفُ — مضارع آن میشود —

يُشْرَفُ

نَصَرَ وَعَلِمَ وَضَرْبَ هر کدام از تعداد — حرف اصلی تشکیل شده اند .

۶۶ ۳ سه

اینگونه افعال راثلاثی میگویند یعنی اول صیغه فعل ماضی آن

۶۷

(برای يك مرد غائب) — حرف دارد

۳ سه

يك فعل میتواند
از چهار حرف اصلی تشکیل شده باشد .
نمیتواند

۶۸

میتواند

زَلَزَلَ یعنی لرزانید (يَكُ مردغائب) این صیغه که ریشه فعل است

۶۹

از — حرف تشکیل شده است

چهار

فعل رباعی یعنی فعل چهار حرفی پس فعل زَلَزَلَ — است

۷۰ رباعی

زَلَزَلَ ریشه یا اصل فعل است بنابراین برای پیدا کردن معنی آن در

۷۱

کتاب لغت دنبال خود لغت — میگردیم

زَلَزَلَ

ماضی
است
مضارع

يَزَلَزِلُ یعنی میلرزاند (يَكُ مردغائب) این فعل ، فعل

۷۲

مضارع است

اگر فعلی مثل ذَهَبَ سه حرف داشته باشد برای نشان دادن وزن

۷۳

آن از سه حرف — — استفاده می کنیم

ف ، ع ، ل

اگر فعلی چهار حرف داشته باشد برای نشان دادن وزن آن از حرف

۷۴

ف ، ع ، و دو — استفاده می کنیم

ل

ضَرَبَ بر وزن فَعَلَ میباشد
زَلَزَلَ بر وزن — میباشد

۷۵

فَعَّلَ

۲۶	يُضْرَبُ بِرُوزْنٍ يُفْعَلُ مِياشَد	
	يَزْلُزُلُ بِرُوزْنٍ يَفْعَلُ مِياشَد (اعراب بگذارید)	يُفْعَلُ
۲۷	ضَرْبُ رُوزْنٍ فَعْلٌ مِياشَد عَلِمَ بِرُوزْنٍ فَعْلٌ مِياشَد	
	پس دو فعل ضَرْبٌ وَعَلِمَ که هر دو ثلاثی مجرد میباشند بوزن های	
	یکسان آمده اند مختلف	مختلف
۲۸	زَلْزَلُ بِرُوزْنٍ — مِياشَد	فَعْلٌ
۲۹	افعال رباعی مجرد همیشه بربك وزن ثابت میآیند	
	زَلْزَلُ (لرزانید) بِرُوزْنٍ فَعْلٌ مِياشَد	
	تَرْجَمَ (ترجمه کرد) بِرُوزْنٍ — مِياشَد	فَعْلٌ
۸۰	مضارع افعال رباعی نیز همیشه بوزن خاصی میآید يَزْلُزُلُ بمعنی میلرزانند	
	ماضی رباعی است مضارع	مضارع
۸۱	يَزْلُزُلُ بِرُوزْنٍ — مِياشَد	يُفْعَلُ

مضارع فعل رباعی همیشه بروزن **يُفْعِلُّ** است **تَرْجَمُ** یعنی ترجمه کرد

۸۲

رباعی می باشد مضارع آن میشود — **يُتَرْجَمُ**

چون مضارع تمام افعال رباعی بروزن ثابت **يُفْعِلُّ** می باشد حرکت عین الفعل

۸۳

میشود

مضارع فعل رباعی در کتاب لغت ذکر

نمیشود

نمیشود

مصدر فعل رباعی نیز به دو وزن ثابت **فَعْلَلَةٌ** و **فَعْلَالًا** می آید

۸۴

زلزله بروزن — می باشد **زَلَزَلَةٌ**

فَعْلَلَةٌ

زلزالا بروزن — می آید **زَلْزَالًا**

فَعْلَالًا

۸۵

بعضی افعال رباعی فقط یکی از این دو مصدر را دارند مثل **تَرْجَمُ**

۸۶

(ماضی) **يُتَرْجَمُ** و (مضارع) **تَرْجَمَةٌ** که مصدر آن است فقط بروزن

فَعْلَلَةٌ

— می آید

تلاشی
در کتاب لغت ذکر نمیشود
رباعی

حرکت عین الفعل مضارع افعال

رباعی

۸۷

۸۸ - ذَهَبَ عَلَى یعنی علی رفت (معنی جمله کامل است)
 فعل فاعل (مرفوع)

نَصَرَ حَسَنٌ یعنی حسن یاری کرد (معنی جمله کامل نیست)
 فعل فاعل (مرفوع)

۸۹ - نَصَرَ حَسَنٌ أَحْمَدًا یعنی حسن احمد را یاری کرد (معنی جمله کامل است)
 فعل فاعل مفعول
 مرفوع منصوب

۹۰ - جَاءَ عَلَى یعنی علی آمد (معنی جمله کامل است)،
 فعل فاعل
 مرفوع

قَتَلَ حَسَنٌ یعنی حسن کشت (معنی جمله کامل نیست)
 فعل فاعل
 مرفوع

۹۱ - قَتَلَ حَسَنٌ أَحْمَدًا یعنی حسن احمد را کشت (معنی جمله کامل است)
 فعل فاعل مفعول
 مرفوع منصوب

۹۲ - اقسام فعل }
 ۱ - فعل لازم : فعلی است که به مفعول نیاز ندارد مثل ذَهَبَ ، جَاءَ
 ۲ - فعل متعدی : فعلی است که به مفعول نیاز دارد مثل نَصَرَ ، قَتَلَ

۹۳ - حَسَنٌ عَلَى رَا كُشِتَ ، عَلَى بِه خَانِه رَفَتَ
 فاعل مفعول علامت فعل فاعل حرف اضافه مفعول به واسطه فعل
 بیواسطه مفعول
 بیواسطه

۹۴ - ذَهَبَ عَلَيَّ (علی رفت) <=< علی رفت به مدرسه رفت <=< ذَهَبَ فعل لازم است .
مفعول بیواسطه

قَتَلَ حَسَنٌ (حسن کشت) <=< حسن کشت <=< حسن احمد را کشت <=< قَتَلَ فعل متعدی است
مفعول بیواسطه

۹۵ - أَكَلَ الصَّبِيُّ الطَّعَامَ (کودک غذا را خورد)
فعل فاعل مفعول مرفوع منصوب

۹۶ - فعل ممکن است مفعول نداشته باشد (فعل لازم) مَثَلُ جَلَسَ عَلَيَّ (علی نشست)
فعل لازم فاعل مرفوع

فعل ممکن است یک مفعول داشته باشد مَثَلُ ضَرَبَ عَلَيَّ حَسَنًا (علی حسن را زد)
فعل متعدی فاعل مفعول مرفوع منصوب

فعل ممکن است دو مفعول (و یا بیشتر) داشته باشد

مَثَلُ جَعَلْنَا أَشْتَغَالَكُمْ بِهَا نَفْسَ الْعِبَادَةِ (قرار دادیم اشتغالتان را بآن نفس عبادت)
فعل متعدی مفعول اول مضاف الیه مفعول دوم مضاف الیه دو مفعولی فاعل
منصوب محلا مجرور منصوب مجرور (ضمیر)

۹۷ - مشهورترین افعال دو مفعولی عبارتند از :

جَعَلَ (قرار داد)، رَأَى (دید)، عَلِمَ (دانست)، وَجَدَ (یافت)، رَزَقَ (روزی داد)

مصدر

مضارع

ماضی

۹۸ خَجَ (خارج شد) يَخُجُ (خارج میشود) خُوجَ (خارج شدن)

۹۹ أَخْرَجَ (خارج کرد بیرون کرد) يُخْرِجُ (خارج میکند بیرون میکند) أَخْرَاجَ (بیرون کردن)

۱۰۰ اسْتَخْرَجَ (استخراج کرد بیرون آورد) يَسْتَخْرِجُ (استخراج میکند) اسْتَخْرَاجَ (استخراج کردن)

ثلاثی مزید

ثلاثی مجرد

۱۰۱

مصدر

مضارع

ماضی

۱۰۲

و و
فَعُول

و و و
يَفْعُلُ

فَعَلَ

↑

↑

↑

و و
خُوجَ

و و و
يَخُجُ

خَجَ

← ثلاثی مجرد

أَخْرَاجَ

يُخْرِجُ

أَخْرَجَ

↓

↓

↓

أَفْعَالُ

يُفْعِلُ

أَفْعَلَ

← ثلاثی مزید

↑

↑

↑

أَعْلَامُ

يُعْلِمُ

أَعْلَمَ

↑↑

عِلْمُ

يُعْلِمُ

عَلِمَ

← ثلاثی مجرد

↓

↓

↓

فَعْلُ

يَفْعُلُ

فَعَلَ

اسْتَخْرَاجَ

يَسْتَخْرِجُ

اسْتَخْرَجَ

۱۰۳

اسْتِعْلَامُ

يَسْتَعْلِمُ

اسْتَعْلَمَ

صیغه مفرد مذکر مغایب ماضی	عَلِمَ (دانست)	فعل ثلاثی مجرد	۱۰۴ -
" " " "	عَلَّمَ (یاد داد)	فعل ثلاثی مزید	
" " " "	أَعْلَمَ (شنا ساند)	فعل ثلاثی مزید	
" " " "	تَعَلَّمَ (آموخت)	فعل ثلاثی مزید	
" " " "	اسْتَعْلَمَ (آگاه شد)	فعل ثلاثی مزید	

۱۰۵ -	خَرَجَ (خارج شد) مانند : خَرَجَ	فعل لازم	عَلَى (علی خارج شد)	فعل لازم
	أَخْرَجَ (خارج کرد) مانند : أَخْرَجَ	فعل متعدی	حَسَنًا (علی حسن را خارج کرد)	فعل متعدی
		فاعل		مفعول
		مرفوع		منصوب

۱۰۶ -	ثلاثی مجرد	ماضی مضارع مصدر	ثلاثی مزید (باب افعال)	ماضی مضارع مصدر
	نَزَلَ	يُنْزِلُ	نَزَلَ	يُنْزِلُ
	(نازل شد)	(نازل میشود)	(نازل شد)	(نازل میکند)
	ظَهَرَ	يُظْهِرُ	ظَهَرَ	يُظْهِرُ
	(ظا هرشد)	(ظا هر میشود)	(ظا هرکرد)	(ظا هر میکند)
	خَرَجَ	يَخْرُجُ	خَرَجَ	يَخْرُجُ
	(خارج شد)	(خارج میشود)	(خارج کرد)	(خارج میکند)

۱۰۷ -

ثلاثی مجرد

ثلاثی مزید

ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر
قَبِلَ	يَقْبَلُ	قَبُولًا	أَقْبَلَ	يُقْبِلُ	إِقْبَالًا
(پذیرفت)	(می پذیرد)	(پذیرفتن)	(روی می آورد)	(روی آوردن)	

۱۰۸ -

ماضی	مضارع	مصدر
نَزَلَ	يَنْزِلُ	نُزُولًا
(نازل شد)	(نازل میشود)	(نازل شدن)

ماضی	مضارع	مصدر
نَزَلَ	يَنْزِلُ	تَنْزِيلًا
(نازل کرد)	(نازل میکند)	(نازل کردن)

۱۰۹ -

ثلاثی مجرد

ثلاثی مزید

ماضی	مضارع	مصدر
فَعَلَ	يَفْعَلُ	تَفْعِيلًا، تَفْعِلَةً
فَرَّقَ	يُفَرِّقُ	تَفْرِيقًا، تَفْرِقَةً
كَرَّمَ	يُكْرِمُ	تَكْرِيمًا، تَكْرِمَةً
عَظَّمَ	يُعْظِمُ	تَعْظِيمًا، -

۱۱۰ -

ماضی	مضارع	مصدر
فَعَلَ	يُفَاعِلُ	مُفَاعَلَةً، فِعَالًا
قَتَلَ	يُقَاتِلُ	مُقَاتَلَةً، قِتَالًا
جَاهَدَ	يُجَاهِدُ	مُجَاهَدَةً، جِهَادًا
شَهِدَ	يُشَاهِدُ	مُشَاهَدَةً، -

۱۱۱ - ضَرَبَ زَيْدٌ حَسَنًا (زید حسن را زد) ضَارَبَ زَيْدٌ حَسَنًا (زید و حسن زد و خورد کردند)

۱۱۲ - كَتَبَ (نوشتن)، فعل یکطرفه، مصدر مجرّد - مَكَاتَبَ (مکاتبه کردن) فعل دوطرفه، مصدر مزید

۱۱۳ - ثَلَاثِي مجرّد (صیغه اوّل ماضی) ثَلَاثِي مزید: باب مُفَاعَلَة (صیغه اوّل ماضی)

ضَرَبَ (زد) ضَارَبَ (زد و خورد کرد)، فعل دوجانبه

بَعَدَ (دور شد) بَاعَدَ (دور کرد)، فعل متعدّی

شَهِدَ (دید) شَاهَدَ (دید) بهمان معنی ثَلَاثِي مجرّد

سَفَرَ (سفر کرد) سَافَرَ (سفر کرد) بهمان معنی ثَلَاثِي مجرّد

ثَلَاثِي مزید (باب تَفَعَّلَ)

۱۱۴ - ثَلَاثِي مجرّد

صیغه اوّل ماضی	صیغه اوّل مضارع	مصدر
تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّلاً
تَعَلَّمَ (آموخت)	يَتَعَلَّمُ	تَعَلُّماً
تَكَبَّرَ (خود را بزرگ دانست)	يَتَكَبَّرُ	تَكَبُّراً

صیغه اوّل ماضی
فَعَلَ
عَلِمَ (دانست)
كَبُرَ (بزرگ شد)

ثَلَاثِي مزید (باب تَفَاعُلَ)

۱۱۵ - ثَلَاثِي مجرّد

صیغه اوّل ماضی	صیغه اوّل مضارع	مصدر (معنی باب)
تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعُلاً
تَبَادَلَ	يَتَبَادَلُ	تَبَادُلاً (باهم عوض کردن)

صیغه اوّل ماضی
فَعَلَ
بَدَلَ

تَمَارَضَ يَتَمَارَضُ تَمَارُضاً (خود را به بیماری زدن)

۱۱۶ - مَرِضَ (بیمار شد)

ثلاثی مزید (باب اِفْتَعَال)

صیغه اول ماضی	صیغه اول مضارع	مصدر (معنی باب)
اَفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	اِفْتَعَالًا
اَكْتَسَبَ	يَكْتَسِبُ	اِكْتِسَابًا (بسیار کسب کردن)
اَجْتَهَدَ	يَجْتَهِدُ	اَجْتِهَادًا (بسیار کوشیدن)

ثلاثی مجرد - ۱۱۷

صیغه اول ماضی

فَعَلَ

كَسَبَ

جَهَدَ

ثلاثی مزید (باب اِفْتَعَال)

ثلاثی مجرد - ۱۱۸

ماضی	ماضی	مضارع	مصدر
فَعَلَ	اَفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	اِفْتَعَالًا
صَبَرَ	اَصْطَبَرَ	يَصْطَبِرُ	اِصْطِبَارًا
ضَرَبَ	اَضْطَرَبَ	يَضْطَرِبُ	اِضْطِرَابًا
طَلَعَ	اِطَّلَعَ	يُطَّلِعُ*	اِطَّلَاعًا*

"ت" به "ط" تبدیل شده است

توجه داشته باشید در اینجا دو حرف طاء که اولی ساکن و دومی مفتوح است پشت سر هم آمده اند که مطابق قواعدی که در نوار اول آموختید در اینحالت دو حرف طاء در هم ادغام میشوند و بصورت طاء مشدد (تشدیددار) درمی آید.

*

ثلاثی مزید (باب اِفْتَعَال)

ماضی	مضارع	مصدر
وَصَلَ ← اَوْتَمَلَ ← اِتَّصَلَ ← اِتَّصَلَ	يَتَّصِلُ	اِتِّصَالًا
وَحَدَّ ← اَوْتَحَدَّ ← اِتَّحَدَّ ← اِتَّحَدَّ	يَتَّحِدُ	اِتِّحَادًا
يَسَّرَ ← اَيَّسَّرَ ← اِتَّسَّرَ ← اِتَّسَّرَ	يَتَّسِرُ	اِتِّسَارًا

- ۱۱۹

ثلاثی مجرد

ثلاثی مزید (باب اِنْفَعَال)

صیغه اول ماضی	صیغه اول مضارع	مصدر
اِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	اِنْفِعَالًا
اِنْكَسَرَ (شکسته شد)	يَنْكَسِرُ	اِنْكِسَارًا (شکسته شدن)
اِنْقَطَعَ (پاره شد)	يَنْقَطِعُ	اِنْقِطَاعًا (پاره شدن)
اِنْقَلَبَ (واژگون شد)	يَنْقَلِبُ	اِنْقِلَابًا (واژگون شدن)

صیغه اول ماضی

فَعَلَ

كَسَرَ (شکست)

قَطَعَ (پاره کرد)

قَلَبَ (واژگون کرد)

- ۱۲۰

ثلاثی مجرد

ثلاثی مزید (باب اِفْعِلَال)

صیغه اول ماضی	صیغه اول مضارع	مصدر
اِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	اِفْعِلَالًا
اِسْوَدَّ (سیاه شد)	يَسْوَدُّ	اِسْوَدَادًا (سیاه شدن)
اِخْضَرَّ (سبز شد)	يَخْضَرُّ	اِخْضِرَارًا (سبز شدن)
اِعْوَجَّ (کج شد)	يَعْوَجُّ	اِعْوِجَاجًا (کج شدن)

صیغه اول ماضی

فَعَلَ

سَوَدَّ (سیاه شد)

خَضَرَ (سبز شد)

عَوَجَّ (کج شد)

- ۱۲۱

ثلاثی مجرد

ثلاثی مزید (باب اِسْتَفْعَال)

۱۲۲ - ثلاثی مجرد

صیغه اول ماضی	صیغه اول مضارع	مصدر
اِسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	اِسْتَفْعَالًا
عَلِمَ (دانست)	اِسْتَعْلَمَ (طلب علم کرد)	اِسْتَعْلَمًا (طلب علم کردن)
غَفَرَ (آمرزید)	اِسْتَغْفَرَ (طلب آمرزش کرد)	اِسْتَغْفَارًا (طلب آمرزش کردن)

۱۲۳ -

صیغه اول ماضی	ضَرْبٌ ، ضَرْبْنَا (افعال ثلاثی مجرد)
ضَرَبَ	
صیغه اول ماضی	تَعْلَمُ ، يَتَعْلَمُنَ (افعال ثلاثی مزید)
تَعَلَّمَ (از باب تَفْعُل)	

۱۲۴ -

است	در جمله "جَلَسَ عَلَيَّ" بمعنی "علی نشست"، معنی جمله با ذکر فعل و تنها فاعل کامل نیست
است	

۱۲۵ -

لازم	لازم
ندارد	فعل "جَلَسَ" فعلی متعدی است چون به مفعول احتیاج دارد

۱۲۶ -

نیست	در جمله "رَأَى عَلَيَّ" بمعنی "علی دید"، معنی جمله با ذکر فعل و تنها فاعل کامل است
نیست	

۱۲۷ -

متعدی - دارد	متعدی لازم
متعدی - دارد	فعل "رَأَى" فعلی لازم است چون به مفعول احتیاج دارد

۱۲۸ -	مفعول	در جمله "رَأَى عَلَى حَسَنًا" بمعنی "علی حسن را دید" معنی جمله با ذکر کلمه حسن که جمله است کامل شده است.
۱۲۹ -	مفعول	بطور کلی فعل لازم فعلی است که به ——— احتیاج ندارد
	مفعول	اما فعل متعدی فعلی است که به ——— نیاز دارد
۱۳۰ -	بیواسطه	مفعول در عربی معادل مفعول بیواسطه در فارسی است.
۱۳۱ -	را	علامت مفعول بیواسطه در فارسی حرف ——— میباشد
۱۳۲ -	نامه	در جمله "علی نامه را نوشت" کلمه ——— مفعول بیواسطه است
۱۳۳ -	صندلی	در جمله "علی روی صندلی نشست" کلمه ——— مفعول بیواسطه است
۱۳۴ -	ب	افعال متعدی می توانند الف - فقط یک مفعول داشته باشند ب - بیشتر از یک مفعول داشته باشند
۱۳۵ -	دو	افعالی چون "وَجَدَ" بمعنی یافت و "جَعَلَ" بمعنی قرارداد، در زمره افعال یک مفعولی هستند دو سه
۱۳۶ -	مُظَاهَرٌ	فعل "جَعَلَ" بمعنی قرارداد، از افعال دومفعولی است. اعراب کلمه ای را که زیرش خط کشیده شده در جمله زیرکا مل کنید. "إِنَّا جَعَلْنَا هَـؤُلَاءِ مَظَاهِرَ الْهَـؤُلَاءِ" (همانا قرار دادیم آنرا مظاهر هاء)

۱۳۷ -	دوم	در جمله فوق کلمه "مَظَاهِر" منصوب شده چه که برای فعل دو مفعولی "جَعَلْنَا" مفعول اول است . دوم
۱۳۸ -	هـ محلّا	در جمله فوق مفعول اول، ضمیر — می باشد که مبني است . بنا براین — منصوبست
۱۳۹ -	حُدود ، ماء	"رَأَى" یعنی "دید" ریشه فعل است . صیغه جمع مذکر مغایب مضارع آن میشود "يَرُونَ" یعنی "می بینند" . "رَأَى" از افعال دو مفعولی است . در جمله زیر اعراب کلمات تیرا که زیرشان خط کشیده شد کامل کنید . "وَالْمُخْلِصُونَ يَرُونَ حُدُودَ اللَّهِ مَاءَ الْحَيَوَانِ لِأَهْلِ الْأَدْيَانِ" یعنی "مخلصین مشاهده می کنند احکام خدا را بمنزله آب حیات برای اهل ادیان"
۱۴۰ -	مفعول اول مفعول دوم	در جمله فوق کلمه "حُدود" منصوب شده چون — است و کلمه "ماء" هم منصوب شده چون — است .
۱۴۱ -	مجرد	أفعال ثلاثي مزید جهت ساختن معانی جدیدی از افعال ثلاثی — ساخته میشوند
۱۴۲ -	متعدی	یکی از ابواب ثلاثی مزید باب افعال است . باب افعال معمولاً برای — کردن فعل لازم بکار میرود .

ابواب ثلاثی مزید را معمولاً بنام ———
آنها می نامند

۱۴۳ - مصدر

کَرَمَ فعل ثلاثی مجرد است . وقتی به باب افعال
می رود میشود: أَكْرَمَ (ماضی) ، يُكْرِمُ (مضارع) ،
إِكْرَامٌ (مصدر) ، بنابراین در باب افعال صیغه
اول ماضی بر وزن ——— ، صیغه اول مضارع بر
وزن ——— ، و مصدر آن بوزن ———
می آید .

۱۴۴ - أَفْعَلَ ، يُفْعِلُ ، إِفْعَالٌ

افعال ثلاثی مجرد ذیل را به باب افعال ببرید
و صیغه اول ماضی و مضارع و نیز مصدر هر یک
را مقابل آن بنویسید .

۱۴۵ -

ثلاثی مزید

ریشه ثلاثی مجرد ماضی مضارع مصدر
طَعَمَ
قَدِمَ
نَكَرَ
قَبِلَ

أَطْعَمَ ، يُطْعِمُ ، إِطْعَامٌ
أَقْدَمَ ، يُقَدِّمُ ، إِاقْدَامٌ
أَنْكَرَ ، يُنْكِرُ ، إِنْكَارٌ
أَقْبَلَ ، يُقْبِلُ ، إِاقْبَالٌ

جدول ۳-۵ را در مقابل بگذارید و با مراجعه باین
جدول به سؤالات ۱۴۶ تا ۱۴۸ جواب دهید
از ریشه ثلاثی مجرد طَعَمَ سه صیغه مذکر مخاطب
ماضی را در باب افعال بنا کنید

۱۴۶ - أَطْعَمْتُ ، أَطْعَمْتُما ، أَطْعَمْتُمْ

از ریشه ثلاثی مجرد قَبِلَ سه صیغه مؤنث مخاطب
را در باب افعال بنا کنید

۱۴۷ - تَقَبَّلْتُ ، تَقَبَّلَانِ ، يُتَقَبَّلْنَ

از ریشه ثلاثی مجرد نَكَرَ صیغه های متکلم وَحْدَهُ ماضی و
مضارع را در باب افعال بنا کنید .

۱۴۸ - أَتَنَكَّرْتُ ، أَتَنَكَّرُ

یکی دیگر از ابواب ثلاثی مزید باب تَفْعِيل است . باب تَفْعِيل هم مانند باب إِفْعَال برای ——— کردن فعل لازم بکار میرود .	۱۴۹ - متعدی
كَرَّمَ فعل ثلاثی مجرد است و وقتی باب تَفْعِيل میرود میشود: كَرَّمَ (ماضی)، يُكَرِّمُ (مضارع)، تُكْرِيم، تَكْرِيمَة (مصدر). بنابراین در باب تَفْعِيل صیغه اَوَّل ماضی بر وزن ——— و صیغه اَوَّل مضارع بر وزن ——— می آید .	۱۵۰ - فَعَّلَ يُفَعِّلُ
در باب تَفْعِيل مصدر فعل بر دو وزن ——— و ———— می آید .	۱۵۱ - تَفْعِيل، تَفْعِيلَة
افعال ثلاثی مجرد ذیل را به باب تَفْعِيل ببرید و صیغه اَوَّل ماضی و مُضارع و نیز مُصَدَّر هر یک را مقابل آن بنویسید . ثلاثی مزید	۱۵۲ -
ریشه ثلاثی مجرد ماضی مضارع مصدر بَدَّلَ فَرَحَ عَظَّمَ	بَدَّلَ، يُبَدِّلُ، تَبَدَّلَ فَرَحَ، يُفَرِّحُ، تَفَرَّحَ عَظَّمَ، يُعَظِّمُ، تَعْظِيمُ
یکی دیگر از ابواب ثلاثی مزید باب مُفَاعَلَة است . باب مُفَاعَلَة غالباً دلالت بر ——— دارد ، بعبارت دیگر فعل ——— جانبه را میرساند .	۱۵۳ - مُشَارَكَة ، دو

جَدَلَ فعل ثلاثی مجرد است و وقتی به باب مُفَاعَلَة می‌رود می‌شود: جَادَلَ (ماضی)، يُجَادِلُ (مضارع)، مُجَادَلَةٌ و جِدَال (مَصْدَر)، بنابراین در باب مُفَاعَلَة صیغه‌اول ماضی بر وزن ——— و صیغه‌اول مضارع بر وزن ——— می‌آید	۱۵۴ - فاعِل ، يُفَاعِلُ																
باب مُفَاعَلَة دارای دو مصدر است که بر وزن ——— و ——— می‌آیند.	۱۵۵ - مُفَاعَلَة فِعَال																
افعال ثلاثی مجرد ذیل را به باب مُفَاعَلَة ببرید و صیغه‌اول ماضی و مضارع و نیز مَصْدَر هر یک را مقابل آن بنویسید. ثلاثی مزید	۱۵۶ -																
<table border="0"> <tr> <td>ریشه ثلاثی مجرد</td> <td>ماضی</td> <td>مضارع</td> <td>مصدر</td> </tr> <tr> <td>كَتَبَ</td> <td></td> <td></td> <td></td> </tr> <tr> <td>قَتَلَ</td> <td></td> <td></td> <td></td> </tr> <tr> <td>هَجَرَ</td> <td></td> <td></td> <td></td> </tr> </table>	ریشه ثلاثی مجرد	ماضی	مضارع	مصدر	كَتَبَ				قَتَلَ				هَجَرَ				كَاتَبَ ، يُكَاتِبُ ، مُكَاتَبَةٌ قَاتَلَ ، يُقَاتِلُ ، مُقَاتَلَةٌ قِتَال هَاجَرَ ، يُهَاجِرُ ، مُهَاجَرَةٌ
ریشه ثلاثی مجرد	ماضی	مضارع	مصدر														
كَتَبَ																	
قَتَلَ																	
هَجَرَ																	
عَلِمَ فعل ثلاثی مجرد است و وقتی به باب تَفَعَّل می‌رود می‌شود تَعَلَّمَ (ماضی)، يَتَعَلَّمُ (مضارع)، تَعَلُّم (مصدر)، بنابراین در باب تَفَعَّل صیغه‌اول ماضی بر وزن ——— و صیغه‌اول مضارع بر وزن ——— و مصدر آن بر وزن ——— می‌آید	۱۵۷ - تَفَعَّلُ ، يَتَفَعَّلُ ، تَفَعُّل																

افعال ثلاثی مجرد ذیل را به باب تَفَعَّلُ ببرید
و صیغه اَوَّلِ ماضی و مضارع و نیز مصدر هر یک
را مقابل آن بنویسید.

ثلاثی مزید

ریشه ثلاثی مجرد ماضی مضارع مصدر

كَبُرَ

تَكَبَّرَ، يَتَكَبَّرُ، تَكَبُّرٌ

قَرُبَ

تَقَرَّبَ، يَتَقَرَّبُ، تَقَرُّبٌ

شَرَفَ

تَشَرَّفَ، يَتَشَرَّفُ، تَشَرُّفٌ

جدول ۵-۳ را در مقابل بگذارید و با مراجعه
به این جدول به سؤالات ۱۵۹ تا ۱۶۱ جواب دهید.
از ریشه ثلاثی مجرد قَدَمَ سه صیغه مذکر مُغَايِبِ
مضارع را در باب تَفَعَّلُ بنا کنید

۱۵۹ - يَتَقَدَّمُ، يَتَقَدَّمَانِ، يَتَقَدَّمُونَ

از ریشه ثلاثی مجرد كَبُرَ سه صیغه مؤنث مخاطب
مضارع را در باب تَفَعَّلُ بنا کنید.

۱۶۰ - تَتَكَبَّرُنَّ، تَتَكَبَّرَانِ، تَتَكَبَّرُونَ

از ریشه ثلاثی مجرد حَمَلَ صیغه مُتَكَلِّمِ وَحْدَهُ
مضارع را در باب تَفَعَّلُ بنا کنید.

۱۶۱ - اَتَحَمَّلُ

یکی دیگر از ابواب ثلاثی مزید باب تَفَاعُلُ
میباشد که مانند باب مُفَاعَلَةٌ غالباً دلالت
بر ——— دارد یعنی فعل ——— جانبه
را می‌رساند. در بسیاری از موارد هم برای
اظهار امری بر خلاف ——— بکار می‌رود.

- ۱۶۲

مُشَارَكَةٌ ، دو
واقع

مَرَضُ فعل ثلاثی مجرّد است و وقتی به باب
تَفَاعُل می‌رود میشود: تَمَارَضُ (ماضی) ،
يَتَمَارَضُ (مضارع) ، تَمَارَضُ (مصدر) . بنا براین
در باب تَفَاعُل صیغهٔ اوّل ماضی بر وزن ——— ،
صیغهٔ اوّل مضارع بر وزن ——— و مصدر آن بر
وزن ——— می‌آید .

تَفَاعُل ، يَتَفَاعَلُ ، تَفَاعُل

افعال ثلاثی مجرّد ذیل را به باب تَفَاعُل ببرید
و صیغهٔ اوّل ماضی و مضارع و نیز مصدر هر یک را
مقابل آن بنویسید .

ثلاثی مزید

ریشهٔ ثلاثی مجرّد ماضی مضارع مصدر

فِهِم
كَثُرُ

تَفَاهَم ، يَتَفَاهَمُ ، تَفَاهُم
تَكَاثَر ، يَتَكَاثَرُ ، تَكَاثُرُ

مبالغه

یکی دیگر از ابواب ثلاثی مزید باب افتعال است
که گاهی برای ——— بکار می‌رود . مثلاً جَهَدَ
یعنی کوشید اما اِجْتَهَدَ یعنی بسیار کوشید

جَهَدَ فعل ثلاثی مجرّد است و وقتی به باب افتعال
می‌رود میشود: اِجْتَهَدَ (ماضی) ، يَجْتَهِدُ (مضارع) ،
اِجْتِهَاد (مصدر) . بنا براین در باب افتعال
صیغهٔ اول ماضی بر وزن ——— ، صیغهٔ اول
مضارع بر وزن ——— و مصدر بر وزن ———
می‌آید

اِفْتَعَلَ ، يَفْتَعِلُ ، اِفْتِعَال

وَصَلَ فعل ثلاثی مجرّد است و وقتی به باب
اِفْتَعَال می‌رود می‌شود: اِتَّصَلَ (ماضی)، یَتَّصِلُ
(مضارع)، اِتِّصَالَ (مصدر). یَسْرُ هم فعل ثلاثی
مجرّد است و وقتی به باب اِفْتَعَال می‌رود می‌شود:
اِتَّسَرَ (ماضی)، یَتَّسِرُ (مضارع)، اِتَّسَار (مصدر)
بنا براین اگر فاءُ الْفَعْل ثلاثی مجرّد یکی از
حروف "واو" (و) و یا "یاء" (ی) باشد حرف
(و) و یا (ی) در باب اِفْتَعَال به حرف ———
تبدیل می‌شود

(ت)

ضَرَبَ فعل ثلاثی مجرّد است و وقتی به باب اِفْتَعَال
می‌رود می‌شود: اُضْطَرَبَ (ماضی)، یُضْطَرَبُ (مضارع)،
اِضْطَرَاب (مصدر). اگر فاءُ الْفَعْل ثلاثی مجرّد یکی
از حروف (ض)، (ض) و یا (ط) باشد، در باب
افتعال بجای حرف (ت) حرف ——— را
باید بکار ببریم

(ط)

افعال ثلاثی مجرّد ذیل را به باب اِفْتَعَال ببرید
و صیغهٔ اوّل ماضی و مضارع و نیز مصدر هر یک را
مقابل آن بنویسید.

ثلاثی مزید

ریشهٔ ثلاثی مجرّد	ماضی	مضارع	مصدر
نَظَمَ			
عَرَفَ			
سَمِعَ			

اِنْتَضَمَ، يَنْتَضِمُ، اِنْتِظَام
اِعْتَرَفَ، يَعْتَرِفُ، اِعْتِرَاف
اِسْتَمَعَ، يَسْتَمِعُ، اِسْتِمَاع

یکی دیگر از ابواب ثلاثی مزید باب اَنْفَعَال است
باب اَنْفَعَال دلالت بر قبول فعل دارد. بعبارت
دیگر هرگاه فعل متعدی بباب اَنْفَعَال برود
فعل ——— میشود.

- ۱۷۰

لازم

جَذَبَ فعل ثلاثی مجرد است و وقتی به باب اَنْفَعَال
می‌رود میشود: اِنْجَذَبَ (ماضی)، یَنْجَذِبُ (مضارع)،
اِنْجِذَاب (مصدر). بنا براین در باب اَنْفَعَال صیغه
اوّل ماضی بر وزن ———، صیغه اوّل مضارع بر
وزن ——— و مصدر آن بر وزن ——— می‌آید

- ۱۷۱

اَنْفَعَلْ، یَنْفَعِلْ، اِنْفَعَال

افعال ثلاثی مجرد ذیل را به باب اَنْفَعَال ببرید
و صیغه اوّل ماضی و مضارع و مصدر هر یک را
مقابل آن بنویسید

- ۱۷۲

ثلاثی مزید

ریشه ثلاثی مجرد ماضی مضارع مصدر

حَصَرَ

اِنْحَصَرَ، یَنْحَصِرُ، اِنْحِصَار

بَسَطَ

اِنْبَسَطَ، یَنْبَسِطُ، اِنْبِساط

قَبَضَ

اِنْقَبَضَ، یَنْقَبِضُ، اِنْقِباض

یکی دیگر از ابواب ثلاثی مزید باب اَفْعِلَال است
است که بر در آمدن برنگی و یا پیدا کردن
————— دلالت دارد.

- ۱۷۳

عیبی

سَوَدَ فعل ثلاثی مجرد است و وقتی به باب
اَفْعِلَال می‌رود می‌شود: اَسَوَدَ (ماضی)، یَسْوَدُ

(مضارع)، اَسْوَدَا (مصدر). بنا براین در

باب اَفْعِلَال صیغه اَوَّل ماضی بر وزن ———،

صیغه اَوَّل مضارع بر وزن ——— و مصدر بر

وزن ——— می آید.

- ۱۷۴

اَفْعَلَّ، يَفْعَلُّ، اَفْعِلَال

- ۱۷۵

افعال ثلاثی مجرد ذیل را به باب اَفْعِلَال ببرید

و صیغه اَوَّل ماضی و مضارع و نیز مصدر هر یک

را مقابل آن بنویسید

ثلاثی مزید

ریشه ثلاثی مجرد ماضی مضارع مصدر

عَوَجَ

خَضِرَ

اَعْوَجَّ، يَعْوَجُّ، اَعْوَجَّجَ

اِخْضَرَّ، يَخْضَرُّ، اِخْضَرَّارَ

جدول ۳-۵ را در مقابل قرار دهید و با مراجعه

به این جدول بسئوالات ۱۷۶ و ۱۷۷ جواب دهید

از ریشه ثلاثی مجرد خَضِرَ، صیغه های مؤنث

مُعَايِب ماضی را در باب اَفْعِلَال بنا کنید

- ۱۷۶ اِخْضَرَّتْ، اِخْضَرَّتَا، اِخْضَرْنَ

از ریشه ثلاثی مجرد عَوَجَ، دو صیغه متکلم وَحْدَه

و متکلم مَعَ الْغَيْرِ مضارع را در باب اَفْعِلَال بنا

کنید.

- ۱۷۷ اَعْوَجُّ، نَعْوَجُ

۱۷۸ -

طلب

یکی دیگر از ابواب ثلاثی مزید بابِ اِسْتَفْعَال است . بابِ اِسْتَفْعَال غالبا دلالت بر ——— دارد . مثلا عَلِمَ یعنی دانست اما اِسْتَعْلَمَ یعنی طلب علم کرد

۱۷۹ -

اِسْتَفْعَلَ، يَسْتَفْعِلُ، اِسْتَفْعَال

عَلِمَ فعل ثلاثی مجرد است و وقتی به باب اِسْتَفْعَال می‌رود می‌شود: اِسْتَعْلَمَ (ماضی)، يَسْتَعْلِمُ (مضارع)، اِسْتَعْلَام (مصدر). بنا براین در بابِ اِسْتَفْعَال، صیغهٔ اوّل ماضی بر وزن ———، صیغهٔ اوّل مضارع بر وزن ——— و مصدر آن بر وزن ——— می‌آید.

۱۸۰ -

افعال ثلاثی مجرد ذیل را به بابِ اِسْتَفْعَال ببرید و صیغهٔ اوّل ماضی و مضارع و نیز مصدر هر یک را مقابل آن بنویسید . ثلاثی مزید

ریشه ثلاثی مجرد	ماضی	مضارع	مصدر
اِسْتَخْدَمَ، يَسْتَخْدِمُ، اِسْتِخْدَام	خَدِمَ		
اِسْتَغْفَرَ، يَسْتَغْفِرُ، اِسْتِغْفَار	غَفَرَ		
اِسْتَشْهَدَ، يَسْتَشْهَدُ، اِسْتِشْهَاد	شَهِدَ		
اِسْتَكْبَرَ، يَسْتَكْبِرُ، اِسْتِكْبَار	كَبَرَ		

حالا دستگاه ضبط صوت را روشن کنید و به دنبالهٔ نوار گوش دهید .

فَعْلَلْ	فَعْلَلْ	فَعْلَلْ
فَعْلَلْ، فَعْلَلْ	يُفَعِّلُ	فَعْلَلْ
زُلْزَلْ (لرزانیدن)	يُزَلِّزُ (میلرزاند)	زُلْزَلْ (لرزانید)
مصدر	مضارع	ماضی

- ۱۸۱ - فعل رُباعی مجرّد : فَعْلَلْ (آرام کرد) : فعل متعدّی
 اِطْمَئِنَّ (آرام شد) : فعل رُباعی مزید از باب اِفْعَلَّ - فعل لازم
 زُلْزَلْ (لرزانید) : فعل رُباعی مجرّد - فعل متعدّی
 تَزَلُّزَلْ (لرزید) : فعل رُباعی مزید از باب تَفَعَّلَ - فعل لازم

۱۸۲ -	ابواب رُباعی مزید بر خلاف باب اِفْعَال و باب تَفْعِيل عمل می کنند یعنی فعل — را — می کنند
متعدّی ، لازم	

با مراجعه به جدول ۴-۵ به سئوالات ۱۸۴ تا ۱۸۷ پاسخ دهید.

دَحْرَجَ بمعنی "غلطانید" صیغه اوّل ماضی و از افعال رُباعی مجرّد است. دَحْرَجَ وقتی به باب تَفَعَّلُ برود، صیغه اوّل ماضی آن میشود — که بمعنی "غلطید" میباشد. صیغه اوّل مضارع آن — و مصدر آن — میباشد "غلطانید" فعل لازم است، در صورتیکه متعدّی "غلطید" فعل لازم است.

۱۸۴ -

تَدَحْرَجُ
يَتَدَحْرَجُ ، تَدَحْرَجُ

متعدّی

لازم

۱۸۵ - تَفَعَّلَ، يَتَفَعَّلُ، تَفَعَّلَ	صیغهٔ اوّل ماضی و مضارع و مصدرِ فعل در باب تَفَعَّلَ به ترتیب بر وزن _____، _____ و _____ می آید
۱۸۶ - اِفْعَلَّلَ، يَفْعَلِّلُ، اِفْعَلَّلَ	صیغهٔ اوّل ماضی و مضارع و مصدرِ فعل در باب اِفْعَلَّلَ به ترتیب بر وزن _____، _____ و _____ می آید
۱۸۷ - اِفْعَلَّلَ، يَفْعَلِّلُ، اِفْعَلَّلَ	صیغهٔ اوّل ماضی و مضارع و مصدرِ فعل در باب اِفْعَلَّلَ به ترتیب بر وزن _____، _____ و _____ می آید

حال دستگاہ ضبط صوت را روشن کنید و به دنباله
نوار گوش دهید

۱۸۸ - مواضع رفع اسم که تا بحال آموخته اید عبارتند از:

الف - مبتدا و خبر مانند:	عَلَى	عَالِمٌ (علی دانا است)
	مبتدا	خبر
	(مرفوع)	(مرفوع)
ب - فاعل مانند:	ذَهَبَ	عَلَى (علی رفت)
	فاعل	فاعل
		(مرفوع)
ج - تابع اسم مرفوع دیگر مانند:	قَالَ	سَعِيدٌ
	فعل	فاعل
		تابع فاعل
		(مرفوع)
د - منادای غیر مضاف مانند:	يَا عِبْدُ	(ای بنده)
	منادی	(مرفوع)

۱۸۹ - مواضع نصب اسم که تا بحال آموخته‌اید عبارتند از:

الف - مفعول مانند: نَصَرَ عَلِيٌّ حَسَنًا (علی حسن را یاری کرد)
 فعل فاعل مفعول
 (مرفوع) (منصوب)

ب - تابع اسم منصوب دیگر مانند: ضَرَبَ عَلِيٌّ حَسَنًا وَ أَحْمَدًا (علی حسن و احمد را زد)
 فعل فاعل مفعول حرف عطف تابع حسن
 (مرفوع) (منصوب) (منصوب)

ج - منادای مضاف مانند: يَا عَبْدَ اللَّهِ (ای بنده خدا)
 منادی (مضاف) مضاف الیه

۱۹۰ - عَلِيٌّ عَالِمٌ (علی داناست) كَانَ عَلِيٌّ عَالِمًا (علی دانا بود)
 مبتدا خبر مبتدا از افعال ناقصه مبتدا خبر
 (مرفوع) (مرفوع) (مرفوع) (منصوب)

۱۹۱ -	ماضی	مضارع	امر
مُغَائِبٌ	مذکر	كَانَ	يَكُونُ
		كَانَا	يَكُونَانِ
		كَانُوا	يَكُونُونَ
	مؤنث	كَانَتْ	تَكُونُ
		كَانَتَا	تَكُونَانِ
		كُنَّ	يَكُنْنَ
مُخَاطَبٌ	مذکر	كُنْتَ	تَكُونُ
		كُنْتُمَا	تَكُونَانِ
		كُنْتُمْ	تَكُونُونَ
			كُنْ
			كُونَا
			كُونُوا

۱۹۲ - فعل امر مانند قُلْ (بگو) ، كُنْ (باش)

۱۹۳ - يَكُونُ عَلَيَّ عَالِمًا (علی دانا میباشد)
از افعال ناقصه مبتدا خبر
(مرفوع) (منصوب)

۱۹۴ - مبتدا + خبر ← فعل ناقص + مبتدا + خبر
↓ ↓
مرفوع مرفوع
↓ ↓
اسم فعل ناقص خبر فعل ناقص
↓ ↓
جمله اسمیه (مرفوع) (منصوب)

۱۹۵ - معروفترین افعال ناقصه عبارتند از: كَانَ (بود) ، دَامَ (ماند) ، لَيْسَ (نیست)

۱۹۶ - لَيْسَ هُوَ عَالِمًا (او دانا نیست)
فعل ناقص اسم فعل ناقص خبر فعل ناقص
ضمیر (محل مرفوع) (منصوب)

۱۹۷ - كَانَ عَالِمًا (دانا بود)
فعل ناقص خبر فعل ناقص کان
↓
ضمیر مستتر هو (منصوب)
↓
اسم فعل ناقص کان

۱۹۸ - مُشَبَّهٌ به لَيْسَ

۱۹۹ - عَلَيَّ عَالِمٌ (علی دانا است) مَا عَالِمًا (علی دانا نیست)
مبتدا خبر مبتدا خبر
↓ ↓
مرفوع مرفوع
↓ ↓
اسم خبر حرف خبر حرف
↓ ↓
ما ما
↓ ↓
(مرفوع) (منصوب)

۲۰۰ - مبتدا + خبر ← حرف مُشَبَّهَةٌ به لَیْسَ + مبتدا + خبر
 مرفوع مرفوع
 جمله اسمیه
 اسم حرف مُشَبَّهَةٌ به لَیْسَ (مرفوع)
 خبر حرف مُشَبَّهَةٌ به لَیْسَ (منصوب)

۲۰۱ - معروفترین حروف مُشَبَّهَةٌ به لَیْسَ عبارتند از: مَا، لَا، إِنْ، لَا تَ (همگی به معنی نیست)

۲۰۲ - عَلٰی عَالِمٌ (علی دانا است)
 مبتدا خبر (هر دو مرفوع)

مَا عَلٰی عَالِمًا (علی دانا نیست)
 حرف مُشَبَّهَةٌ اسم حرف خبر حرف مُشَبَّهَةٌ به لَیْسَ (منصوب)
 به لَیْسَ مُشَبَّهَةٌ به لَیْسَ (مرفوع)

مَا عَلٰی عَالِمٌ (علی نیست مگر دانا = علی دانا است)
 حرف مُشَبَّهَةٌ مبتدا خبر
 به لَیْسَ (مرفوع) (مرفوع)

۲۰۳ - حروف مُشَبَّهَةٌ بِالْفِعْلِ

۲۰۴ - اَللّٰهُ بَصِيْرٌ (خداوند بیناست)
 مبتدا خبر
 (مرفوع) (مرفوع)
 اَللّٰهُ بَصِيْرٌ (همانا خداوند بیناست)
 حرف مُشَبَّهَةٌ مبتدا خبر
 (منصوب) (مرفوع)

۲۰۵ - مبتدا + خبر ← حرف مُشَبَّهَةٌ بِالْفِعْلِ + مبتدا + خبر
 مرفوع مرفوع
 جمله اسمیه
 اسم حرف مُشَبَّهَةٌ بِالْفِعْلِ (منصوب)
 خبر حرف مُشَبَّهَةٌ بِالْفِعْلِ (مرفوع)

۲۰۶ - حروف مُشَبَّهَةٌ بِالْفِعْلِ عبارتند از: إِنَّ (همانا)، أَنَّ (اینکه)، كَأَنَّ (مثل اینکه)
لِکِنْ (لیکن)، لَکِیتَ (ایکاش)، لَعَلَّ (شاید)

۲۰۷ - إِنَّهُ (همانا او دانا است)
 حرف
عَالِمٌ (مرفوع)
 خبر إِنَّ (مرفوع)
 مُشَبَّهَةٌ بِالْفِعْلِ
 اسم إِنَّ
 ضمیر (مطلای منصوب)

۲۰۸ - إِنَّ النَّاسَ (همانا مردم در خواب هستند)
 حرف مُشَبَّهَةٌ
 اسم إِنَّ (منصوب)
 خبر إِنَّ (مرفوع)
 بِالْفِعْلِ

۲۰۹ - أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (شهادت میدهم به اینکه محمد رسول خداست)
 فعل
 حرف مُشَبَّهَةٌ
 اسم أَنَّ (منصوب)
 خبر أَنَّ (مرفوع)
 مضاف إِلَيْهِ (مجرور)
 بِالْفِعْلِ

۲۱۰ - شَرِيكٌ لَهُ (شریکی برای او هست) — لَا شَرِيكَ لَهُ (هیچ شریکی برای او نیست)
 مبتدا
 خبر
 (مرفوع)
 (مطلای مرفوع)
 مبتدا
 خبر
 (منصوب)
 اسم لَا نفی جنس
 خبر لَا نفی جنس
 (مرفوع)
 (مطلای مرفوع)

۲۱۱ - مبتدا + خبر — لَا نفی جنس + مبتدا + خبر
 (مرفوع) (مرفوع)
 اسم لَا نفی جنس
 خبر لَا نفی جنس
 (منصوب) (مرفوع)
 جُمْلَةُ اسْمِيَّةٍ

۲۱۲ - لَا صَاحِبَ مَالٍ حَاضِرٍ (هیچ صاحب مالی حضور ندارد)
 لَا نفی جنس اسم لَا نفی جنس مضافُ إِلَیْهِ خبر لَا نفی جنس
 منصوب مجرور مرفوع

۲۱۳ - لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (نیست محبوبی جز خدا) = لَا إِلَهَ مُوجُودٌ إِلَّا اللَّهُ
 لَا نفی جنس اسم لَا نفی جنس خبر لَا نفی جنس (مرفوع)
 (منصوب) جنس (منصوب)

۲۱۴ - ناقصه	افعال کَانَ، لَیْسَ و دَامَ از افعال — میباشند
۲۱۵ - رفع ، نصب	افعال ناقصه رفع به اسم و رفع به خبر نصب میدهند.
۲۱۶ - الْفَخْرُ	"لَیْسَ عَلَیَّ عَالِمًا" یعنی "علی دانا نیست". با توجه و مراجعه به جمله فوق اعراب جمله زیر را کامل کنید: "لَیْسَ الْفَخْرُ لِمَنْ یُحِبُّ الْوَطَنَ بَلْ لِمَنْ یُحِبُّ الْعَالَمَ" (نیست افتخار برای کسی که وطنش را دوست دارد بلکه افتخار از برای کسی است که عالم را دوست میدارد).
۲۱۷ - اسم لَیْسَ	در جمله فوق کلمه "فَخْرٌ" مرفوع شده است چون — فعل ناقص میباشد.

در جمله فوق عبارت "لَمَنْ يُحِبُّ الْوَطْنَ" محلاً _____ است چون _____ فعل ناقص لَيْسَ میباشد.	۲۱۸ - منصوب خبر
عبارت "يَكُونُ عَالِمًا" یعنی "دانا میباشد". در این عبارت کلمه "عَالِم" خبر فعل ناقص "يَكُونُ" میباشد و بدین جهت منصوب شده است. در این عبارت ضمیر مُسْتَتَر "هُوَ" اسم فعل ناقص "يَكُونُ" میباشد. با توجه و مراجعه به عبارت فوق، اعراب عبارت زیر را کامل کنید. (وَلَوْ يَكُونُ خَزَائِنُ الْأَرْضِ كُلِّهَا " (ولو تمام گنجینه‌های زمین باشد)	۲۱۹ - خَزَائِنُ
در جمله فوق کلمه "خَزَائِنُ" منصوبست چون _____ فعل ناقص _____ میباشد.	۲۲۰ - خبر يَكُونُ
در جمله فوق، اسم فعل ناقص "يَكُونُ" ضمیر مُسْتَتَر _____ بمعنی "او" میباشد.	۲۲۱ - هُوَ
در جمله فوق کلمه "أَرْض" مجرور است چون _____ میباشد.	۲۲۲ - مُضَافٌ إِلَيْهِ

در جمله فوق کلمه "کُلَّ" منصوبست چون ——— اعراب "خَزَائِنَ" میباشد زیرا کلمه "کُلَّ" برای تأکید بکار رفته است	۲۲۳ - تابع
کلمات "ما، لا، إِنْ و لاَت" از حروف مُشَبَّهَةٌ به ——— میباشد و همگی به معنی ——— میباشند	۲۲۴ - لَيْسَ، نیست
حروف مُشَبَّهَةٌ به لَيْسَ مانند افعال ——— عمل میکنند یعنی نصب به اسم و نصب به رفع خبر میدهند	۲۲۵ - ناقصه رفع، نصب
اگر پس از حروف مُشَبَّهَةٌ به لَيْسَ حرف "إِلَّا" آمده باشد، دیگر حروف مُشَبَّهَةٌ به لَيْسَ رفع به اسم و نصب به خبر ——— و مانند مبتدا و خبر، اسم و خبر هر دو ——— هستند.	۲۲۶ - نمی دهند، مرفوع
کلمات "إِنَّ، أَنَّ، كَأَنَّ، لَكِنَّ، لَيْتَ و لَعَلَّ" از حروف مُشَبَّهَةٌ ——— هستند	۲۲۷ - بِأَلْفَعُلْ
حروف مُشَبَّهَةٌ بِأَلْفَعُلْ خلاف افعال ——— عمل می کنند یعنی نصب به اسم و نصب رفع به خبر میدهند.	۲۲۸ - ناقصه نصب، رفع

۲۲۹ - إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (همانا خداوند به ذات قلوب داناست) در جمله فوق کلمه "اللّه" منصوبست چون _____ حرف "إِنَّ" میباشد و کلمه "علیم" _____ است چون _____ حرف "إِنَّ" میباشد.	اسم مرفوع ، خبر
۲۳۰ - در جمله فوق کلمه "ذات" مجرور است چون قبل از آن حرف _____ "باء" درآمده است و کلمه "صدور" نیز مجرور است چون _____ میباشد.	جائزه مضاف الیه
۲۳۱ - لا نفی جنس به معنی _____ ترجمه میشود.	هیچ نیست
لا نفی جنس مانند حروف مُشَبَّهَةٌ عمل _____ می کند یعنی نصب به اسم و نصب به خبر رفع میدهد.	بِالْفِعْلِ نصب ، رفع
۲۳۲ - "لَا رَاحَةَ لِحَسودٍ" (برای حسود آسایشی نیست) در جمله فوق کلمه "راحه" مرفوع است چون منصوب _____ لا نفی جنس میباشد.	منصوب ، اسم
۲۳۳ - در جمله فوق خبر لا نفی جنس _____ شده است و احتمالاً کلمه ای نظیر "موجود" بوده است.	حذف

(جدول ۵-۱)

(صرف فعل مضارع)

يَحْسِبُ	يُشْرِفُ	(میروند آن يك مرد)	يَذْهَبُ	مفرد	مذكر	مضارع	
يَحْسِبَانِ	يُشْرِفَانِ	(میروند آن دومرد)	يَذْهَبَانِ	مثنی			
يَحْسِبُونَ	يُشْرِفُونَ	(میروند آن چند مرد)	يَذْهَبُونَ	جمع			
تَحْسِبُ	تُشْرِفُ	(میروند آن يکزن)	تَذْهَبُ	مفرد	مؤنث		
تَحْسِبَانِ	تُشْرِفَانِ	(میروند آن دوزن)	تَذْهَبَانِ	مثنی			
تَحْسِبْنَ	تُشْرِفْنَ	(میروند آن زنان)	تَذْهَبْنَ	جمع			
تَحْسِبُ	تُشْرِفُ	(میروی تو يکمرد)	تَذْهَبُ	مفرد	مذكر	مخاطب	
تَحْسِبَانِ	تُشْرِفَانِ	(میروید شما د و مرد)	تَذْهَبَانِ	مثنی			
تَحْسِبُونَ	تُشْرِفُونَ	(میروید شما چند مرد)	تَذْهَبُونَ	جمع			
تَحْسِبِينَ	تُشْرِفِينَ	(میروی تو يکزن)	تَذْهَبِينَ	مفرد	مؤنث		
تَحْسِبَانِ	تُشْرِفَانِ	(میروید شما د و زن)	تَذْهَبَانِ	مثنی			
تَحْسِبْنَ	تُشْرِفْنَ	(میروید شما زنان)	تَذْهَبْنَ	جمع			
أَحْسِبُ	أُشْرِفُ	(میروم من)	أَذْهَبُ	وحده	مع الفير		
نَحْسِبُ	نُشْرِفُ	(میرویم ما)	نَذْهَبُ				

متكلم

اصل مجرر	مصدر	مضارع	ماضی	مانند	مصدر	مضارع	ماضی	
كَسَمَ	اِكْسَامًا	يَكْسِمُ و	اَكْسَمَ	طافند	اِفْعَالًا	يَفْعِلُ	اَفْعَلَ	۱-
رَجَحَ	تَرْجِيحًا	يَرْجِحُ و	رَجَحَ	مانند	تَفْعِيلاً	يَفْعِلُ و	فَعَّلَ	۲-
كَتَبَ	مَكَاتِبَةً	يَكْتُبُ و	كَاتَبَ	مانند	مِفَاعِلَةً	يَفَاعِلُ و	فَاعَلَ	۳-
عَلِمَ	تَعْلَمًا	يَتَعَلَّمُ و	تَعَلَّمَ	مانند	تَفْعِلًا	يَتَفَعَّلُ و	تَفَعَّلَ	۴-
خَصِمَ	تَخَاصُمًا	يَتَخَاصَّمُ و	تَخَاَصَّمَا	مانند	تَفَاعِلًا	يَتَفَاعَلُ و	تَفَاعَلَ	۵-
كَسَبَ	اِكْسَابًا	يَكْسِبُ و	اَكْسَبَ	مانند	اِفْتِعَالًا	يَفْتَعِلُ و	اِفْتَعَلَ	۶-
كَسَرَ	اِنْكَسَارًا	يَنْكُسِرُ و	اِنْكَسَرَ	مانند	اِنْفِعَالًا	يَنْفَعِلُ و	اِنْفَعَلَ	۷-
حَمَرُ	اِحْمَارًا	يَحْمَرُ و	اِحْمَرَا	مانند	اِفْعِلَالًا	يَفْعِلُ و	اِفْعَلَّ	۸-
عَلِمَ	اِسْتِعْلَامًا	يَسْتَعْلِمُ و	اِسْتَعْلَمَ	مانند	اِسْتَفْعَالًا	يَسْتَفْعِلُ و	اِسْتَفْعَلَ	۹-

هر يك از ابواب ثلاثی مزید را بنام مصدرش مینامند . چنانکه گویند اَكْرَمَ از باب اِفْعَال و كَرَّمَ از باب تَفْعِيل

(جدول ٣ - ٥)

مضارع			ماضی		
باب اَفْعَالُ	باب تَفْعُلُ	باب اَفْعَالُ	باب اَفْعَالُ	باب تَفْعُلُ	باب اَفْعَالُ
يُحْمَرُ	يَتَعَلَّمُ	يُكْرَمُ	اَحْمَرْتُ	تَعَلَّمْتُ	اَكْرَمْتُ
يُحْمَرَانِ	يَتَعَلَّمَانِ	يُكْرَمَانِ	اَحْمَرْنَا	تَعَلَّمْنَا	اَكْرَمْنَا
يُحْمَرُونَ	يَتَعَلَّمُونَ	يُكْرَمُونَ	اَحْمَرُوا	تَعَلَّمُوا	اَكْرَمُوا
تُحْمَرُ	تَتَعَلَّمُ	تُكْرَمُ	اَحْمَرْتِ	تَعَلَّمْتِ	اَكْرَمْتِ
تُحْمَرَانِ	تَتَعَلَّمَانِ	تُكْرَمَانِ	اَحْمَرْتَا	تَعَلَّمْتَا	اَكْرَمْتَا
يُحْمَرْنَ	يَتَعَلَّمْنَ	يُكْرَمْنَ	اَحْمَرْنَ	تَعَلَّمْنَ	اَكْرَمْنَ
تُحْمَرُ	تَتَعَلَّمُ	تُكْرَمُ	اَحْمَرْتِ	تَعَلَّمْتِ	اَكْرَمْتِ
تُحْمَرَانِ	تَتَعَلَّمَانِ	تُكْرَمَانِ	اَحْمَرْتَا	تَعَلَّمْتَا	اَكْرَمْتَا
تُحْمَرْنَ	تَتَعَلَّمْنَ	تُكْرَمْنَ	اَحْمَرْنَ	تَعَلَّمْنَ	اَكْرَمْنَ
يُحْمَرُونَ	يَتَعَلَّمُونَ	يُكْرَمُونَ	اَحْمَرْتُمْ	تَعَلَّمْتُمْ	اَكْرَمْتُمْ
يُحْمَرَانِ	يَتَعَلَّمَانِ	يُكْرَمَانِ	اَحْمَرْتُمَا	تَعَلَّمْتُمَا	اَكْرَمْتُمَا
يُحْمَرُونَ	يَتَعَلَّمُونَ	يُكْرَمُونَ	اَحْمَرْتُمْ	تَعَلَّمْتُمْ	اَكْرَمْتُمْ
تُحْمَرِينَ	تَتَعَلَّمِينَ	تُكْرَمِينَ	اَحْمَرْتِ	تَعَلَّمْتِ	اَكْرَمْتِ
تُحْمَرَانِ	تَتَعَلَّمَانِ	تُكْرَمَانِ	اَحْمَرْتُمَا	تَعَلَّمْتُمَا	اَكْرَمْتُمَا
تُحْمَرْنَ	تَتَعَلَّمْنَ	تُكْرَمْنَ	اَحْمَرْنَ	تَعَلَّمْنَ	اَكْرَمْنَ
اَحْمَرْتُ	اَتَعَلَّمْتُ	اُكْرِمْتُ	اَحْمَرْتُ	تَعَلَّمْتُ	اَكْرَمْتُ
نَحْمَرُ	نَتَعَلَّمُ	نُكْرِمُ	اَحْمَرْنَا	تَعَلَّمْنَا	اَكْرَمْنَا

مُفَايِدٌ

مُخَاطَبٌ

مُتَكَلِّمٌ

وَحْدَهُ

مَعَ الْغَيْرِ

(جدول ۴ - ۵)

"ابواب رباعی مزید" فیه

فعل رباعی مزید دارای سه باب است :

مصدر	مضارع	ماضی	۱- باب تَفَعَّلَ .
<u>تَفَعَّلَ</u>	<u>يَتَفَعَّلُ</u>	<u>تَفَعَّلَ</u>	<u>فَعَّلَ</u>
<u>تَزَلَّزَلَا</u>	<u>يَتَزَلَّزَلُ</u>	<u>تَزَلَّزَلْ</u> (لرزید)	<u>زَلَّزَلْ</u> (لرزانید)
<u>تَدَحَّرَجَا</u>	<u>يَتَدَحَّرَجُ</u>	<u>تَدَحَّرَجَ</u> (غلطید)	<u>دَحَّرَجَ</u> (غلطانید)
			۲- باب اِفْعَلَّ .
<u>اِفْعَلَّ</u>	<u>يَفْعَلُّ</u>	<u>اِفْعَلَّ</u>	<u>فَعَّلَ</u>
<u>اِحْرَنْجَام</u>	<u>يَحْرَنْجُمُ</u>	<u>اِحْرَنْجَمَ</u> (جمع شد)	<u>حَرَجَمَ</u> (جمع کرد)
			۳- باب اِفْعَلَّ .
<u>اِفْعَلَّ</u>	<u>يَفْعَلُّ</u>	<u>اِفْعَلَّ</u>	<u>فَعَّلَ</u>
<u>اِطْمَنَّنَا</u>	<u>يُطْمَنِّنُ</u>	<u>اِطْمَنَّ</u> (آرام شد)	<u>طَمَّنَ</u> (آرام کرد)

ضمیمهٔ نوار ششم تدریس عربی

(۱۷۵ صفحه)

- ۱ - نائب فاعل
- ۲ - حال
- ۳ - مفعولٌ له
- ۴ - مفعول مطلق
- ۵ - ظرف زمان و ظرف مکان
- ۶ - اسماء عدد
- ۷ - تمیز
- ۸ - فعل امر حاضر
- ۹ - فعل امر غائب
- ۱۰ - همزه قطع و همزه وصل
- ۱۱ - افعال غیر سالم
- ۱۲ - فعل مُسْتَقْبَل قَرِيب و مُسْتَقْبَل بَعِيد
- ۱۳ - نون تأکید ثقیله و خفیفه
- ۱۴ - طُرُق متعدی کردن فعل لازم
- ۱۵ - طرز ساختن فعل مجهول
- ۱۶ - اعراب فعل مضارع
- ۱۷ - افعال منفی
- ۱۸ - افعال سئوالی
- ۱۹ - اسمهای غیر منصرف
- ۲۰ - چند تبصره مهم
- ۲۱ - اسمهای مشتق

۱ - ضَرَبَ عَلَى أَحْمَدًا (علی احمد را زد)
 فعل متعدی فاعل مفعول
 ↓ ↓
 مرفوع منصوب

۲ - ضَرَبَ أَحْمَدُ (احمد زده شد)
 فعل مفعول جمله قبل
 ↓
 (نائب فاعل)

۳ - اقسام فعل متعدی }
 ۱ - فعل معلوم : فعلی است که فاعل میگیرد مثل ضَرَبَ (زد)
 ۲ - فعل مجهول: فعلی است که فاعل نمیگیرد مثل ضُرِبَ (زده شد)

۴ - كُتِبَ مَكْتُوبٌ (نامه ای نوشته شد)
 فعل مجهول نائب فاعل
 ↓
 مرفوع

۵ - جِئْتُ رَاكِبًا (سواره آمدم)
 فعل و فاعل حال
 ↓
 منصوب

۶ - رَأَيْتُ أَحْمَدًا رَاكِبًا (احمد را سواره دیدم)
 فعل و فاعل مفعول حال
 ↓ ↓
 منصوب منصوب

۷ - طوبى لِمَنْ تَوَجَّهَ إِلَى مَشْرِقِ الْأَذْكَارِ فِي الْأَسْحَارِ ذَاكِرًا مُتَذَكِّرًا مُسْتَغْفِرًا (از کتاب مستطاب اقدس)

(خوشا به حال کسی که توجه نموده مشرق الاذکار در سحرها در حال ذکر و تذکر و استغفار)

۸ - قُمْتُ احْتِرَامًا لِلْمُعَلِّمِ (برخاستم بخاطر احترام به معلم)

مفعولُ له
↓
منصوب

۹ - اَعْمَلُوا حُدُودِي حَبًّا لِجَمَالِي (عمل کنید احکام مرا بخاطر دوستی جمال من)

مفعولُ له

۱۰ - نَصَرْتُ تَهْ نَصْرًا (او را یاری کردم ، یاری کردنی)

فعل و فاعل مفعول
↓
محلّا منصوب (ضمیر)
↓
منصوب
مفعول مطلق (تاکید)

۱۱ - ثَبَّتَ الْأَمِيرُ ثَبَاتَ الْأَسَدِ (پادشاه پایداری کرد مانند پایداری شیران)

فعل فاعل مفعول مضاف الیه
↓ ↓ ↓
مرفوع منصوب مجرور
↓
(بیان نوع)

۱۲ - نَظَرْتُ نَظْرَتَيْنِ (نگاه کردم ، دو نگاه)

فعل + فاعل مفعول مطلق
(بیان عدد)

۱۳ - قَعَدَ عَلِيٌّ جُلُوسَ الْوَلَدِ (نشست علی مانند نشستن بزرگان)

فعل فاعل مفعول مطلق مضاف الیه
↓ ↓ ↓
مرفوع (بیان نوع) مجرور

۱۴ - کُتِبَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةُ تِسْعَ رُكْعَاتٍ (نوشتہ شد بر شما نماز نہ رکعت)

فعل مجهول نائب فا عل مفعول مطلق
 ↓
 مرفوع (عدد)

۱۵ - سَافَرْتُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ (روز جمعه مسافرت کردم)

فعل + فاعل ظرف زمان مضاف اليه
↓ ↓
منصوب مجرور

۱۶ - قَرَأْتُ دَرَسِي أُمَامَ الْمُعَلِّمَ (خواندم درس را جلوی معلم)

قَرَأْتُ - قَرَأْتُ
فعل + فاعل
مفعول
ظرف مكان
مضاف اليه
مضاف اليه
مجرور (ضمير)
مجرور

۱۷ - یَوْمُ الْجُمُعَةِ (روز جمعہ مبارک است) ، مَكَانُکَ عَالٍ (مکان تو بلند مرتبہ عالی)

مبتدا	مضاف الیہ	مبتدا	مضاف الیہ
↓	↓	↓	↓
مرفوع	مجرور	مرفوع	مجرور

مبتدا مضاف خبر (است)
مرفوع مرفوع
محلّا مجرور (ضمیر)

۱۸ - لَعَلَّ يَنْقُطُونَ عَمَّا عِنْدَهُمْ (شاید منقطع شوند از آنچه نزدشان است)

ظرف مكان
(منصوب)

كُلِّ مِنْ عِنْدَ اللَّهِ (همه از نزد خدا هستند)

۱۹ - عَنْ + مَا ← عَمَّا (از آنچه که) ، مِنْ + مَا ← مِمَّا (از آنچه که)
 حرف جارّه موصول مشترک حرف جارّه موصول مشترک

مِنْ + مَنْ ← مِمَّنْ (از کسی که) ، عَنْ + مَنْ ← عَمَّنْ (از کسی که)
 حرف جارّه موصول مشترک حرف جارّه موصول مشترک

۲۰ - قَبْلُ ، بَعْدُ ، فَوْقُ (بالا) ، تَحْتَ (پائین) ، يَمِينُ (دست راست) ، يَسَارُ (دست چپ) ، خَلْفُ (پشت) ، أَمَامُ (جلو)

۲۱ - خَلْفُ سُرَادِقِ الْعِزَّةِ (پشت سراپرده های عزت) ، مِنْ بَعْدِ هِ (از بعد از آن)
 ظرف مکان مضاف الیه مضاف الیه
 منصوب مجرور مجرور
 حرف جرّ حرف جرّ
 محلاً مجرور (ضمیر)

۲۲ - لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدِ (امرا برای خداست از قبل و از بعد)
 جارّ و مجرور مبتدای حرف جرّ مبنی بر ضمّ حرف جرّ مبنی بر ضمّ
 مرفوع مؤخر
~~مِنْ قَبْلِ الْأَمْرِ وَ مِنْ بَعْدِ الْأَمْرِ~~

۲۳ - اِشْتَرَيْتُ عَشْرِينَ (بیست عدد خریدم) ، اِشْتَرَيْتُ عَشْرِينَ كُتَابًا (بیست عدد کتاب خریدم)
 فعل + فاعل فعل + فاعل
 تمیز
 منصوب

۲۴ - طَابَ عَلَيَّ خُلُقًا (علی از لحاظ خوی پاک شد)
 فعل فاعل
 مرفوع متمیز
 منصوب

۲۵ - هُوَ أَكْثَرُ مِنِّي عِلْمًا (او به علم از من زیاده است)

تمیز
↓
منصوب

۲۶ - رَأَيْتُ أَرْبَعَةَ رِجَالٍ (چهار مرد را دیدم)

تمیز عدد مفرد
↓
مجرور و جمع

عدد مفرد
↓
مفعول
↓
منصوب

فعل + فاعل

۲۷ - مِائَةُ رَجُلٍ (صد مرد)

تمیز
↓
مجرور و مفرد

۲۸ - أَحَدٌ عَشَرَ كُتُبًا (یازده ستاره)

عدد مرکب تمیز عدد مرکب
↓
منصوب و مفرد

خَمْسَةٌ وَ تِسْعُونَ مِثْقَالًا (نود و پنج مثقال)

عدد معطوف تمیز عدد معطوف
↓
منصوب و مفرد

خَمْسُونَ كِتَابًا (پنجاه عدد کتاب)

عقود تمیز عقود
↓
منصوب و مفرد

۲۹ - ضَرْبُ أَحْمَدَ حَسَنًا (احمد حسن رازد)

اسمیه
جمله بالا جمله
میباشد
فعلیه

فعلیه

۳۰ - ضَرْبُ أَحْمَدَ حَسَنًا (احمد حسن رازد)

در جمله فوق، فعل کلمه —، فاعل یا انجام دهنده کار، کلمه — و مفعول

ضَرْبُ، أَحْمَدُ، حَسَنُ
یا کسی که کار بر روی او انجام شده — می باشد

۳۱ - ۱ - ضَرْبُ أَحْمَدَ حَسَنًا (احمد حسن رازد)

۲ - ضَرْبُ حَسَنُ (حسن زده شد)

در مثالهای فوق در جمله دوم فعل کلمه — و مفعول که کار

ضَرْبُ، حَسَنُ
بر روی او واقع شده — می باشد

۳۲ - ۱ - ضَرْبُ أَحْمَدَ حَسَنًا (احمد حسن رازد)

۲ - ضَرْبُ حَسَنُ (حسن زده شد)

در جمله دوم مثال بالا فاعل یا انجام دهنده کار

الف - معلوم است

ب - مجهول است

ب

۱ - ضَرْبُ أَحْمَدَ حَسَنًا (احمد حسن رازد) ۲ - ضَرْبُ حَسَنٍ (حسن زده شد)	- ۳۳
در دو مثال فوق برای فعل ضَرْبَ (زد) فاعل معلوم است برای فعل ضَرْبَ (زده شد) فاعل مجهول است فعل ضَرْبَ یعنی زد رافعل معلوم می نامند	مجهول
فعل مجهول ضَرْبَ (زده شد) طبق قواعد خاصی از فعل معلوم ضَرْبَ ساخته میشود از تمام صیغه های مختلف ماضی و مضارع يك فعل معلوم می توان فعل مجهول ساخت ضَرْبَ زد ضَرْبَ زده شد علامت فعل مجهول در ترجمه فارسی کلمه — میا شد.	- ۳۴
ضَرْبُ أَحْمَدَ حَسَنًا در مثال بالا فاعل کلمه — است که اعراب — دارد مفعول کلمه — است که اعراب — دارد	- ۳۵
ضَرْبُ حَسَنٍ (حسن زده شد)	- ۳۶
در جمله بالا — حذف شده است مفعول کلمه — است که بجای فاعل نشسته و اعراب فاعل یعنی اعراب — را گرفته است	فاعل حَسَن - رفع

ضَرْبَ حَسَنٍ (حسن زده شد)

- ۳۷

در جمله فوق مفعول را که بجای فاعل نشسته و اعراب فاعل را گرفته اسم

نائب فاعل (جانشین فاعل) می گویند

- ۳۸

از موارد رفع اسم موردی است که اسم فاعل باشد یعنی وقت

در جمله فعلیه فعل، فعل مجهول باشد فاعل حذف شده باشد و مفعول جانشین فاعل شده باشد.

نائب

ظَلَمَ یعنی ظَلَمَ کرد ظَلَمَ یعنی باو ظَلَمَ شد

- ۳۹

تفاوت ظَلَمَ و ظَلِمَ در حروف می باشد حرکات

حرکات

وقتی کلمه "ظلم" بدون اعراب نوشته شده باشد بر حسب اینکه چه

- ۴۰

حرکاتی روی حروف آن بگذاریم معانی متفاوتی بآن داده ایم

اگر بخواهیم به "ظلم" معنی "ظلم کرد" بدهیم آنرا اینطور

اعراب گذاری می کنیم : ظلم

ظَلَمَ

- ۴۱

اگر بخواهیم به آن معنی "باو ظلم شد" بدهیم آنرا اینطور

اعراب گذاری می کنیم : ظلم

ظَلِمَ

یکی از موارد نصب اسم مفعول مطلق می باشد. مفعول مطلق مصدر یک فعل است که بعد از فعل می آید مفعول مطلق :

الف - فعل است

ب - مصدر است

ب

۴۲ -

مفعول مطلق مصدر فعل است که بعد از فعل گاهی برای تأکید می آید مانند "نَصَرْتُهُ نَصْرًا" (یاری کردم او را یاری کردنی). هُ بمعنی او (ضمیر) است. نَصْر مصدر فعل است بمعنی یاری کردن. در مثال بالا مفعول مطلق کلمه هُ — می باشد که برای تأکید آمده است

نَصْرًا

۴۳ -

در مثال بالا مفعول مطلق

الف - مجرور است

ب - مرفوع است

ج - منصوب است

ج

۴۴ -

مفعول مطلق مصدر فعل است که بعد از فعل گاهی برای تأکید و گاهی برای بیان عدد می آید مثل "نَظَرْتُ نَظَرَتَيْنِ" بمعنی دو مرتبه نگاه کردم. "نَظَرْتُ" به معنی "من نگاه کردم" فعل است. "نَظَرٌ" یعنی "نگاه کردن" و "نَظَرٌ" مصدر است "نَظَرَتَيْنِ" یعنی دو نگاه. در مثال بالا مفعول مطلق کلمه نَظَرٌ است که :

الف - برای بیان تأکید آمده

ب - برای بیان عدد آمده

ب

۴۵ -

۴۶ -

گاهی، وقتی مفعول مطلق برای بیان عدد بیاید
مصدر فعل نیست مانند "قَدْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةُ
تِسْعَ رَكَعَاتٍ" (به تحقیق که نماز بر شما نه
رکعت نوشته شد)

قَدْ : به تحقیق که ، كُتِبَ : نوشته شد (فعل)
عَلَيْكُمْ : بر شما ، تِسْعَ : نه ، رَكَعَاتٍ : رکعتها
در مثال بالا کلمه "تِسْعَ" یعنی نه برای بیان
عدد آمده و مفعول مطلق است . مفعول مطلق از
موارد — اسم است

نصب

۴۷ -

اعراب کلمه "تسع" را در جمله زیر کامل کنید .
"قَدْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةُ تِسْعَ رَكَعَاتٍ" (به تحقیق
نماز بر شما نه رکعت نوشته شد)

تِسْعَ

۴۸ -

مفعول مطلق گاهی برای بیان نوع می آید مثل :
"ثَبَتَ الْأَمِيرُ ثَبَاتَ الْأَسْوَدِ" (امیر پایداری کرد مثل
پایداری شیران) یا "امیر همچون شیران پایداری
کرد"

ثَبَتَ : پایداری کرد (فعل) ، أَمِير : پادشاه
ثَبَات : پایداری (مصدر) ، أَسْوَد (شیران)
در مثال بالا مفعول مطلق کلمه —
میباشد که مصدر میباشد .

ثَبَات

از موارد دیگری که اسم منصوب میشود وقتی

است که اسم "ظرف" باشد

ظرف کلمه ایست که زمان وقوع فعل یا مکان

وقوع فعل را بیان می کند.

"سَافَرْتُ" یَوْمَ الْجُمُعَةِ (روز جمعه سفر کردم)

(ظرف، منصوب) (مضاف الیه، مجرور)

سَافَرْتُ : سفر کردم (فعل) ، یَوْمَ : روز

الْجُمُعَةِ : جمعه

در مثال بالا کلمه — ظرف است و زمان سفر

کردن را میرساند.

یَوْمَ

ظرف کلمه ای است که زمان وقوع فعل یا مکان

وقوع فعل را میرساند.

"قَرَأْتُ دَرْسِي أَمَامَ الْمُعَلِّمِ" (درس خود را مقابل

ظرف مضاف الیه معلم خواندم)

(منصوب) (مجرور)

قَرَأْتُ : خواندم ، دَرْسِي : درس ، أَمَامَ : مقابل

در مثال بالا کلمه أَمَامَ یعنی مقابل

الف - زمان وقوع فعل را بیان می کند

ب - مکان وقوع فعل را بیان می کند

ب

کلمه "عِنْدَ" بمعنی "نزد"، ظرف است
 لَكَلَّ يَنْقَطِعُونَ عَمَّا عِنْدَهُمْ (شاید از آنچه نزد
 آنهاست منقطع شوند)
 در عبارت بالا کلمه "عند" را اعراب بگذارید

عِنْدَ

- ۵۱

حروف جاّره از حروف عاملی هستند که اگر قبل
 از اسم بیایند، اسم بعد از خود را
 می کنند.

مجرور

- ۵۲

کلمه "عِنْدَ" بمعنی "نزد"، ظرف است و منصوبست
 ولی اگر حرف جرّ قبل از آن بیاید مجرور میشود.
 کلمه "عِنْدَ" را در عبارت زیر اعراب گذاری
 کنید
 "كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ" (همه از نزد خدا هستند)
 از (حرف جرّ)

عِنْدَ

- ۵۳

کلمات زیر نیز ظرف هستند و منصوبند ولی اگر
 حرف جرّ قبل از آنها بیاید مجرور میشوند.

- ۵۴

- | | |
|-------------------|----------------------------|
| ۱ - قَبْلَ | ۵ - يَمِينِ (راست) |
| ۲ - بَعْدَ | ۶ - يَسَارِ (چپ) |
| ۳ - فَوْقَ (بالا) | ۷ - خَلْفَ (پشت) |
| ۴ - تَحْتَ (زیر) | ۸ - أَمَامَ (پیش رو - جلو) |

اعراب عبارت زیر را کامل کنید

وَمِنْ بَعْدِ هِ

از (حرف جرّ)

بَعْدِ

هشت کلمه بالا ظرف هستند و منصوب هستند اما

اگر حرف جرّ قبل از آنها بیاید مجرور می شوند.

این کلمات "دَائِمُ الْإِضَافَةِ" هستند یعنی همیشه

به اسمی اضافه می شوند و مضافِ اِلَیْهِ دارند،

مثل

"خَلْفَ سُرَادِقِ الْعِزَّةِ"	،	"مِنْ عِنْدِ هِ"
ظرف		ظرف
مضافِ اِلَیْهِ		مضافِ اِلَیْهِ
(منصوب)		(مجرور)

۱ - قَبْلُ ، ۲ - بَعْدُ ، ۳ - فَوْقُ ، ۴ - تَحْتَ

۵ - يَمِينُ ، ۶ - يَسَارُ ، ۷ - خَلْفُ ، ۸ - أَمَامُ

کلمات فوق از اسماء دائم الاضافه هستند یعنی همیشه

مضافِ اِلَیْهِ دارند. اگر مضافِ اِلَیْهِ آنها در جمله حذف

شود حرف آخر آنها مضموم می شود یعنی اگرچه ظرف

هستند ولی منصوب نمی شوند حتی اگر حرف جرّ هم قبل

از آنها بیاید مجرور نمی شوند مانند

"لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ" (برای خداست امر از
حرف جرّ حرف جرّ قبل و از بعد)

کلمات "قَبْلُ" و "بَعْدُ" که از اسماء دَائِمُ الْإِضَافَةِ

هستند با اینکه بعد از حرف جرّ آمده اند حرف آخر

آنها مضموم شده زیرا — آنها در جمله حذف

شده است .

مُضَافٌ اِلَیْهِ

۵۷ -

از موارد نصب اسم که جدیداً آموختید مفعول مطلق و ظرف بود. مفعول مطلق معمولاً _____ فعل است که بعد از فعل برای بیان تاکید یا برای بیان عدد یا بیان نوع می آید.

مصدر

۵۸ - فعل

ظرف کلمه‌ای است که برای بیان زمان یا مکان وقوع _____ می آید

۵۹ -

یکی دیگر از موارد نصب اسم حال است، حال کلمه‌ای است که حالت فاعل یا مفعول را در حین وقوع فعل بیان می کند مثل :

"رَأَيْتُ زَيْدًا رَاكِبًا" (زید را در حالیکه سواره بود دیدم)

رَأَيْتُ : دیدم (فعل) ، زَيْدٌ : (مفعول ، منصوب)
رَاكِبٌ : سوار

در جمله بالا فعل یا عملی که انجام شده دیدن می باشد. مفعول یا کسی که دیده شده _____ میباشد

زید

۶۰ -

"رَأَيْتُ زَيْدًا رَاكِبًا" (زید را در حالیکه سواره بود دیدم)

در جمله بالا کلمه "رَاكِبًا" حال است و منصوب است زیرا حالت _____ را در هنگام وقوع فعل بیان میکند

مفعول

۶۱ -

موارد نصب اسم که جدیداً آموختید عبارتند از:

۱ - مفعول مطلق ، ۲ - ظرف ، ۳ - حال

مفعول مطلق _____ فعل است که بعد از فعل برای تاکید یا بیان عدد یا نوع می آید.

مصدر

ظرف کلمه‌ای است که زمان یا — وقوع فعل
فعل را بیان می‌کند

۶۲ - مکان

حال کلمه‌ای است که حالت — یا مفعول را
در هنگام وقوع فعل بیان می‌کند

۶۳ - فاعل

یکی دیگر از موارد نصب اسم "مفعولُ لَهُ" است .
مفعولُ لَهُ کلمه‌ای است که پس از فعل می‌آید
و — وقوع فعل را بیان می‌کند .

علّت

۶۴ -

مفعولُ لَهُ — فعل است .

۶۵ - مصدر

"قُمْتُ إِجْلَالًا لِّلْمُعَلِّمِ" (بخاطر بزرگی به معلم برخاستم)
قُمْتُ : برخاستم (فعل) ، إِجْلَالُ : بزرگی (مصدر فعل)
در جمله فوق کلمه — مفعولُ لَهُ است چون علّت
برخاستن برای معلّم را بیان می‌کند

إِجْلَالُ

۶۶ -

آخرین مورد نصب اسم "تمیز" می‌باشد تمیز اسمی است
که معمولاً نسبت یا اسم مبهمی را روشن می‌کند مثل :
"هُوَ أَكْثَرُ مِنِّي عِلْمًا" (او به علم از من زیاده‌است)
هُوَ : او ، أَكْثَرُ : بیشتر ، مِنِّي : از من
در جمله بالا زیاد بودن الف - از نظر علم است
ب - از نظر سنّ است

۶۷ -

الف

درجمله قبل کلمه "عِلْم" که روشن می کند نسبت زیاد بودن از چه جهت است تمیز است و اعراب ————— می گیرد .	۶۸ - نصب
"طَابَ عَلَيَّ خُلُقًا" (علی از لحاظ خوی پاک شد) طَابَ : پاک شد (فعل) ، خُلُق : خوی درجمله فوق کلمه ————— تمیز است زیرا مشخص می کند علی از چه لحاظ پاک شده است و به جهت تمیز بودن اعراب ————— می گیرد	۶۹ - خُلُق نصب
تمیز اعداد مفرد ، مجرور و مفرد است . منصوب جمع تمیز اعداد مرکب و عقود و معطوف مجرور منصوب و مفرد است و تمیز اعداد مائة و اَلْف جمع مجرور و مفرد است . منصوب جمع	۷۰ - مجرور ، جمع منصوب ، مفرد مجرور ، مفرد
اعراب کلماتی را که زیرشان خط کشیده شد تکمیل کنید قَدْ نَزَلَتْ فِي صَلَوةِ الْمَيِّتِ سِتُّ تَكْبِيرَاتٍ (از کتاب مستطاب اقدس) شش (به تحقیق نازل شد در صَلَوةِ مَيِّتِ شش تکبیر) مَنْ يَدْعِي أَمْرًا قَبْلَ اِتِّمَامِ أَلْفِ سَنَةٍ كَأَمَلَةٍ إِنَّهُ كَذَّابٌ ... هزار (از کتاب مستطاب اقدس) (کسی که ادعا کند امری را قبل از اتمام هزار سال کامل، همانا او دروغ گو است)	۷۱ - تَكْبِيرَاتٍ سَنَةٍ

وَمَنْ أَرَادَ الزَّيَادَةَ حَرَّمَ عَلَيْهِ أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنْ

خُمْسَةٍ وَتِسْعِينَ مُثْقَالًا (از کتاب مستطاب اقدس در
نود و پنج مورد مهریه)

مُثْقَالًا

(و کسی که اراده کرد زیاده را حرام شد بر او

از اینکه تجاوز کند از نود و پنج مثقال)

قَدْ قُدِّرَ لِلْمُدْنِ تِسْعَةُ عَشَرَ مُثْقَالًا مِنَ الذَّهَبِ الْإِبْرِيْزِ
نوزده (از کتاب مستطاب اقدس)
در مورد مهریه

مُثْقَالًا

(به تحقیق مقدّر شد برای شهرها نوزده مثقال از

طلای خالص)

در جملات سطر ۷۱ کلماتی که زیرشان خط کشیده شده
همگی تمیز — هستند. در جمله آخر سطر ۷۱ ،
"تِسْعَةُ عَشَرَ" بمعنی نوزده از اعداد — است و
بدین جهت هر دو جزء آن مبنی بر فتح شده است .

۷۲ - عدد

مرکب

پنج موردی که در مورد اعراب نصب در این نوار
خوانده‌اید عبارتند از :

۷۳ -

۱ - مفعول مطلق

۲ - حال

۳ - ظرف

۴ - مفعول له

۵ - تمیز

مفعول مطلق معمولاً _____ فعل است که بعد از فعل برای _____ یا بیان نوع یا بیان عدد می آید مثل "نَصْرَتُهُ نَصْرًا" (یاری کردم او را یاری کردنی)	۷۴ - مصدر ، تأکید
ظرف کلمه‌ای است که _____ وقوع یا _____ وقوع را بیان می کند مثل "سَافَرْتُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ" (روز جمعه سفر کردم)	۷۵ - زمان ، مکان ، فعل
حال کلمه‌ای است که حالت _____ یا _____ را در هنگام وقوع فعل بیان می کند مثل "رَأَيْتُ زَيْدًا رَاكِبًا" (زید را در حالیکه سواره بود دیدم)	۷۶ - فاعل ، مفعول
مفعولٌ لَهُ کلمه‌ای است که _____ وقوع فعل را بیان می کند مثل "إِعْمَلُوا حُدُودِي حَبًّا لِّجَمَالِي" (عمل کنید احکام مرا بخاطر دوستی من)	۷۷ - عَلَتْ
تمیز کلمه‌ای است که معمولاً اسم یا _____ مبهمی را روشن می کند مثل "هُوَ أَكْثَرُ مِنِّي عِلْمًا" (او به علم از من زیاده‌است)	۷۸ - نسبت

يَكْتُبُ (می نویسد) ↓ فعل مضارع أَكْتُبُ (بنویس) ، لِيَذْهَبُ (باید برود) أمر حاضر ، أمر غایب	۷۹ - كَتَبَ (نوشت) ↓ فعل ماضی ۸۰ - قُلْ (بگو) أمر حاضر ۸۱ - ماضی ← مضارع ← امر
--	---

۸۲ -	ضَرْبُ یعنی زد این فعل برانجام کاری در زمان گذشته دلالت میکند
ماضی	لذا آنرا فعل ما — مینامند .
۸۳	يَضْرِبُ یعنی میزند فعل مضارع است و دلالت بر:
	الف - انجام کاری در گذشته میکند
	ب - انجام کاری در زمان حال میکند
	ج - برانجام کاری در زمان آینده میکند
د	د - ب و ج
۸۴	اگر بکسی بگوئیم بزن عمل زدن
	الف - در زمان گذشته انجام شده
	ب - در زمان حال انجام میشود
	ج - در زمان آینده انجام میشود .
د	د - ب و ج

۸۵- اَمْرٌ	اَضْرَبَ یعنی بزن فعل امر است زیرا بوسیله این کلمه به شخصی که مُخَاطَبٌ ماست ا ... میکنیم .
۸۶- حَاضِرٌ	وقتی میگوئیم اَضْرَبَ به شخصی که مُخَاطَبٌ ماست و حاضر است امر میگوئیم پس اَضْرَبَ (بزن) فعل اَمْرٌ — — (مُخَاطَبٌ) است .
۸۷- ی	ضَرَبَ (زد) فعل ماضی است یَضْرِبُ (میزند) فعل مضارع است برای آنکه فعل ماضی ضَرَبَ مضارع شود برسر آن يك حرف — که مفتوح است درآمده .
۸۸- مضارعه	حروفی را که برای ساختن فعل مضارع برسر فعل ماضی درمیآیند حروف — ا ر عه مینامند
۸۹- ا ت ی ن	بامراجعه به جدول ۱-۵ می بینیم که در صیغه های مختلف فعل مضارع چهار حرف — — ی ن برسر فعل درمیآیند .

این چهار حرف تشکیل کلمه اَتین رامید هند کلمه اَتین که برای بخاطر سپردن حروف مضارعه درست شده معنی خصوصی دارد ندارد	۹۰ - ندارد
تَعْلَمَ (ماضی) يَتَعْلَمُ (مضارع) تَعْلَمُ (مصدر) بترتیب بروزن تفعّل - يتفعل تفعلا (میباشند اعراب بگذارید)	۹۱ - تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ، تَفَعَّلًا
تَعْلَمَ از باب — که از ابواب ثلاثی مزید است میباشد .	۹۲ - تَفَعَّلَ
بجدول ۵-۳ مراجعه کنید در این جدول ۱۴ صیفه ماضی و ۱۴ صیفه — از مصدر تَعْلَمُ صرف شده است .	۹۳ - مضارع
تَعْلَمَ یعنی آموخت (ماضی) يَتَعْلَمُ یعنی میآموزد (مضارع) برای ساختن فعل مضارع از فعل ماضی تَعْلَمُ حرف — که حرف مضارعه میباشد برسر فعل ماضی درآمده .	۹۴ - ی
از بین ۱۴ صیفه فعل مضارع يَتَعْلَمُ برسر تمام صیفه های مخاطب آن حرف مضارعه — درآمده است (بجدول ۵-۳ مراجعه کنید)	۹۵ - ت

۹۶ - مُخَاطَب	بیاموز فعل امر حاضر است یعنی شخصی که با او امر میکنیم حاضر و غایب
	است
۹۷ -	قواعد خاصی وجود ^{دارد} که طبق آن قواعد از فعل مضارع، فعل امر حاضر (مُخَاطَب) میسازیم.
	برای ساختن فعل امر حاضر
	الف - از ۶ صیغه غَائِب فعل مضارع استفاده میکنیم
ب	ب - از ۶ صیغه مُخَاطَب فعل مضارع استفاده میکنیم
۹۸ - تَتَعَلَّم	در جدول ۳-۵ به ۱۴ صیغه مضارع که از مصدر تَعَلَّم ساخته شده توجه کنید
	اولین صیغه مُخَاطَب آن کلمه ^۹ _____ میباشد
۹۹ -	تَتَعَلَّم یعنی میآموزی تو یکنفر
مرد	مرد
زن	زن
۱۰۰ -	برای ساختن فعل امر حاضر از فعل مضارع اولین قاعده آنستکه حرف مضارع را از اول فعل مضارع برمیداریم
تَعَلَّم	اگر حرف مضارعه را از اول کلمه تَتَعَلَّم حذف کنیم میشود (با اعراب کامل بنویسید)

قاعده دوم آنستکه حرف آخر فعل راساکن میکنیم اگر حرف آخر تَعَلَّمَ را

۱۰۱- تَعَلَّمَ

ساکن کنیم میشود —

تَتَعَلَّمُ یعنی میآموزی تو یکنفر مرد . تَعَلَّمَ یعنی بیاموز تو — — —

۱۰۲- يَكُ نفر مرد

تَتَعَلَّمَانِ یعنی میآموزید شما دو نفر مرد . برای اینکه بگوئیم بیاموزید

۱۰۳-

شما دو نفر باید از این فعل مضارع فعل امر بسازیم برای ساختن فعل

امر قاعده اول این است که حرف مضارعه را از اول فعل — کنیم .

حذف

اگر حرف مضارعه را از تَتَعَلَّمَانِ حذف کنیم میشود — (با اعراب کامل بنویسید)

۱۰۴- تَعَلَّمَانِ

قاعده دوم آنستکه حرف آخر فعل مضارع را — میکنیم .

۱۰۵- ساکن

اگر حرف آخر تَعَلَّمَانِ راساکن کنیم میشود —

۱۰۶- تَعَلَّمَانُ

در رسهای بعد خواهیم دید که اگر بخواهیم آخر کلمه تَعَلَّمَانِ راساکن

۱۰۷-

کنیم نه تنها علامت کسره را حذف میکنیم بلکه حرف "ن" هم حذف میشود

بنابراین اگر آخر کلمه تَعَلَّمَانِ راساکن کنیم میشود — (با اعراب کامل بنویسید)

تَعَلَّمَا

۱۰۸ -	تَتَعَلَّمَا یعنی بیاموزید شما دو نفر مرد
۱۰۹ -	به جدول ۵-۶ نگاه کنید علامت رفع تَذْ هَبْ حرکت ضمه است بنابراین
ضمه	اگر بخواهیم آخر کلمه تَذْ هَبْ راساکن کنیم علامت — حذف میشود
۱۱۰ -	ولی علامت رفع در صیغه بعدی (تَذْ هَبَانِ) ن است بنابراین اگر بخواهیم
نِ	آخر تَذْ هَبَانِ راساکن کنیم — حذف میشود (با اعراب بنویسید)
۱۱۱ -	علامت رفع در صیغه بعد (تَذْ هَبُونِ) ن در آخر کلمه است پس اگر
نِ	بخواهیم آخر کلمه تَذْ هَبُونِ راساکن کنیم — حذف میشود (با اعراب بنویسید)
۱۱۲ - تَذْ هَبُوْ	اگر آخر کلمه تَذْ هَبُونِ راساکن کنیم میشود —
۱۱۳ -	ولی قاعده ای وجود دارد که بعد از حذف ن، بعد از حرف واو يك الف
تَذْ هَبُواْ	اضافه میکنند بنابراین اگر آخر کلمه تَذْ هَبُونِ راساکن کنیم میشود —
۱۱۴ -	در صیغه آخر مضارع مُخَاطَب (تَذْ هَبْنِ) علامت رفعی وجود ندارد بنابراین
الف	اگر بخواهیم آخر کلمه یَذْ هَبْنِ راساکن کنیم الف - یَذْ هَبْنِ تغییر نمیکند ب - نِ حذف میشود
۱۱۵ - ت	هر ۶ صیغه مُخَاطَب فعل مضارع از مصدر تَعَلَّمَ با حرف مضارعه — و شروع میشود .

۱۱۶ - ن

از ۶ صیفه مُخاطَب مضارع این فعل بجز صیفهٔ اوّل ه صیفهٔ بعد با

حرف — ختم میشود .

۱۱۷ -

در تمام این ه صیفه اگر بخواهیم حرف آخر را ساکن کنیم حرف ن

حذف میشود .

الف - صحیح

ب - غلط

ب (در تَعْلَمِنْ)

حذف نمیشود (

۱۱۸ -

تَعْلَمِنْ یعنی میآموزی تو يك نفر
مرد
زن

زن

۱۱۹ -

اگر بخواهیم بگوئیم میآموزی تو يك نفر (زن) قاعدهٔ اوّل آنستکه حرف

— را از اوّل تَعْلَمِنْ حذف میکنیم بنابراین تَعْلَمِنْ میشود —

(با اعراب کامل بنویسید)

ت تَعْلَمِنْ

۱۲۰ -

قاعده دوم آنستکه آخر کلمه تَعْلَمِنْ را ساکن میکنیم

بنابراین کلمه تَعْلَمِنْ میشود —

تَعْلَمِ

۱۲۱ -

تَعْلَمِ یعنی میآموزی تو (يك نفر زن)

مضارع مخاطب		امر حاضر			۱۲۲ -
تَتَعَلَّمُ	میا موزی تو	تَعَلَّمْ	بیا موز تو	مذکر	تَعَلَّمُوا
تَتَعَلَّمَانِ	میا موزید شما دو نفر	تَعَلَّمَا	بیا موزید شما دو نفر		تَعَلَّمِی
تَتَعَلَّمُونَ	میا موزید شما چند نفر	_____	بیا موزید شما چند نفر		تَعَلَّمَا
تَتَعَلَّمِیْنِ	میا موزی تو	_____	بیا موز تو	مؤنث	تَعَلَّمْنَ
تَتَعَلَّمَانِ	میا موزید شما دو نفر	_____	بیا موزید شما دو نفر		
تَتَعَلَّمْنَ	میا موزید شما چند نفر	_____	بیا موزید شما چند نفر		

بارعایت دو قاعده ای که خواندیم در مقابل صیغه های مخاطب بالا فعل امر

آن صیغه را بنویسید .

در تمام صیغه های مضارع بالا حرف مضارعه حرف — میباشد

۱۲۳ -

ت

در تمام صیغه های مضارع بالا حرف بعد از حرف مضارعه ساکن است
مفتوح

۱۲۴ -

مفتوح

اگر در فعلی حرف بعد از حرف مضارعه ساکن باشد . وقتی حرف مضارعه را	۱۲۵ -
حذف کنیم کلمه با حرف ساکن شروع میشود و خواندن آن غیر ممکن است مثلاً	
در تَقْتُلْ (میکشی تو یکمرد) اگر حرف مضارعه را برداریم کلمه — بدست	
میرسد (با اعراب کامل بنویسید) که قرائت آن غیر ممکن است .	تَقْتُلْ
در این موارد برای آنکه قرائت کلمه ممکن باشد يك حرف همزه متحرک بر سر	۱۲۶ -
فعل اضافه میکنند حرکت این همزه فقط یا ضمه است یا کسره بنابراین همزه ای که	
برای ساختن فعل امر بر سر فعل در می آورند میتواند مفتوح باشد .	نمیتواند
نمیتواند	
اگر بر سر قتل همزه مضموم اضافه کنیم میشود —	اَقْتُلْ
حالا اگر آخر کلمه بدست آمده را ساکن کنیم میشود —	۱۲۷ - اَقْتُلْ
اقتل یعنی بکش (تو یک نفر مرد)	۱۲۸ -
برای ساختن اَقْتُلْ بعد از حذف حرف مضارعه از کلمه یَقْتُلْ چون حرف اول کلمه	۱۲۹ -
ساکن بود با اول آن حرف همزه — اضافه کردیم .	مضموم

۱۳۰ -	قَتَلَ یعنی کشت - يَقْتُلُ یعنی میکشد این دو کلمه به ترتیب بروزن فعل
فَعْلٌ - يَفْعَلُ	و یفعل می باشد (اعراب بگذارید)
۱۳۱ - ت	عَيْنُ الْفَعْلِ در دو کلمه قَتَلَ وَيَقْتُلُ حرف — می باشد
۱۳۲ - ضمه	در يَقْتُلُ عَيْنُ الْفَعْلِ کلمه حرکت ضمه دارد کسره
۱۳۳ -	چون در فعل مضارع يَقْتُلُ عَيْنُ الْفَعْلِ کلمه مضموم بود وقتی برای ساختن آن همزه اضافه کردیم این همزه را مضموم کردیم مکسور
۱۳۴ -	قاعده اینست که اگر عَيْنُ الْفَعْلِ مضارع مضموم باشد همزه ای که برای ساختن فعل امر اضافه میکنیم مضموم میشود وَالْا مفتوح میشود مکسور
۱۳۵ -	فَعْلٌ يَفْعَلُ ضَرَبَ (زد) يُضْرَبُ (میزند) بترتیب هوزن — و — می باشد
۱۳۶ - نمی باشد	در يُضْرَبُ عَيْنُ الْفَعْلِ کلمه مضموم می باشد نمی باشد
۱۳۷ -	بنابراین اگر برای ساختن فعل امر همزه باوّل آن اضافه کنیم حرکت همزه مضموم میشود مکسور

۱۳۸ -	تَضْرِبُ یعنی میزنی (تو یکمرد) اگر بخواهیم فعل امر بسازیم قاعده
حذف	اینستکه اول حرف مضارعه را از اول فعل — میگیریم
۱۳۹ - ضَرْبُ	وقتی حرف مضارعه از اول تَضْرِبُ حذف کنیم میشود — (با اعراب کامل بنویسید)
۱۴۰ - ساکن	حرف اول ضَرْبُ — است بنابراین خواندن این کلمه ممکن نیست
۱۴۱ -	چون حرف اول ضَرْبُ ساکن است با اول کلمه يك حرف — متحرک اضافه
همزه	میکنیم که قرائت آن ممکن باشد .
۱۴۲ - مکسور	همزه متحرک فقط میتواند مضموم یا — باشد
۱۴۳ -	در این جا عینُ الفعلِ فعل مضارع تَضْرِبُ (رِ) مضموم نیست همزه ای که
مکسور	مضموم اضافه میکنیم میشود مکسور
۱۴۴ - ضَرْبُ	وقتی با اول ضَرْبُ همزه مکسور اضافه کنیم میشود —

۱۴۵ - ساکن	قاعده بعدی ساختن فعل امر آنستکه حرف آخر کلمه اَضْرِبْ را — میکنیم
۱۴۶ -	فعل امریکه بدست میاید اَضْرِبْ . اَضْرِبْ یعنی بزن تو (یکنفر مرد) می شود
۱۴۷ -	تَضْرِبَانِ یعنی میزنید شما دو نفر (مرد) برای اینکه بگوئیم بزنید شما
حذف	دو نفر مرد قاعده اینستکه حرف مضارعه را — میکنیم
۱۴۸ -	اگر حرف مضارعه را حذف کنیم تَضْرِبَانِ میشود ضْرِبَانِ چون اول ضْرِبَانِ
همزه	ساکن است يك حرف — متحرک به اول آن اضافه میکنیم .
۱۴۹ - فَعْلُ يَفْعَلُ	ضَرَبَ (ماضی) يَضْرِبُ (مضارع) بترتیب بروزن — میباشد
۱۵۰ -	در فعل مضارع تَضْرِبُ عینُ الفعل — میباشد بنابراین باول ضْرِبَانِ همزه
مکسور	مکسور اضافه میکنیم و میشود اَضْرِبَانِ
۱۵۱ - ساکن	قاعده دوم اینستکه آخر کلمه اَضْرِبَانِ را — میکنیم
۱۵۲ - اَضْرِبَا	اگر آخر اَضْرِبَانِ را ساکن کنیم میشود —
۱۵۳ -	اَضْرِبَا یعنی بزنید شما دو نفر (مرد)

- ۱۵۴

بارعایت قواعد ذکر شده صیغه امر هر يك از افعال زهراد ر مقابل آن

(با اعراب کامل بنویسید)

مذکر مونث	مذکر مونث	مذکر مونث
اَضْرِبْ	تَضْرِبْ (میزنی تو)	اَضْرِبُوا
اَضْرِبَا	تَضْرِبَانِ (میزنیید شما دو نفر)	اَضْرِبِی
_____	تَضْرِبُونَ (میزنیید شما چند نفر)	اَضْرِبِی
_____	_____	اَضْرِبْنَ

- ۱۵۵

اَكْرَمُ (ماضی) يَكْرُمُ (مضارع) اِكْرَامُ (مصدر) برون :

اَفْعَلُ يَفْعِلُ اِفْعَالُ

از باب — که از ابواب ثلاثی مزید است میباشد

اِفْعَالُ

- ۱۵۶

عَيْنُ الْفَعْلِ يَكْرُمُ حرف — میباشد

ر

- ۱۵۷

عَيْنُ الْفَعْلِ ر فَعْلُ مَضَارِعُ يَكْرُمُ — میباشد

مكسور

بنابرین عینُ الفعل مضارع در باب افعال همیشه — است	۱۵۸ - مکسور
طبق قواعدی که خواندیم اگر حرکت عینُ الفعل در مضارع مضموم نباشد	۱۵۹ -
همزه ای که برای ساختن فعل امر اضافه میکنیم — میشود	مکسور
اما برای باب افعال که از ابواب ثلاثی مزید است استثناء وجود دارد در	۱۶۰ -
این باب همزه ای که اضافه میکنیم مفتوح میشود	
تُکْرِمُ یعنی بخشش میکنی تو (یک نفر مرد) از باب افعال است . برای	۱۶۱ -
ساختن فعل امر حاضر ، اول حرف مضارعه را از تُکْرِمُ حذف میکنیم	کُرمُ
کلمه — بدست میآید (با اعراب کامل بنویسید)	
چون حرف اول کلمه بدست آمده (ك) ساکن است باول آن يك همزه	۱۶۲ -
اضافه میکنیم چون تُکْرِمُ از باب افعال است همزه ای که اضافه میکنیم	
بایستی — باشد	مفتوح

۱۶۳-	پس وقتی برای ساختن فعل امر حاضر باوّل فعل همزه ای اضافه میکنیم
اگر عینُ الفعل مضارع مضموم باشد همزه مضموم میشود و وَالَا همزه مکسور	
افعال	میشود باستثنای باب — که در آن همزه امر همیشه مفتوح میشود
۱۶۴-	۶ صیفه فعل امر حاضر از ۶ صیفه مُخَاطَبُ فعل مضارع ساخته میشود
	و قاعده کلی اینست که :
	۱ - حرف مضارعه را از اوّل فعل — میکنیم
حذف - همزه	۲ - اگر کلمه بدست آمده با حرف ساکن شروع شود باوّل کلمه يَک —
	اضافه میکنیم
ساکن	۳ - حرف آخر کلمه را — میکنیم
۱۶۴- مضموم	همزه ای که برای ساختن فعل امر اضافه میکنیم اگر عین الفعل مضارع مضموم باشد
مکسور مفتوح	— است وَالَا — است باستثنای باب افعال که در آن همزه اضافه
	شده — میشود

طبق قواعدی که خواندید از افعال زیر فعل امر

بسازید:

تَعْلَمُ (تو یکمرد میدانی)

تَتَعْلَمُ (تو یکمرد یاد میگیری)

تُكَاتِبُ (تو یکمرد نامه نگاری می کنی) (باب مُفَاعَلَة)

تُكْتَسِبُ (تو یکمرد بدست می آوری) (باب اِفْتِعَال)

تُحْسِنُ (تو یکمرد احسان می کنی) (باب اِفْعَال)

تُكْرِمُنَ (شما زنان اکرام می کنید) (باب تَفْعِيل)

تُكْتُبِنَ (تو یکزن می نویسی)

تُقْبِلَانِ (شما دو نفر روی می آورید)

أَعْلَمُ (تو یکمرد بدان)

تَعْلَمُ (تو یکمرد یاد بگیر)

كَاتِبُ (تو یکمرد نامه نگاری کن)

اِكْتَسِبُ (تو یکمرد بدست آور)

أَحْسِنُ (تو یکمرد احسان کن)

كُرْمُنَ (شما زنان اکرام کنید)

اُكْتُبِي (تو یکزن بنویس)

أُقْبِلَا (شما دو نفر روی آورید)

۱۶۷ - تُحَاسِبُ (حساب می کنی) ← حَاسِبُ (حساب کن)

↓
امر حاضر

↓
مضارع مخاطب

تُصِفُ (وصف می کنی) ← صِفُ (وصف کن)

↓
امر حاضر

↓
مضارع مخاطب

۱۶۸ - تُحْسِنُ (احسان می کنی) ← أَحْسِنُ (احسان کن)

↓
امر حاضر

↓
مضارع مخاطب از باب افعال

- ۱۶۹

تَقْتُلُ (می کشی) ← اُقْتُلُ (بکش)
 مضارع مخاطب امر حاضر

تَعْلَمُ (میدانی) ← اَعْلَمُ (بدان)
 مضارع مخاطب امر حاضر

تَضْرِبُ (می زنی) — اُضْرِبْ (بزن)
 مضارع مخاطب امر حاضر

- ۱۷۰

يَذْهَبُ (می رود) — لِيَذْهَبْ (باید برود) ، لِيَذْهَبْ عَلَيَّ (علی باید برود)
 مضارع امر غایب

- ۱۷۱

أَمَرَ ، سَأَلَ ، قَرَأَ ، كَتَابَ ، قَالَ
 همزه همزه همزه الف الف

- ۱۷۲

اِذْهَبْ يَا رَجُلُ (ای مرد برو) ، يَا رَجُلُ اِذْهَبْ (ای مرد برو)
 همزه همزه وصل

- ۱۷۳

اَكْرِمْ يَا رَجُلُ (ای مرد اکرام کن) ، يَا رَجُلُ اَكْرِمْ (ای مرد اکرام کن)
 همزه همزه قطع

۱۷۴ -	فَ (پس)
۱۷۵ -	اِحْفَظْ (ازیرکن)
۱۷۶ -	فَاِحْفَظْ
۱۷۷ -	اقْرَأْ فَاَقْرَأْ (پس قرائت کن) ثُمَّ اقْرَأْ (سپس قرائت کن)
۱۷۸ -	عَلَوْ اَفْنَانِ برروی شاخه های
۱۷۹ -	فَ اضْرِبْ
۱۸۰ -	اِزْهَبْ

همزه افعال در دو مورد وصل میباشد

- ۱۸۱

۱ - همزه وصل ۱ — —

امر

مزید

۲ - در تمام افعال ابواب ثلاثی — (باب افعال در این دو مورد

استثناء میباشد)

- ۱۸۲

أَعْرَضَ یعنی اعراض کرد ، روی برگرداند (یکمرد غائب)

أَعْرَضَ ؛

الف - اسم است

ب - فعل است

ج - حرف است

ب

- ۱۸۳

أَعْرَضَ یعنی اعراض کرد ، روی برگرداند

أَعْرَضَ فعل ؛

الف - ماضی است

ب - مضارع است

ج - امر است

الف

میباشد نمیباشد	۱۸۴ - اعْرَضَ از چهار حرف تشکیل شده بنابراین ثلاثی مجرد	نمیباشد
	۱۸۵ - اَفْعَلَ اعْرَضَ فعل ثلاثی مزید است و برون افعَل میباشد (اعراب بگذارید)	
	۱۸۶ - بامراجعه بجدول (۵۲) و ابواب ثلاثی مزید متوجّه میشویم که فعل	
	اعْرَضَ برون اَفْعَلَ فعل ماضی از مصدر — است	اَفْعَال
	۱۸۷ - اَفْعَال همزه تمام ابواب ثلاثی مزید همزه وصل است بجز همزه باب —	
	۱۸۸ - اعراب کد امیک از عبارت زیر صحیح است	
	الف - قَدْ اَعْرَضَ (بتحقیق روی برگردانید)	
	ب - قَدْ اَعْرَضَ (بتحقیق روی برگردانید)	ب
	۱۸۹ - اِسْتَكْبَرُ - یعنی خود را بزرگ پنداشت ، تکبر کرد	
	اِسْتَكْبَرُ - الف - اسم است	
	ب - فعل است	
	ج - حرف است	ب
	۱۹۰ - اِسْتَفْعَلَ اِسْتَكْبَرُ برون استفعل میباشد (اعراب بگذارید)	

بامراجعه جدول ابواب ثلا ثی مزید متوجه میشویم که علامت مشخصه

۱۹۱ -

باب استفعال اینستکه ماضی و مضارع و مصدر آن؛

الف- باحرف زائد همزه شروع میشود

ب- باحروف زائد ا و ن شروع میشود

ج- باحروف زائد ا ، س ، ت شروع میشود

ج

۱۹۲ -

همزه تمام ابواب ثلا ثی — وصل است

باستثنای همزه باب —

مزید افعال

۱۹۳ -

ثَمَّ یعنی سپس، اعراب عبارت زیر را کامل کنید

ثَمَّ استکبر (سپس خود را بزرگ پنداشت)

ثَمَّ اسْتَكْبَرُ

۱۹۴ -

اسْتَغْفَرَ مصدر از باب — میباشد

اسْتَغْفَرَ

۱۹۵ -

اسْتَغْفِرُ یعنی اسْتَغْفَرَ میگویم من اسْتَغْفِرُ صیغه متکلم وحده از فعل

اسْتَغْفَرَ

مضارع از باب — میباشد

۱۹۶ -

موارد وصل یا قطع بودن همزه فعل هارا آموختیم و قسم دیگر کلمه داریم

حرف

اسم —

۱۹۷ - حرف	— کلمه ای است که به تهائی بر معنی مستقلی دلالت نمیکند
۱۹۸ -	در سه کلمه زیر کدام کلمه حرف می باشد
ب	الف - رَجُلٌ مرد
	ب - اُنْ اینکه
	ج - اَشْرٌ ثمر دار
۱۹۹ -	در بین تمام حروف فقط همزه ال (حرف تعریف) همزه وصل می باشد
هوَالسُّلْطَانُ و هوَالسُّلْطَانُ و	اعراب عبارت زیر را کامل کنید (اعراب همزه را بگذارید) هوَالسُّلْطَانُ و
۲۰۰ - نمیشود	در هوَالسُّلْطَانُ و همزه ال تلفظ میشود نمیشود
۲۰۱ -	بجز ال همزه تمام حروف دیگر قطع می باشد رَاْنِ یعنی بد رستیکه ، هُ یعنی او
د	الف - رَاْنِ و هُ هر دو حرف هستند
	ب - رَاْنِ اسم است هُ حرف است
	ج - رَاْنِ و هُ هر دو اسم هستند
	د - رَاْنِ حرف است و هُ اسم است

۲۰۲ -	قُلْ یعنی بگو اعراب کدامیک از عبارات زیر صحیح است	
	الف - قُلْ اِنَّهٗ	
	ب - قُلْ اِنَّهٗ	ب
۲۰۳ -	"اَللهُ" بمعنی خداوند مرکب است از دو کلمه "اَل" و "اِلَه" (معبود)	
	اعراب عبارت زیر را کامل کنید	
	هوَالله - اوست خداوند	هوَالله
۲۰۴ -	چون کلمه "اَلله" با حرف "اَل" شروع میشود همزه آن	
	الف - همیشه وصل است	
	ب - همیشه قطع است	الف
۲۰۵ -	در این مورد يك استثناء وجود دارد هرگاه کلمه "اَلله" بعد از حرف "یا" (حرف	
	ندا بمعنی ای) بیاید همزه "اَل" قطع است اعراب عبارت زیر را کامل کنید	یاَالله
	یاَالله (ای خداوند)	
۲۰۶ -	"الَّذِي" بمعنی کسیکه با حرف تعریف "ال" شروع میشود (اعراب عبارت زیر را	
	کامل کنید)	
	وَالَّذِي (و کسیکه)	وَالَّذِي
۲۰۷ -	از سه قسم کلمه موارد قطع و وصل همزه را در فعل و حرف خواند ایم اکنون	
	باید موارد قطع و وصل همزه را در قسم سوّم کلمه یعنی — یاد بگیریم	اسم

از میان تمام اسماء فقط همزه ۶ اسم وصل است که عبارتند از:

۲۰۸ -

ابن (پسر)، ابنة (دختر)، اثنان (دو)، امرؤ (مرد)، اسم (نام)

قطع

امروءة (زن). همزه کلیه اسماء دیگر — میباشد

۲۰۹ -

أسیاف بمعنی شمشیرها

الف - اسم است

ب - فعل است

ج - حرف است

الف

۲۱۰ -

أین یعنی کجا اعراب کدامیک از عبارات زیر صحیح است

الف - أَيْنَ أَسِیَافُ

ب - أَيْنَ أَسِیَافُ (کجاست شمشیرها)

ب

۲۱۱ -

از بین حروف فقط همزه ال وصل است اعراب کدامیک از عبارات زیر

صحیح است

الف - أَيْنَ الْأَسِیَافُ

ب - أَيْنَ الْأَسِیَافُ

ب

در عربی ضمائر بمعنی من ، تو ، او ، ما ، شما و ایشان

- ۲۱۲

الف - اسم هستند

ب - فعل هستند

ج - حرف هستند

اسم

رَأْنُ یعنی "اگر حرف است" أَنْتُمْ یعنی "شما" — است

۲۱۳ - اسم

از بین اسماء فقط در ۶ اسمِ رَأْنُ ، رَأْنُهُ ، رَأْنَانِ ، رَأْمَرُوْ ، رَأْمَرُةٌ وِ رَأْمُ

- ۲۱۴

همزه وصل است

اعراب کد امیک از جملات زیر صحیح است

الف - رَأْنُ أَنْتُمْ

ب - رَأْنُ أَنْتُمْ

ب

اعراب عبارت زیر را کامل کنید (روی سه همزه عبارت اعراب لازم را بگذارید)

- ۲۱۵

أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ (اگر شما از شناسندگان باشید)

رَأْنُ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ

همزه وصل فقط وقتی تلفظ نمیشود که

۲۱۶ -

الف - در اول عبارت باشد

ب - در وسط عبارت باشد

ب

در افعال (باستثنای باب افعال) همزه در دو مورد وصل میاشد —

۲۱۷ - امر

اول در فعل — ، دوم در ابواب ثلاثی —

مزید

در حروف فقط در يك مورد همزه وصل میاشد و آن حرف — میاشد

۲۱۸ - آل

در اسماء فقط در تعداد — اسم : اِبْن ، اِبْنَه ، اِثْنان ، اِمْرؤ

۲۱۹ -

شش

اِمْرؤة و اِسْم ، همزه وصل است .

۲۲۰ - بِ + اِسْم + اَللّٰهُ ← بِاِسْمِ اَللّٰهِ — بِسْمِ اَللّٰهِ (بنام خداوند)

۲۲۱ - قَدْ اَحْتَرَقَ الْمُخْلِصُونَ (به تحقیق مخلصین سوختند) ← قَدْ اَحْتَرَقَ الْمُخْلِصُونَ
 حرف ساکن حرف ساکن
 همزه وصل

۲۲۲ - مِنْ اَللّٰهِ (از جانب خدا) ← مِنْ اَللّٰهِ
 حرف ساکن همزه وصل
 حرف مفتوح

۲۲۳ - قَدْ حُرِّمَ عَلَيْكُمُ الْقَتْلُ (به تحقیق قتل بر شما حرام شد) ← قَدْ حُرِّمَ عَلَيْكُمُ الْقَتْلُ
 حرف ساکن همزه وصل
 حرف مضموم

۲۲۴ - لِ (برای، حرف جاژه) + هُمْ ← لَهُمْ (برای آنها)
 لِ + كُمْ ← لَكُمْ (برای شما) ، لِ + هُ ← لَهُ (برای او)
 لِ + ی ← لِي (برای من)

۲۲۵ - لَعَمْرِي (قسم بجانم) ، اِنِّي لِرَسُولِ اَللّٰهِ (من البته رسول خدا وندم)
 لام تاکید لام تاکید

با مراجعه به جدول ۷ - ۶ و با توجه به
مثالهای زیر تمرینات شماره ۲۲۶ تا ۲۳۴ را
انجام دهید:

- ۲۲۶

قَدْ أَمَرَ اللَّهُ (به تحقیق خداوند امر فرمود)

فعل ثلاثی مجرد (ماضی)

هَذَا أَمْرٌ لِلَّهِ

↓
مصدر ثلاثی مجرد

در افعال ثلاثی مجرد همزه ماضی و مصدر قطع است.
وصل

قطع

- ۲۲۷

يَا رَجُلٌ أَكْتُبُ (ای مرد بنویس)

فعل امر از ریشه كَتَبَ

در افعال ثلاثی مجرد همزه امر همیشه وصل است.
قطع

وصل

- ۲۲۸

يَا رَجُلٌ أَكْرَمُ (ای مرد اکرام کن)

فعل امر از باب افعال

قَدْ أَخْبَرْنَاكُمْ (به تحقیق شما را اخبار کردیم)

فعل ماضی از باب افعال

در باب افعال در ماضی و مصدر و امر همزه
همیشه — است.

قطع

- ۲۲۹

در سایر ابواب ثلاثی مزید همزه ماضی، مصدر
و امر — است.

وصل

۲۳۰ - لَاَسْتَغْفِرُ (البته طلب بخشش می کنم) همزه متکلم وحده در مضارع در همه افعال بدون استثناء _____ است .	قطع
۲۳۱ - مِنْ اللّٰهِ (از جانب خدا) همزه "ال" همیشه _____ است	وصل
۲۳۲ - در بقیه حروف بجز "ال" همزه همیشه _____ است .	قطع
۲۳۳ - همزه اسمها بجز اسم همیشه _____ است .	قطع
۲۳۴ - تعیین کنید که همزه هر یک از کلمات زیر قطع است یا وصل: اِسْتِخْرَاج (خارج کردن) اَمَرَ (فرمان داد) اَكْرَمَ (اکرام کن) اِحْسَانَ (نیکی کردن) اِنْكَسَرَ (شکست) اِتِّحَادَ (یگانگی) الَّذِي (کسی که) الرَّجُلُ (مرد) اِنْ (اگر) اَنْتُمْ (شما)	وصل قطع قطع قطع وصل وصل وصل وصل قطع قطع

أَلَا (هان)	قطع
إِسْم (نام)	وصل
أَشْجَار (درختان)	قطع
أَنَا (من)	قطع
أَكْتُبُ (می نویسم)	قطع
أَغْصَان (شاخه ها)	قطع

۲۳۵ - اقسام فعل از لحاظ حروف اصلی
 ۱ - فعل سالم
 ۲ - فعل غیر سالم

۲۳۶ - حروف عِلَّة : واو - الف - یاء (و - ا - ی)

۲۳۷ - افعال سالم* مثل : ذَهَبَ (رفت) ، نَظَرَ (نگاه کرد) ، شَرَفَ (بزرگوار شد)

افعال غیر سالم مثل : أَمَرَ (امر کرد) ، زَلَزَلَ (لرزانید) ، وَعَدَ (وعده داد)

* فعل سالم فعلی است که هیچیک از حروف اصلی همزه و یایکی از حروف عِلَّة

نباشد و دو حرف اصلی هم از یک جنس نباشد.

۲۳۸ - افعال غیر سالم
 ۱ - مَهْمُوز
 ۲ - مُضَاعَف
 ۳ - مُعْتَل

مثال : أَمَرَ (فرمان داد)	۱ - مَهْمُوزُ الْفَاءِ	} ۲۳۹ - اقسام مَهْمُوزِ
مثال : سَأَلَ (پرسید)	۲ - مَهْمُوزُ الْعَيْنِ	
مثال : قَرَأَ (قرائت کرد)	۳ - مَهْمُوزُ اللَّامِ	

فء الفعل	عين الفعل	لام الفعل
أَ	مَ	رَ
سَ	أَ	لَ
قَ	رَ	أَ

۲۴۰ - فَرَرَ (فرار کرد) - ظَلَّ (ظلل) گمراه شد - زَلَزَلَ (لرزانید)
 مضاعف ثلاثی مضاعف ثلاثی مضاعف رباعی

۲۴۱ - وَعَدَ (وعده داد) ، قَالَ (گفت) ، وَفَى (وفا کرد)

افعال مُعْتَلَّ*

* فعل مُعْتَلَّ فعلی است که یکی از حروف اصلیش از حروف عله باشد.

۲۴۲ - اقسام مُعْتَلَّ

۱ - مُعْتَلُّ الْفَاءِ (مثال)

۲ - مُعْتَلُّ الْعَيْنِ (أَجُوف)

۳ - مُعْتَلُّ اللَّامِ (نَاقِص)

۲۴۳ - وَعَدَ (وعده داد) : مثال واوی

يَسُرُّ (آسان شد) : مثال یائی

۲۴۴ - قَالَ (أَجُوفَ واوی) : قَالَ در اصل قَوْلَ بوده است بمعنی گفت.

باع (أَجُوفَ یائی) : باع در اصل بَاعَ بوده است بمعنی فروخت.

۲۴۵ - دَعَا (ناقص واوی) : دَعَا در اصل دَعَوَ بوده است بمعنی خواند.

رَمَى (ناقص یائی) : رَمَى در اصل رَمَى بوده است بمعنی تیرانداخت.

۲۴۶ - جَاءَ (آمد) : أَجُوفَ یائی و مَهْمُوزُ اللَّامِ

رَأَى (دید) : مَهْمُوزُ الْعَيْنِ و نَاقِصَ یائی

۲۴۷ - وَقَى (نگاه داشت) ، رَوَى (روایت کرد) لفیف مَفْرُوقِ لفیف مَقْرُونِ

لفیف*

* لفیف فعلی است که دو حرف اصلیش از حروف علّه باشد.

۲۴۸ - تَبِعَ (میفروشی) ← بَعَ ← بَعَ (بفروش)

تَقُولُ (میگوئی) ← قَوْلُ ← قُلْ (بگو)

۲۴۹ - وَصَفَ (وصف کردی) ← يَوْصِفُ (وصف می کنی) ← يَصِفُ (وصف می کنی)

↓
مضارع

↓
مضارع

↓
ماضی

۲۵۰ یَذْهَبُ (می‌رود)

↓
فعل مضارع

سَ + يَذْهَبُ — سَيَذْهَبُ (بزودی خواهد رفت)

↓
فعل مستقبل قریب

سَوْفَ + يَذْهَبُ ← سَوْفَ يَذْهَبُ (بالاخره خواهد رفت)

↓
فعل مستقبل بعید

۲۵۱ - أُسَافِرُ (سفر می‌کنم)

۲۵۲ - يَنْصُرُ (یاری می‌کند) ، يَنْصُرُ (البته یاری می‌کند) ، يَنْصُرُ (البته یاری میکند)

↓
نون تاکید خفیفه نون تاکید ثقیله

۲۵۳ - يَنْصُرُونَ (یاری می‌کنند) ، يَنْصُرُونَ (البته یاری می‌کنند)

تَحْسَبُ (گمان می‌کنی) ، لَا تَحْسَبَنَّ (البته گمان مبر)

تَحْسَبُونَ (گمان می‌کنید) ، لَا تَحْسَبَنَّ (البته گمان مبرید)

۲۵۴ - خَرَجَ (خارج شد) ← باب افعال أُخْرِجَ (خارج کرد)

↓
فعل لازم فعل متعدی

جَلَسَ (نشست) ← باب افعال أُجْلِسَ (نشاند)

↓
فعل لازم فعل متعدی

۲۵۹ - قَتَلَ عَلَى حَسَنًا (علی حسن را کشت) ، قَتَلَ حَسَنُ (حسن کشته شد)
 فعل معلوم مفعول (منصوب) فعل مجهول نائب فاعل (مرفوع)
 فاعل (مرفوع)

قَتَلَ (کشت) ، قَتَلَ (کشته شد)

۲۶۰ - معلوم مجهول

كَتَبَ (نوشت) كَتَبَ (نوشته شد)
 أَكْرَمَ (گرامی داشت) أَكْرَمَ (گرامی شد)
 اسْتَغْفَرَ (استغفار کرد) اسْتَغْفَرَ (استغفار شد)

۲۶۱ - ضَرَبَ (زد) — ضَرَبَ (زده شد) ، ضَرَبَا (دو مرد زده شدند)
 ضَرَبُوا (مردان زده شدند)

۲۶۳ - معلوم مجهول

يُنْصَرُ (یاری می کند) يُنْصَرُ (یاری میشود)
 يُضْرَبُ (میزند) يُضْرَبُ (زده میشود)
 يُكْرَمُ (اکرام می کند) يُكْرَمُ (اکرام میشود)

۲۶۳ - قَالَ (گفت) ← (قَوْلُ) ← قَوْلُ ← قِيلَ (گفته شد)
 فعل معلوم فعل معلوم فعل مجهول

بَاعَ (فروخت) ← (بَيْعَ) ← بَيْعَ ← بَيْعَ (فروخته شد)
 فعل معلوم فعل معلوم

از افعال ماضی زیر فعل مجهول بسازید:

مجهول	معلوم
—	حَرَّمَ
—	سَأَلَ
—	خَلَقَ
—	أَكَلَ
—	زَلَزَلَ

از افعال مضارع زیر فعل مجهول بسازید:

مجهول	معلوم
—	يَسْأَلُ
—	يَفْعَلُ
—	يُدْخِرُ
—	يُكْرِمُ
—	يَسْتَغْفِرُ

حَرَّمَ
سَأَلَ
خَلَقَ
أَكَلَ
زَلَزَلَ

يَسْأَلُ
يَفْعَلُ
يُدْخِرُ
يُكْرِمُ
يَسْتَغْفِرُ

مَرَّ ، مَدَّ ، زَلَزَلَ ، فَرَّ

در افعال فوق دو حرف از حروف اصلی فعل از

مضاعف

یک جنس هستند. به چنین افعالی فعل

معتل

مهموز

گویند.

مضاعف

فعل مضاعف از اقسام افعال غیر سالم است . سالم	۲۶۶ - غیر سالم
"وَسُوسَ" مضاعف ثلاثی رُباعی مضاعف ثلاثی رُباعی میباشد .	۲۶۷ - رُباعی ، ثلاثی
قَرَأَ ، أَمَرَ ، سَأَلَ در افعال فوق یکی از حروف اصلی فعل همزه میباشد . معتل به چنین افعالی فعل مهموز گویند . مضاعف	۲۶۸ -
افعال مهموز در زمره افعال سالم غیر سالم میباشد .	۲۶۹ - غیر سالم
فَاءُ الفعل عَيْنُ الفعل لَامُ الفعل أَكَلَ أَ لَ سَأَلَ سَ لَ قَرَأَ قَ أَ اگر فاء الفعل فعلی همزه باشد فعل را مهموز — و اگر عین الفعل همزه باشد فعل را مهموز — و اگر لام الفعل همزه باشد فعل را مهموز — گویند .	۲۷۰ -
أَكَلَ مهموز — است .	۲۷۱ - الفاء
قَرَأَ مهموز — است .	۲۷۲ - اللّام

سَأَلَ مهموز — است	۲۷۳ - العین
حروف "واو"، "الف" و "ياء" را حروف — گویند	۲۷۴ - عِلَّة
هرگاه یکی از حروف اصلی فعلی حرف عله باشد آن فعل را فعل — گویند	۲۷۵ - معتل
اگر فاء الفعل فعلی حرف عِلَّة باشد آنرا معتل — یا "مثال" گویند. اگر عین الفعل آن حرف عِلَّة باشد آنرا معتل — یا "أَجُوفٌ" گویند و اگر لام الفعل آن حرف عِلَّة باشد آنرا — — یا "ناقص" گویند.	۲۷۶ - الفاء العین معتل اللام
افعال غیر سالم یعنی "مثال"، "اجوف" و "ناقص" خود یا واوی هستند یا —	۲۷۷ - یائی
در فعل "قَالَ" بمعنی گفت، حرف وسط حرف عِلَّة است. قَالَ اجوف واوی است چون اصل آن — بوده است	۲۷۸ - قَوَّل
فعل "بَاعَ" بمعنی فروخت اجوف یائی است چون اصل آن — بوده است	۲۷۹ - بَيْع
در "قَالَ" و "بَاعَ" — الفعل حرف عِلَّة است.	۲۸۰ - عین

فعل "یَسْرَ" بمعنی آسان شد "مثال" است چون حرف اوّل آن از حروف علّه است . "یَسْرَ" — یائی است چون حرف علّه حرف یاء میباشد .	۲۸۱ - مثال
فعل "رَمی" بمعنی تیرانداخت "ناقص" است چون حرف آخر آن حرف علّه است . "رَمی" — یائی است چون حرف علّه حرف یاء میباشد .	۲۸۲ - ناقص
فعل "غَزَا" بمعنی جنگ کرد — واوی است زیرا در اصل "غَزَوُ" بوده است . در غَزَا — الفعل حرف علّه است .	۲۸۳ - ناقص لام
"وَعَدَ" یعنی وعده داد . "وَعَدَ" — واوی است . در "وَعَدَ" — الفعل حرف علّه است .	۲۸۴ - مثال فاء
ممکن است دو حرف اصلی فعلی حرف علّه باشد . به چنین فعلی لَف — می گویند	۲۸۵ - لَفیف
اگر در ریشه فعل دو حرف علّه کنار هم باشند به آن لَفیف مقرون (نزدیک) و اگر کنار هم نباشند به آن — مفروق (جدا) می گویند .	۲۸۶ - لَفیف

۲۸۷ - مَفْرُوقٌ ^۱	فعل "وَفَى" لفیف _____ است
۲۸۸ - مَقْرُونٌ	فعل "طَوَى" لفیف _____ است
۲۸۹ - حذف	هرگاه دو حرف ساکن که یکی از آنها حرف عِلَّةٌ باشد پیش هم قرار بگیرند حرف عِلَّةٌ _____ میشود
۲۹۰ - بزودی بالاخره	"يَكْتُبُ" یعنی می نویسد یا خواهد نوشت . "سَيَكْتُبُ" یعنی _____ خواهد نوشت سَوْفَ يَكْتُبُ یعنی _____ خواهد نوشت .
۲۹۱ - قریب بعید	"سَيَكْتُبُ" را مستقبلِ _____ (نزدیک) و "سَوْفَ يَكْتُبُ" را مستقبلِ _____ (دور) گویند.
۲۹۲ - تأکید ، خَفِيفَه ثَقِيلَه	"يَكْتُبُ" یعنی مینویسد ، "يَكْتُبَنَّ" یعنی البته می نویسد ، "يَكْتُبَنَّ" هم یعنی البته می نویسد . همانطور که ملاحظه می کنید ، حرف "نون" به آخر کلمه "يَكْتُبُ" برای تأکید اضافه شده است لذا آنرا نون _____ گویند . در "يَكْتُبَنَّ" نون تأکید _____ (سبک) و در "يَكْتُبَنَّ" نون تأکید _____ (سنگین) بکار رفته است .
۲۹۳ - اَمْرٌ	نون تأکید به صیغه های مضارع و _____ فعل وصل میشود
۲۹۴ - خَفِيفَه ^۱	نون تأکید ثقیله به تمام صیغه های فعل ملحق میشود در حالیکه نون تأکید _____ به بعضی از صیغه های فعل ملحق میشود .

- ۲۹۵

"جَلَسَ" یعنی نشست . "أَجْلَسَ" یعنی نشاند .
 "أَجْلَسَ" از بابِ اَفْعَالُ است . یکی از طرقی که
 میتوان فعل لازم را متعدی کرد این است که
 آنرا به باب — ببریم

اَفْعَالُ

- ۲۹۶

"كَذَّبَ" یعنی دروغ گفت . "كَذَّبَ" یعنی تکذیب
 کرد . "كَذَّبَ" از باب تَفْعِيلُ است . طریق دیگری
 که می توان فعل لازمی را متعدی کرد این است که
 آنرا به باب — ببریم

تَفْعِيلُ

- ۲۹۷

"ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ" یعنی خدا نور آنها را برد .
 در این جمله حرف "باء" در اوّل مفعول آمده است .
 طریقه آخری که می توان فعل لازمی را متعدی نمود ،
 تعدیه به — است یعنی به اوّل مفعول جمله
 حرف — بیفزائیم . در این حالت حرف —
 در معنی ترجمه میشود .
 نمیشود .

باء

باء ، باء

نمی شود

- ۲۹۸

کلمات در عربی کلاً به سه دسته تقسیم میشوند
 که عبارتند از — و — و —

اسم ، فعل ، حرف

- ۲۹۹

کلمات مبنی کلماتی هستند که :
 الف - حرکت حرف آخر آنها تغییر می کند .
 ب - حرکت حرف آخر آنها تغییر نمی کند .

ب

از سه دسته کلمات اسم و فعل و حرف، تمام مبنی هستند

۳۰۰ -

حروف

اسم می تواند هر يك از سه اعراب جر و و و را بگیرد که موارد

۳۰۱ -

هر يك از آنها را خوانده ایم .

رفع ، نصب

اکنون بمطالعه موارد اعراب فعل می پردازیم ، افعال به سه دسته تقسیم

۳۰۲ -

می شوند . ماضی و مضارع و امر . فعل ماضی برانجام کاری در زمان

گذشته دلالت دارد . مثل زَهَبَ - یعنی رفت تمام فعلهای ماضی مبنی

هستند یعنی حرکت حرف آخر آنها — —

تغییر نمی کند

فعل امر فعلی است که در آن انجام کاری در زمان حال یا آینده از کسی

۳۰۳ -

خواسته شود مثل اِذْ هَبْ یعنی برو تمام فعلهای امر نیز مبنی هستند

یعنی حرکت حرف آخر آنها — —

تغییر نمی کند

از سه دسته فعل ماضی ، مضارع و امر فعلهای و و مبنی هستند

۳۰۴ -

ماضی و امر

فعل مضارع فعلی است که برانجام کاری در زمان حال یا مستقبل دلالت می کند مثل :

۳۰۵ -

يَذْهَبُ یعنی می رود . در فعل مضارع دو صیغه جمع مؤنث مبنی هستند

به جدول ۱ - ۵ (جدول صرف فعل مضارع) مراجعه کنید ؛ صیغه	
فعل مضارع برای یَذْهَبُ صرف شده است و صیغه جمع مَوْثِقْ کدام کلمات	
هستند ؟ — — —	یَذْهَبُ ، تَذْهَبُ
در فعل مضارع دو صیغه جمع مَوْثِقْ غایب و جمع مَوْثِقْ مُخَاطَب مبنی	۳۰۶ -
هستند و تعداد — صیغه دیگر مُعَرَّب می باشند	۱۲
از تمام صیغه های فعل های ماضی ، مضارع و امر فقط تعداد ۱۲ صیغه	۳۰۷ -
فعل مضارع — می باشند .	مُعَرَّب
اسم می تواند هر يك از سه اعراب جرّ ، رفع و نصب را بگیرد فعل مضارع	۳۰۸ -
اعراب جرّ نمی تواند بگیرد و بجای آن اعراب جَزْم می گیرد پس فعل	
مضارع می تواند هر يك از سه اعراب — و — و — را بگیرد .	جزم ، رفع ، نصب
اعراب جزم یعنی وقتی حرکت حرف آخر کلمه — باشد .	۳۰۹ -
	ساکن
اعراب رفع یعنی وقتی حرکت حرف آخر کلمه — باشد .	۳۱۰ -
	ضمه

در فعل مضارع اعراب رفع فقط بصورت حرکت ضمه روی حرف آخر کلمه —

۳۱۱ -

ظاهر نمی شود در بعضی صیغه ها بصورت ن (نون مکسور) یا ن

(نون مفتوح) که در آخر کلمه آمده ظاهر می شود .

در یَذْهَبُ (می رود یک مرد) اعراب رفع بصورت ضمه ظاهر شده در

یَذْهَبَانِ (می روند دو مرد) اعراب رفع بصورت حرف — مکسور که در

آخر کلمه آمده ظاهر شده .

نون

به جدول ۵-۶ نگاه کنید در چند صیغه اعراب رفع بصورت حرکت ضمه روی

۳۱۲ -

حرف آخر کلمه ظاهر شده است ؟ —

۵

۳۱۳ - یَذْهَبُ - تَذْهَبُ

تَذْهَبُ ، أَذْهَبُ ، نَذْهَبُ

این ۵ مورد چه کلماتی می باشند ؟ — و — و — و — و —

در بقیه موارد علامت رفع حرف آخر فعل است که یا نون — و یا نون —

۳۱۴ -

میباشد

مکسور، مفتوح

از ۱۴ صیغه فعل مضارع یَذْهَبُ دو صیغه هستند که علامت رفعی ندارند

۳۱۵ -

آن دو صیغه چه کلماتی هستند ؟ — و —

یَذْهَبْنِ ، تَذْهَبْنِ

۳۱۶ -	دو صیغه ای که علامت رفعی ندارند دو صیغه جمع — می باشند که — قبلاً گفتیم مبنی هستند
۳۱۷ -	در روس گذشته خواندیم که اسم در حالت عادی یعنی اگر عاملی برای تغییر اعراب آن نباشد — — — است
۳۱۸ -	فعل مضارع نیز در حالت عادی یعنی اگر عاملی برای تغییر اعراب آن نباشد — — — می باشد .
۳۱۹ -	اگر یکی از عوامل نصب بر سرفعل مضارع یَذْهَبُ در آید حرکت ضمه در روی حرف آخر آن تبدیل به حرکت — — — می شود
۳۲۰ -	اگر یکی از عوامل جزم بر سرفعل مضارع یَذْهَبُ در آید حرکت ضمه در روی حرف آخر آن تبدیل به — — — می شود یَذْهَبُ (مرفوع) — یَذْهَبُ (مجزوم)
۳۲۱ -	در صیغه هائی که علامت رفعی "نِ" یا "نِ" می باشد اگر عاملی برای تغییر اعراب بیاید فقط علامت رفعی حذف می شود بنابراین اگر عاملی برای منصوب کردن یا مجزوم کردن فعل یَذْهَبُ بیاید یَذْهَبُ می شود — یَذْهَبُ

وقتی که بخاطر عوامل نصب یا جزم فعل نون مکسور یا نون مفتوح از آخر فعل حذف می شود اگر کلمه ای که باقیمانده است با حرف واو ختم شود به آخر کلمه يك حرف الف اضافه می کنند بنابراین اگر عاملی برای منصوب کردن یا مجزوم کردن فعل ^{یذْ هَبُونْ} بیاید ^{یذْ هَبُونْ} می شود —	۳۲۲ - ^{یذْ هَبُوا}
^{یذْ هَبْنِ} و ^{تذْ هَبْنِ} دو صیغه جمع مؤنث غائب و مخاطب می باشند بنابراین اگر یکی از عوامل جزم یا نصب بر سر آنها درآید الف - ن آخر آنها حذف می شود ب - تغییر نمی کند	۳۲۳ - ب
چند حرف هستند که اگر بر سر فعل مضارع درآیند آنرا منصوب می کنند این حروف عبارتند از: "أَنْ" (اینکه) "لَنْ" (هرگز نه) "كَيْ" (یا لکی) (برای اینکه، تا) و "إِنَّ" (در این صورت - بنابراین) مثل: أَرِیدُ أَنْ أَکْتُبَ (می خواهم بنویسم) أَرِیدُ (می خواهم) فعل مضارع	۳۲۴ -

أَنْ (اینکه) از عوامل نصب فعل مضارع

اُكْتُبُ می نویسم فعل مضارع

در مثال فوق کلمه اُكْتُبُ یعنی می نویسم بواسطه أَنْ (بمعنی اینکه) که

از عوامل نصب است منصوب شده و شده — (با اعراب کامل بنویسید)

اُكْتُبُ

يُفْسِلُ یعنی می شوید أَنْ یعنی "اینکه" از عوامل نصب فعل است عبارت

۳۲۵ -

أَنْ يُفْسِلُ زیر اعراب بگذارید ان یفسل

باتوجه به مثالهای بالا "أَنْ" که از عوامل نصب فعل است به معنی —

۳۲۶ -

اینکه می باشد

چهار کلمه هستند که با اینکه در معنی آنها کلمه "أَنْ" وجود دارد ولی این

۳۲۷ -

کلمه ظاهراً در آنها ظاهر نیست این کلمات نیز خاصیت "أَنْ" به معنی اینکه را

دارند یعنی نصب به فعل میدهند و عبارتند از :

۱ - حَتَّى تا اینکه

۲ - فَاً تا اینکه (آنرا فاء سپییه می نامند)

۳ - لِ (برای اینکه)

۴ - لِعَلَّ (برای اینکه نه)

يَذْهَبُ یعنی می رود عبارت زیر را اعراب کامل بگذارید

لئلا يذهب یعنی برای اینکه نرود

لئلا يذهبُ

يَتَوَجَّهُ یعنی توجّه می کند عبارت زیر را اعراب کامل بگذارید

- ۳۲۸

ان يتوجه : اینکه توجّه کند

ان يتوجهُ

تا اینجا آموختید که عوامل نصب فعل یکی از حروف زیر می باشند

- ۳۲۹

"ان" (اینکه) ، "لن" (هرگز نه) "کی" یا "لکی" (برای اینکه ، تا)

"ان" (در این صورت، بنابراین)

در يك مورد دیگر فعل می تواند منصوب شود و آن وقتی است که اعراب آن

به علتی تابع اعراب فعل دیگری شود که منصوب شده می دانید که یکی از

عوامل این تبصیّت این بود که بین دو کلمه حروف عطف مثل واو به معنی "و"

در فارسی بیاید

اُریدُ اَنْ اَکْتُبَ وَاَقْرَأُ (می خواهم بنویسم و بخوانم)

أُرِيدُ (می خواهم) فعل مضارع

أَنْ اینکه از عوامل نصب فعل مضارع

وَ و واو عطف

أَقْرَأُ می خوانم فعل مضارع

- ۳۳۰

ممکن است بین فعل اول که منصوب شده و افعال دیگری که تابع آن

فعل می شوند و منصوب می شوند کلمات دیگری واقع شده باشند مانند

مثال زیر :

قَدْ كُتِبَ لِمَنْ دَانَ بِاللَّهِ الدِّيَانُ أَنْ يُغْسَلَ فِي كُلِّ يَوْمٍ يَدَيْهِ

ثُمَّ وَجْهَهُ وَيُقْعَدُ مُقْبِلًا إِلَى اللَّهِ وَيَذْكُرُ خُمُسًا وَتِسْعِينَ مَرَّةً

اللَّهُ أَكْبَرُ

يُغْسَلُ می شوید أَنْ يُغْسَلَ (اینکه بشوید)

يُقْعَدُ می نشیند

يَذْكُرُ ذکر می کند

يُقْعَدُ

يَذْكُرُ

در جمله بالا سه کلمه مذکورر اعراب بگذارید

۳۳۱ -	تاکنون آموخته اید که از تمام صیغه های افعال ماضی و مضارع و امر فقط ۱۲ صیغه فعل مضارع هستند که — هستند
۳۳۲ -	این ۱۲ صیغه فعل مضارع می توانند یکی از سه اعراب رفع، و — را بگیرند.
۳۳۳ -	فعل مضارع مانند اسم در حالت عادی اگر عاملی برای تغییر اعرابش نباشد اعراب — دارد
۳۳۴ -	فعل مضارع به دو علت اعراب نصب می گیرد یکی اینکه یکی از حروف "أَنْ" "لَنْ"، "كَيْ" یا "لِكَيْ" و "إِذَنْ" بر سر آن درآید و دیگر وقتی که اعراب فعل مضارع — اعراب فعل دیگری باشد که آن فعل منصوب شده
۳۳۵ -	اکنون به مطالعه موارد جزم فعل مضارع می پردازیم . عواملی که فعل را جزم می دهند دو دسته هستند. عواملی که فقط يك فعل را جزم میدهند و عواملی که دو فعل را جزم میدهند . عوامل جازم يك فعل چهار حرف هستند که عبارتند از :

لَمْ (نه) ، لَمَّا (هنوز نه) ، لام امر (باید) ، لا نهی (نباید)

مانند

يَذْهَبُ (می رود)

لَمْ يَذْهَبْ (نرفته است)

لَمَّا يَذْهَبُ (هنوز نرفته است)

لِيَذْهَبْ (باید برود)

لَا تَذْهَبْ (نرو)

درء مثال بالا دو مثال	اول	حالت امر و نهی دارند
آخر	آخر	

آخر

عوامل جازم دو فعل عبارتند از :

- ۳۳۶

إِنْ (اگر) ، مَنْ (کسی که) ، مَا (آنچه) ، أَيْنَمَا (هر جا) ،

إِذْ مَا (اگر) ، مَهْمَا (هرگاه - هر زمان) ، أَيُّ (هر کدام) ،

كَيْفَمَا (هرگونه) ، مَتَى (هر وقت)

مانند مَنْ يَكْسُلُ يَخْسِرُ (کسی که تنبلی کند زیان می بیند)

مَنْ (کسی که) از عوامل جازم دو فعل

يَكْسِلُ (تنبلی می کند) فعل مضارع

يَخْسِرُ (زیان می کند) فعل مضارع

در مثال بالا دو فعل يَكْسِلُ و يَخْسِرُ به واسطه حرف "مَنْ" (یعنی کسی که)

که از عوامل جازم دو فعل است اعراب — گرفته اند .

جزم

مَا تُنْفِقُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ (آنچه انفاق کنی خدا آنرا می داند)

- ۳۳۷

مَا (آنچه) از عوامل جازم دو فعل

تُنْفِقُ (انفاق می کنی) فعل مضارع

يَعْلَمُ (می داند) فعل مضارع

اللَّهُ (خداوند)

اعراب دو فعل مضارع را در عبارت زیر کامل کنید

ما تنفق يعلمه الله (آنچه انفاق کنی خدا آنرا می داند)

ما تُنْفِقُ
يَعْلَمُهُ اللَّهُ

بامراجعه به سطر ۳۳۶ (عوامل جازم فعل) دو فعل مضارع را

- ۳۳۸

در جمله زیر اعراب گذاری کنید

قَالَ إِنَّمَا الْقِبْلَةُ مَنْ يُظَاهِرُهُ اللَّهُ مَتَى يَنْقَلِبُ تَنْقَلِبُ

مَتَى (هروقت) از عوامل جزم دو فعل

يَنْقَلِبُ فعل مضارع

تَنْقَلِبُ فعل مضارع

مَتَى يَنْقَلِبُ
تَنْقَلِبُ

به سطر ۳۳۵ مراجعه نمائید لاء نهی از عوامل جازم فعل است يك دو

- ۳۳۹

يك

اعراب جملات زیر را کامل کنید

- ۳۴۰

لا يعترض أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ (نباید کسی به کسی اعتراض کند)

"لاء" (نبايد): لاء نهی

يُعْتَرِضُ : اعتراض می کند

أَحَدٌ : کسی

عَلَى : بر

لا يعترض أَحَدٌ
عَلَى أَحَدٍ

اعراب جمله زیر را کامل کنید

ولا تقتل نفسی نفسا (نباید کسی کسی را بکشد)

"لا" (نباید) لاء نهی

"تَقْتُلُ" (می کشد)

"نَفْسُ" (فرد)

وَلَا تَقْتُلْ نَفْسِي نَفْسًا

* توجه داشته باشد که هرگاه بر سر فعل مضارع یکی از عوامل جزم "لَمْ" یا "لَمَّا" بیاید، با وجود آنکه فعل مضارع است اما از لحاظ معنی ماضی منفی می شود (به مثالهای سطر ۳۳۵ توجه کنید)

* لام امر بمعنی "باید" همان است که در ساختن فعل امر غائب بکار می رود (به جدول ۶-۱۱ مراجعه کنید)

* به جدول ۱-۱۱-۶ مراجعه کنید. در این جدول اعراب رفع، نصب و جزم فعل مضارع یَذْهَبُ برای هر ۱۴ صیغه فعل بعنوان مثال درج شده است. (جدول ۲-۱۱-۶) جزم و نصب اسمهای غیر سالم را نشان میدهد

حالا مجدداً دستگاه ضبط صوت را روشن کنید و به دنباله نوار گوش دهید.

۳۴۲ - كَتَبَ (نوشت) ، مَا كَتَبَ (ننوشت)

جَاءَ (آمد) ، لَأَجَاءَ (نیامد)

۳۴۳ - حروف نفی : "مَا" ، "لَا" ، "إِن"

۳۵۱ -

دَعَا (دعوت کرد) — یَدْعُو (دعوت می کند) — لَمْ یَدْعُ (دعوت نکرده است)

مضارع

ماضی

نَسِيَ (فرا موش کرد) — تَنَسَّى (فرا موش می کنی) — لَاتَنْسَى (فرا موش مکن)

مَشَى (راه رفت) — تَمْشَى (راه میروی) — لَاتَمْشِ (راه مرو)

۳۵۲ - ذَهَبْتُ إِلَى اِیرَانَ (بجانب ایران رفتم)

فعل + فاعل حرف جرّ مجرور بحرف جرّ اسم غیر منصرف

۳۵۳ - بِقُلُوبٍ بَيَاضٍ (با قلبهای روشن)

حرف جرّ مجرور بحرف صفت (مجرور) جر

۳۵۴ - اَلْجَهْلُ مِنْ اَعْظَمِ الْمَصَائِبِ (نادانی از بزرگترین مصیبتهاست)

مبتدا حرف جرّ مجرور مضاف الیه مرفوع بحرف جرّ مجرور

۳۵۵ - بِسْمِ اللّٰهِ اَلْاَقْدَسِ اَلْاَعْظَمِ (بنام خداوند پاک بزرگ)

جار و مجرور مضاف الیه صفت صفت مجرور مجرور مجرور

۳۵۶ - جَاءَ مُوسَى (موسی آمد) ، رَأَيْتُ مُوسَى (موسی را دیدم) ، مَرَرْتُ بِمُوسَى (برموسی مرور کردم)

فعل فاعل (مرفوع) فعل و فاعل مفعول (منصوب) فعل و فاعل جار و مجرور

۳۵۷ - هَذَا كِتَابِي (این کتاب من است) (كِتَابُ + ي)

مبتدا مرفوع خبر مضافُ اَليه
↓ ↓ ↓
محلّا مرفوع مرفوع محلّا مجرور

رَبَعْتُ كِتَابِي (کتابم را خریدم) (كِتَابُ + ي)

فعل و فاعل مفعول مضافُ اَليه
↓ ↓ ↓
منصوب محلّا مجرور

نَظَرْتُ اِلَى كِتَابِي (به کتابم نگاه کردم) (کتاب + ي)

فعل و فاعل حرف جر مجرور بحرف جر
↓ ↓
مضافُ اَليه محلّا مجرور

۳۵۸ - كَذَلِكَ حَكَمَ مُبَشِّرِي الَّذِي يَذْكُرُنِي (این چنین حکم کرد مبشّر من که ذکر می کند مرا)

يَذْكُرُ + ي ← يَذْكُرِي ← يَذْكُرُنِي

ضَرَبَ + ي ← ضَرَبِي ← ضَرَبُنِي

۳۵۹ - جَاءَ الْقَاضِي (داور آمد)

فعل فاعل (مرفوع)

رَأَيْتُ الْقَاضِي (داور را دیدم)

فعل و فاعل مفعول (منصوب)

مَرَرْتُ بِالْقَاضِي (بر داور مرور کردم)

فعل و فاعل جار و مجرور

عاشق + ان ← عاشقان
عاشق + ین ← عاشقین

دو عاشق (مثنی)

عاشق + ون ← عاشقون
عاشق + ین ← عاشقین

عاشقان (جمع مذکر سالم)

عاشقین + ک ← عاشقینک ← عاشقیک (عاشقان تو)

جمع مذکر مضاف الیه
محلا مجرور
سالم

مشتاقین + ک ← مشتاقینک ← مشتاقیک (مشتاقان تو)

جمع مذکر سالم مضاف الیه
محلا مجرور

۳۶۵ -

برخی از اسمها مثل "قبل"، "بعد" و اسمهای جهات
شگانه همیشه مضاف واقع میشوند یعنی اسمی که پس
از آنها می آید — آنهاست. این دسته از اسمها
را "دائم الاضافه" یا "لازم الاضافه" گویند. مشهورترین
اسمهای دائم الاضافه در جدول ۱۵-۶ در آخر ضمیمه درج
شده اند

مضاف الیه

۳۶۶ -

هُنَّ

شش صیغه اول ضمائر متصل به هر سه قسم کلمه یعنی
"ه"، "هما"، "هم"، "ها"، "هما" و —
دارای این خاصیت هستند که — چنانچه

قبل آنها حرف مکسور و یا حرف ساکنِ ماقبل
مکسور درآید، ضمه حرف‌ها در اول ضمائر مذکور
به کسره مبدل میشود. به مثالهای زیر توجه
کنید:

ب + هُم ← ~~بِهْم~~ ← بِهْم (به ایشان)
حرف جرّ ضمیر، محلاً مجرور (مجرور به حرف جرّ)

بَعْض + هُنَّ ← ~~بِعْمِهِنَّ~~ ← بَعْضِهِنَّ (برخی از ایشان)
فی + هُ ← ~~فِیه~~ ← فِیه (در آن)
حرف جرّ ضمیر، محلاً مجرور (مجرور به حرف جرّ)

در دو مثال اول قبل از ضمائر "هُم" و "هُنَّ"
حروف مکسور "ب" و "ض" درآمده‌اند و لذا
طبق قاعده فوق ضمیر متصل "هُم" به "هُم" و ضمیر
"هُنَّ" به "هُنَّ" تبدیل شده‌است. در مثال آخر
قبل از ضمیر "ه" حرف ساکن "ی" که حرف ماقبل
آن یعنی "ف" مکسور است درآمد و لذا در اینجا
هم ضمیر "ه" طبق قاعده فوق به "ه" تبدیل
می‌شود.

اعراب عبارت زیر را کامل کنید:

- ۳۶۷

مَنْ بَعْدَ هُمْ

بَعْدِهِمْ

خبر

همانطور که بخاطر دارید جمله اسمیه از دو جزء یعنی از "مبتدا" و — تشکیل میشود. مبتدا همچنانکه از اسمش معلوم می شود، باید در ابتدای جمله بیاید و بنابراین قبل از خبر ذکر می شود. اما گاهی نیز خبر بر آن مقدم می شود بخصوص در مواقعی که خبر از "جائز و مجرور" تشکیل شده باشد. مانند "فِي الدَّارِ عَلِيٌّ" بمعنی "علی در خانه است" در جمله فوق کلمه "عَلِيٌّ" مبتدای جمله است اما چون بعد از خبر درآمده به آن "مبتدای مؤخر" گویند و عبارت "فِي الدَّارِ" خبر جمله است اما چون در ابتدای جمله آمده است به آن "خبر مقدم" گویند.

فِي الْعَجَلَةِ	النِّدَامَةُ (در شتاب پیشمانی است)
خبر مقدم	مبتدای مؤخر
↓	↓
محلّ مرفوع	مرفوع

بخاطر دارید که حروف مُشَبَّهَةٌ بِالفِعْلِ مثل "إِنَّ" بمعنی "همانا" چنانچه بر سر مبتدا و خبر درآیند، مبتدا را منصوب و خبر را مرفوع می کنند. حالا اعراب جمله زیر را کامل کنید:

إِنَّ فِي الْعَجَلَةِ النِّدَامَةَ

إِنَّ فِي الْعَجَلَةِ النِّدَامَةَ (همانا در شتاب پیشمانی است)

حالا به آموختن اسمهای "مشتق" می پردازیم

در عربی از فعل اسمهای با وزن های معین
میسازند تا مفاهیم جدیدی را بیان کنند .
این اسمها را که از فعل گرفته میشوند ، اسم
"مُشْتَق" می گویند .

نَصَرَ یعنی یاری کرد . نَصَرَ صِغَةُ مَفْرَدِ مَذْكَرِ
غائب از فعل ثلاثی مجرّد ماضی است بعبارت
دیگر نَصَرَ — فعل است

- ۳۷۰

ریشه

نَصَرَ بر وزن — آمده است

- ۳۷۱ فَعَلَ

"نَاصِرٌ" یعنی یاری کننده . "نَاصِرٌ" بر وزن
— آمده است . "نَاصِرٌ" بمعنی یاری کننده
برکننده کار دلالت دارد و بهمین جهت به آن
"اسم فاعل" می گویند . "نَاصِرٌ" کسی است که
عمل یاری کردن از او سر زده است .

- ۳۷۲ فَاعِلٌ

اسم فاعل اسمی است که برکننده کار دلالت
کند . اسم فاعل که بر وزن معینی از ریشه
فعل ساخته میشود از اسمهای — است .

- ۳۷۳

مشتق

كَتَبَ یعنی نوشت ریشه فعل ثلاثی مجرّد است .
كَتَبَ بر وزن — است . كَاتِبٌ یعنی نویسنده
كَاتِبٌ بر وزن — میباشد و برکننده کار
دلالت دارد . كَاتِبٌ هم مثل "نَاصِرٌ" اسم —
است .

- ۳۷۴

فَعَلَ ، فَاعِلٌ
فاعل

"نَصَرَ" و "كَتَبَ" افعال ثلاثی — هستند . اسم فاعل از ثلاثی مجرد همیشه بر وزن — ساخته می شود . "طَلَبَ" یعنی طلب کرد . طلب کننده می شود — . "قَتَلَ" یعنی کشت . کشته می شود — . "رَكَبَ" یعنی سوار شد . سواره می شود — .	۳۷۵ - مجرد فاعل طالب قاتل راكب
"تَرْجَمَ" یعنی ترجمه کرد . مضارع آن میشود "يُتَرْجَمُ" . "تَرْجَمَ" فعل ثلاثی مجرد است . غیرثلاثی مجرد	۳۷۶ -
"عَلَّمَ" یعنی یاد داد . مضارع آن می شود "يُعَلِّمُ" . "عَلَّمَ" از باب تفعیل است بنابراین از افعال ثلاثی مجرد می باشد . غیرثلاثی مجرد	۳۷۷ - غیرثلاثی مجرد
"تَرْجَمَ" یعنی ترجمه کرد . "يُتَرْجَمُ" یعنی ترجمه می کند . "مُتَرْجِمٌ" یعنی ترجمه کننده ، همینطور "عَلَّمَ" یعنی یاد داد . "يُعَلِّمُ" یعنی یاد می دهد ، "مُعَلِّمٌ" یعنی یاددهنده . کلمات (مُتَرْجِمٌ و "مُعَلِّمٌ" هر دو کننده کاری دلالت دارند بنابراین اسم — میباشند	۳۷۸ - فاعل
"مُتَرْجِمٌ" و "مُعَلِّمٌ" هر دو اسم فاعلند اما بر وزن "فَاعِلٌ" نیستند . برای افعال غیرثلاثی مجرد ، اسم فاعل بر وزن — نمی آید .	۳۷۹ - فاعل

"مُتَرْجِمٌ" از "يُتَرْجِمُ" و "مُعَلِّمٌ" از "يُعَلِّمُ"
 ساخته شده است. بنابراین برای افعال غیرثلاثی
 مجرد، اسم فاعل از صیغهٔ اوّل فعل ماضی
 مضارع ساخته می شود. فعل غیرثلاثی مجرد ممکن است
 فعل ثلاثی مزید، رباعی مجرد و یا رباعی مزید
 باشد.

- ۳۸۰

مضارع

يُتَرْجِمُ ← مُتَرْجِمٌ ، يُعَلِّمُ ← مُعَلِّمٌ
 برای ساختن اسم فاعل از صیغهٔ اوّل مضارع،
 حرف مضارعه را از اوّل فعل بر میداریم و
 بجای آن یک حرف — مضموم اضافه می کنیم
 و حرف ماقبل آخر فعل را هم اگر مکسور نباشد
 مکسور می کنیم.

- ۳۸۱

میم

در "يُتَرْجِمُ" حرف ماقبل آخر فعل، حرف —
 است که مکسور است بنابراین در اسم فاعل
 مکسور باقی می ماند. در "يُعَلِّمُ" هم حرف
 ماقبل آخر فعل یعنی حرف — مکسور است
 و در اسم فاعل مکسور باقی مانده است.

- ۳۸۲ جیم

لام

"تَوَكَّلَ" یعنی توکّل کرد. "يَتَوَكَّلُ" یعنی توکّل
 می کند. "تَوَكَّلَ" از باب تَفَعَّلَ است بنابراین
 فعل — ثلاثی مجرد میباشد

- ۳۸۳

چون "تَوَكَّلَ" فعل غیرثلاثی مجرد است، اسم فاعلش
 از مضارع آن یعنی از — ساخته می شود در
 "يَتَوَكَّلُ" حرف ماقبل آخر فعل — است.

- ۳۸۴

يَتَوَكَّلُ ، مفتوح

برای ساختن اسم فاعل از **زَيْتَوَكُلُّ** طبق قاعده فوق،
حرف مضارعه را از اول فعل برمی‌داریم و بجای
آن حرف — مضموم اضافه می‌کنیم و حرف
ما قبل آخر فعل یعنی حرف — را هم که در
اینجا مفتوح است — می‌کنیم. بنابراین
در عربی توکل کننده می‌شود —

- ۳۸۵

میم

کاف . مکسور

مُتَوَكِّلٌ

"نَصَرَ" یعنی یاری کرد. "نَصْرٌ" ریشه فعل است.
"نَصْرٌ" بر وزن — میباشد. "مَنْصُورٌ" یعنی
یاری شده. "مَنْصُورٌ" بر وزن — میباشد

- ۳۸۶

فَعَلَ**مُفْعُولٌ**

"مَنْصُورٌ" به معنی یاری شده بر کسی دلالت دارد که
کاری بر آن واقع شده، به این جهت به آن
اسم — مفعول می‌گویند. در عربی اسم —
اسمی است که بر کسی یا چیزی که کاری بر
آن واقع شده دلالت کند.
"مَنْصُورٌ" کسی است که عمل یاری کردن بر او
واقع شده است.

- ۳۸۷

مفعول

"كَتَبَ" یعنی نوشت. "كُتِبَ" ریشه فعل است و
بر وزن — آمده "مَكْتُوبٌ" یعنی نوشته شده.
"مَكْتُوبٌ" بر وزن — میباشد
"مَكْتُوبٌ" هم مثل "مَنْصُورٌ" اسم — است.

- ۳۸۸

فَعَلَ**مُفْعُولٌ****مُفْعُولٌ**

"نَصَرَ" و "كَتَبَ" از افعال ثلاثی —
هستند. اسم مفعول از ثلاثی مجرد همیشه بر
وزن — ساخته می‌شود.

- ۳۸۹

مجرد

مفعول

"طَلَبَ" یعنی طلب کرد. طلب شده میشود ———
 "قَتَلَ" یعنی کشت. کشته شده می شود ———
 اسم مفعول هم مثل اسم فاعل از ریشه فعل
 بوزن معینی ساخته می شود تا معنی جدیدی را
 بیان کند بنا براین در زمره اسمهای ———
 میباید شد.

۳۹۰ - مُطْلُوب

مُقْتُول

مشتق

"نَظَّمَ" یعنی نظم و ترتیب داد. مضارع آن میشود
 "يُنَظِّمُ" یعنی نظم و ترتیب میدهد. "اِنْتَخَبَ" یعنی
 انتخاب کرد. مضارع آن میشود "يُنْتَخِبُ" یعنی
 انتخاب می کند. "نَظَّمَ" از باب تفعیل و
 "اِنْتَخَبَ" از باب افتعال میباید شد. هر دو
 فعل فوق از افعال ثلاثی مجرد هستند،
 غیر ثلاثی مجرد

۳۹۱ -

غیر ثلاثی مجرد

"مُنَظَّمٌ" یعنی نظم داده شده و "مُنْتَخَبٌ" یعنی
 انتخاب شده. این دو کلمه هر دو بر کسی یا
 چیزی دلالت دارند که کاری بر آن واقع شده
 بنا براین اسم ——— هستند.

۳۹۲ -

مفعول

"مُنَظَّمٌ" و "مُنْتَخَبٌ" هر دو اسم مفعولند اما
 بر وزن "مُفْعُول" نیستند. برای افعال غیر ثلاثی
 مجرد، اسم مفعول بر وزن ——— نمی آید.

۳۹۳ -

مفعول

"مُنَظَّمٌ" از "يُنَظِّمُ" و "مُنْتَخَبٌ" از "يُنْتَخِبُ"
 ساخته شده است برای افعال غیر ثلاثی مجرد،
 اسم مفعول مثل اسم فاعل از صیغه اول

۳۹۴ -

مضارع	فعل — ساخته می شود .
- ۳۹۵	يُنْظَمُ — مُنْظَمٌ ، يَنْتَخِبُ — مُنْتَخَبٌ برای ساختن اسم مفعول از صیغهٔ اوّل مضارع، حرف مضارعه را از اوّل فعل برمیداریم و بجای آن یک حرف — مضموم اضافه می کنیم و حرف ماقبل آخر فعل را اگر مفتوح نباشد مفتوح می کنیم .
- ۳۹۶	در "يُنْظَمُ" حرف ماقبل آخر فعل حرف "ظ" و در "يَنْتَخِبُ" حرف ماقبل آخر حرف "خ" میباید شد . "ظ" و "خ" هردو، در صیغهٔ مضارع فعل مکسورند اما در اسم مفعول، — میشوند .
- ۳۹۷	"يُنْظَمُ" یعنی نظم و ترتیب می دهد . "يَنْتَخِبُ" یعنی انتخاب می کند "مُنْظَمٌ" به معنی نظم دهنده اسم فاعل است اما "مُنْتَخَبٌ" بمعنی نظم داده شده یا مرتّب شده اسم مفعول است . "مُنْتَخِبٌ" بمعنی انتخاب کننده اسم فاعل است اما "مُنْتَخَبٌ" به معنی انتخاب شده اسم مفعول است . اسم فاعل و اسم مفعول در افعال غیرثلاثی مجرد مشابه هم و از صیغه مضارع فعل ساخته می شوند . به این ترتیب که برای هردو حرف مضارعه را از اول فعل مضارع برمیدارند و به جای آن میم مضمومی اضافه می کنند . تنها اختلاف در حرکت حرف ماقبل آخر است که در اسم فاعل — ولی در اسم مفعول — می شود .

مکسور ، مفتوح

از افعال مضارع زیر اسم فاعل و اسم مفعول
بنا کنید:

مضارع	اسم فاعل	اسم مفعول
يُعْرِفُ	-----	-----
يُؤَلِّفُ	-----	-----

- ۳۹۸

مُعْرِفٌ ، مُعَرَّفٌ
مُؤَلِّفٌ ، مُؤَلَّفٌ

از افعال زیر اسم فاعل و اسم مفعول بنا کنید

ماضي	مضارع	اسم فاعل	اسم مفعول
مَنَعَ	يَمْنَعُ	-----	-----
كَاتَبَ	يُكَاتِبُ	-----	-----
خَلَقَ	يَخْلُقُ	-----	-----
خَاطَبَ	يُخَاطِبُ	-----	-----

- ۳۹۹

مَانِعٌ ، مُمْنَعٌ
مُكَاتِبٌ " مُكَاتَبٌ
خَالِقٌ ، مَخْلُوقٌ
مُخَاطَبٌ ، مُخَاطَبٌ

در فارسی، خوب، خوبتر و خوبترین هر سه صفت
هستند. به خوب صفت مطلق، به خوبتر صفت تفضیلی
و به خوبترین صفت عالی می گویند. در عربی
به صفت‌هایی که معادل صفت مطلق فارسی هستند
صفت مُشَبَّهَة گویند. صفت مُشَبَّهَة در زمره اسم‌های
----- میباشد. و بر وزنهای مختلف می آید.
مثلاً "طَيِّبٌ" بمعنی پاک، "خَبِيثٌ" بمعنی ناپاک،
"مَشْهُورٌ" بمعنی شناخته شده، "شُجَاعٌ" بمعنی دلیر
"مُقْتَدِرٌ" بمعنی توانا، "أَبْيَضٌ" بمعنی سفید
و "أَبْكَمٌ" بمعنی گنگ و لال،

- ۴۰۰

مشتق

همگی از صفات مُشَبَّهَة هستند. ملاحظه می کنید که برخی از آنها بر وزن "مَفْعُول"، برخی بر وزن "أَفْعَلُ" و برخی بر وزنهای دیگر آمده اند.

۴۰۱ -	فَعْلَان فَعْلَى	"سُكْرَان" یعنی مرد مست، "سُكْرَان" بر وزن _____ میباشد "سُكْرَى" یعنی زن مست. "سُكْرَى" بر وزن _____ میباشد
۴۰۲ -	فَعْلَى	صفاتى که بر وزن "فَعْلَان" باشند در حالت تَأْنِيْث بر وزن _____ می آیند
۴۰۳ -	غَضَبَى	"غَضَبَان" یعنی مرد خشمگین. زن خشمگین می شود _____
۴۰۴ -	أَفْعَلُ فَعْلَاءَ	"أَسْوَدُ" یعنی سیاه (برای مذکر). "أَسْوَدُ" بر وزن _____ میباشد. "سَوْدَاءُ" یعنی سیاه (برای مؤنث). "سَوْدَاءُ" بر وزن _____ میباشد
۴۰۵ -	فَعْلَاءَ	صفات مُشَبَّهَة ای که بر وزن "أَفْعَلُ" باشند در حالت تَأْنِيْث بر وزن _____ می آیند
۴۰۶ -	بَيْضَاءَ	"أَبْيَضُ" یعنی سفید (برای مذکر)، سفید (برای مؤنث) می شود _____
۴۰۷ -	تَأْنِيْث	سایر صفات مُشَبَّهَة غالباً با افزودن تاء _____ به آخرشان مؤنث می شوند.

۴۰۸ - جَمِيلَة	"جَمِيل" یعنی مرد زیبا . زن زیبا میشود —
۴۰۹ - طَاهِرَة	"طَاهِر" یعنی پاک (برای مذکر) ، پاک (برای مؤنث) می شود —
۴۱۰ - تَفْضِيل	دسته دیگری از اسمها هستند که به آنها صفت تفضیلی و یا اسم تفضیل گویند . ایندسته از اسمها هم از اقسام مشتق میباشند . صفت تفضیلی یا اسم تفضیل درعربی معادل صفت تفضیلی (مثل خوبتر) و صفت عالی (مثل خوبترین) در فارسی است . "عَالِمٌ" یعنی دانا اما "أَعْلَمُ" یعنی داناتر ، "أَكْبَرُ" یعنی بزرگتر . "أَعْلَمُ" و "أَكْبَرُ" در عربی اسم — هستند
۴۱۱ - أَفْعَل ، فُعْلَى	"أَعْظَمُ" یعنی بزرگتر (برای مذکر) ، "عُظْمَى" یعنی بزرگتر برای مؤنث . "أَصْغَرُ" یعنی کوچکتر (برای مذکر) ، "صُغْرَى" یعنی کوچکتر (برای مؤنث) . "أَعْظَمُ" و "أَصْغَرُ" هر دو بر وزن — هستند . "عُظْمَى" و "صُغْرَى" هر دو بر وزن — هستند .
۴۱۲ - أَفْعَلْ فُعْلَى	در عربی اسم تفضیل از فعل ثلاثی مجرد برای مذکر بر وزن — و برای مؤنث بر وزن — می آید .

"عَلِمَ" یعنی دانا . "عَلَّمَ" یعنی بسیار دانا .
 "رَازِق" یعنی روزی دهنده . "رَزَّاق" یعنی بسیار
 روزی دهنده . "آمر" یعنی امر کننده . "أَمَّار"
 یعنی بسیار امر کننده . "صَادِق" یعنی
 راستگو . "صَدِّيق" یعنی بسیار راستگو .
 در مثالهای فوق کلمات "عَلَّمَ" "رَزَّاق" ،
 "أَمَّار" و "صَدِّيق" بر بسیار کننده کاری یا
 بسیار دارنده صفتی دلالت دارند . در عربی
 به چنین اسمهای "صیغۀ مبالغه" گویند .

صیغۀ مبالغه در زمره اسمهای ——— میباشد
 و بر وزنهای مختلفی می آید که مشهورترین
 آنها عبارتند از:

- ۱ - فَعَّال مانند أَمَّار (بسیار امر کننده)
- ۲ - فَعَّالَةٌ مانند قَتَّالَةٌ (بسیار کشته شده)
- ۳ - فَعَّيْل مانند صَدِّيق (بسیار راستگو)
- ۴ - فَعُول مانند صَبُور (بسیار شکیبا)
- ۵ - فَعِيل مانند رَحِيم (بسیار مهربان)

"عَلَّام" یعنی بسیار دانا ، "عَلَّامٌ" بر وزن ———
 آمده است . "عَلَّامَةٌ" یعنی بسیار دانا ، "عَلَّامَةٌ"
 بر وزن ——— آمده است . "شَرِّير" یعنی بسیار
 بدکار . "شَرِّيرٌ" بر وزن ——— آمده است .
 "شَكُورٌ" یعنی بسیار سپاسگزار . "شَكُورٌ" بر وزن
 ——— آمده است . "عَلِيمٌ" یعنی بسیار دانا .
 "عَلِيمٌ" بر وزن ——— آمده است .

فَعَّالَةٌ

فَعَّيْل

فَعُول

فَعِيل

عَلَامٌ، عَلَامَةٌ، شَرِّيرٌ، شُكُورٌ و عَلِيمٌ همگی
صیغه های ————— میباشند.

- ۴۱۶

مبالغه

"قَتَلَ" یعنی کشت، "يَقْتُلُ" یعنی می کشد.
"مَقْتُلٌ" یعنی کشتارگاه، "مَقْتُلٌ" بر وزن ———
آمده است.

- ۴۱۷

مُفْعَلٌ

"طَبَخَ" یعنی پخت. "يُطْبِخُ" یعنی می پزد.
"مُطْبَخٌ" یعنی محل پخت (آشپزخانه). "مُطْبَخٌ"
هم بر وزن ——— آمده است. "طَلَعَ" یعنی
طلوع کرد. "يُطْلِعُ" یعنی طلوع می کند.

مُفْعَلٌ

"مُطْلِعٌ" یعنی وقت طلوع. "مُطْلِعٌ" بر وزن ———
آمده است کلمات "مَقْتُلٌ" و "مُطْبَخٌ" بر محل
وقوع فعل دلالت دارند. در عربی به چنین اسمهای
اسم مکان گویند. کلمه "مُطْلِعٌ" بر زمان وقوع
فعل دلالت دارد. "مُطْلِعٌ" اسم زمان است.

مُفْعَلٌ

سه فعل فوق همگی از افعال ثلاثی مجردند. عَيْنُ الْفِعْلِ
مُضَارِعٌ در "يَقْتُلُ" ——— و در "يُطْبِخُ" و "يُطْلِعُ"
است.

- ۴۱۸

مضموم، مفتوح

در افعال ثلاثی مجرد هرگاه عَيْنُ الْفِعْلِ در مضارع،
مضموم و یا مفتوح باشد، اسم زمان و مکان بر
وزن ——— می آید.

مُفْعَلٌ

"جَلَسَ" به معنی نشست فعل ثلاثی مجرد است.
"يَجْلِسُ" یعنی می نشیند. "مَجْلِسٌ" یعنی
مکان نشستن. "وَعَدَ" به معنی وعده داد هم
فعل ثلاثی مجرد است. "وَعَدَ" فعل غیرسالم است.
"وَعَدَ" مُعْتَلٌ أَلٌ ——— میباشد.

- ۴۱۹

فاء

مضارع آن می شود "يُعِدُّ" یعنی وعده می دهد.
 "مُوْعِدٌ" یعنی زمان وعده داده شد. "مُجْلِسٌ" و
 "مُوْعِدٌ" هر دو بر وزن — آمده اند.

مَفْعِلٌ

در "يَجْلِسُ" عَيْنُ الْفَعْلِ مضارع مکسور است.
 "وَعَدٌ" مُعْتَلُ الْفَاءِ میباشد. برای افعال ثلاثی
 مجرد هر گاه عَيْنُ الْفَعْلِ مضارع مکسور باشد
 و یا فعل مُعْتَلُ الْفَاءِ باشد، اسم زمان و اسم
 مکان بر وزن — می آید.

۴۲۰ -

مَفْعِلٌ

اسمهای "مَشْرِقٌ"، "مَغْرِبٌ" و "مَسْجِدٌ" بر خلاف
 قاعده آمده اند زیرا عَيْنُ الْفَعْلِ آنها در مضارع
 مضموم است و طبق قاعده بایستی بر وزن —
 بیایند اما بر وزن — آمده اند.

۴۲۱ -

مَفْعِلٌ ، مَفْعِلٌ

"مُسْتَقَرٌّ" یعنی قرارگاه. "مُجْتَمَعٌ" یعنی محل
 اجتماع. "مُسْتَقَرٌّ" از "يَسْتَقِرُّ" و "مُجْتَمَعٌ" از
 "يُجْتَمِعُ" با حذف کردن حرف مضارعه و اضافه کردن
 میم مضموم به اول فعل و مفتوح کردن حرف ماقبل
 آخر فعل مضارع بدست آمده اند بنابراین صیغه
 اسم فاعل برای افعال غیر ثلاثی مجرد هستند،
 مفعول
 در حالیکه کلمات مُسْتَقَرٌّ و "مُجْتَمَعٌ" هر دو بر
 محل وقوع فعل دلالت دارند یعنی اسم —
 هستند.

۴۲۲ -

مفعول

مکان

در افعال غیرثلاثی مجرد، اسم زمان و اسم مکان همان صیغه اسم — است.	۴۲۳ - مفعول
اسم زمان و اسم مکان در زمره اسمهای — میباشد	۴۲۴ - مشتق
"مَنْظَرٌ" یعنی دیدن. "مَأْكَلٌ" یعنی خوردن. "مَشْرَبٌ" یعنی نوشیدن. سه کلمه فوق همانطور که از معنیشان بر می آید مَصْدَر هستند چون بر عملی دلالت دارند اما زمان انجام آنرا مشخص نمی کنند. بسیاری از افعال علاوه بر مصادر معمولی، مصدر دیگری دارند که چون با حرف میم شروع می شود به آنها "مصدرِ میمی" می گویند و در معنی با مصدر غیر میمی تفاوتی ندارد. سه مصدر فوق همگی مصدر — هستند. مصدرهای میمی در زمره اسمهای — میباشد.	۴۲۵ - میمی مشتق
"مُصْبِحٌ" یعنی چراغ. "مِفْتَاحٌ" یعنی کلید. "مِفْتَاحٌ" و "مُصْبِحٌ" هر دو بر وزن "مِفْعَالٌ" هستند. کلمات "مِفْتَاحٌ" و "مُصْبِحٌ" هر دو بر ابزار و ادوات فعل دلالت دارند. در عربی به چنین اسمهای اسم آلت می گویند. اسمهای آلت در زمره اسمهای — میباشد و غالباً بر وزن — می آیند.	۴۲۶ - مشتق مِفْعَالٌ
آخرین دسته اسمهای مشتق مصدرهای غیرمجرد یا بعبارت دیگر مصدرهای ثلاثی و رباعی مزید میباشد که در نوارهای قبلی به تفصیل	۴۲۷ -

بیان شده‌اند. همانطور که بخاطر دارید مصادر
مزید قیاسی هستند یعنی از روی قاعدهٔ معینی
ساخته می‌شوند مثلاً "تَعْظِیم" (بر وزن تَفْعِیل)،
"اِکْرَام" (بر وزن اِفْعَال)، اِسْتِخْلَاص (بر وزن
اِسْتِفْعَال) "تَزْلُزِل" (بر وزن تَفْعُل)، "اِطْمِئْنَان"
(بر وزن اِفْعِلَال)، مُکَاتَبَه (بر وزن مُفَاعَلَة)،
تَعْلُم (بر وزن تَفْعُل)، اِنْکِسَار (بر وزن اِنْفِعَال)
همگی از مصدرهای غیر — میباشند.

مجرد

۴۲۸ -

اسمی را که مشتق نباشد اسم جامد گویند.
اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مُشَبَّه، صفت تفضیلی،
صیغهٔ مبالغه، اسم زمان، اسم مکان، مصدر میمی،
اسم آلت و مصدرهای مزید در زمره اسمهای —
هستند. بقیه اسمها از اسمهای — هستند.

مشتق

جامد

۴۲۹ -

"عِرْفَان" یعنی شناسائی. "عِرْفَان" مصدر ثلاثی
مجرد است بنابراین در زمره اسمهای
جامد مشتق
میباشد.

جامد

۴۳۰ -

تعیین کنید کدامیک از اسمهای زیر جامد و کدام
مشتق هستند؛

رَجُل (مرد) — ناظِر (تماشاگر) —

جامد، مشتق

قَتْل (کشتن) — اَحْمَر (قرمز) —

جامد، مشتق

اِقْبَال (روی آوردن) — قَمَر (ماه) —

مشتق، جامد

تعیین کنید هر یک از اسمهای زیر چه نوع اسم مشتقی هستند .

- ۱ - مَخْرَج (محل خروج)
- ۲ - أَشَدَّ (شدیدتر)
- ۳ - مُكْرِم (اکرام کننده)
- ۴ - حَسَن (نیکو)
- ۵ - مَخْلُوق (خلق شده)
- ۶ - مَطْلَع (وقت طلوع)
- ۷ - حَاكِم (حکم کننده)
- ۸ - مُفْتَاَح (کلید)
- ۹ - صَبُور (بسیار شکیبا)
- ۱۰ - مَشْرَب (نوشیدن)
- ۱۱ - مُعَيَّن (تعیین شده)
- ۱۲ - ضَرَّاب (بسیار زننده)
- ۱۳ - إِمدَاد (یاری کردن)
- ۱۴ - حُرّ (آزاده)
- ۱۵ - أَعْظَم (بزرگتر)
- ۱۶ - تَجَاهُل (خودرأیه نادانی زدن)

- ۱ - اسم مکان
- ۲ - اسم تفضیل
- ۳ - اسم فاعل
- ۴ - صفت مُشَبَّهَة
- ۵ - اسم مفعول
- ۶ - اسم زمان
- ۷ - اسم فاعل
- ۸ - اسم آلت
- ۹ - صیغه مبالغه
- ۱۰ - مصدر میمی
- ۱۱ - اسم مفعول
- ۱۲ - صیغه مبالغه
- ۱۳ - مصدر مزید
- ۱۴ - صفت مُشَبَّهَة
- ۱۵ - اسم تفضیل
- ۱۶ - مصدر مزید

حالا دستگاه ضبط صوت را روشن کنید و به آخرین قسمت نوار گوش دهید .

۴۳۲ - نکشت

"قَتَلَ" یعنی کشت . "مَا قَتَلَ" یعنی ——— .
 "قَتَلَ" فعل ماضی مثبت است اما "مَا قَتَلَ" فعل
 ماضی منفی است .

۴۳۳ - نیامد

منفی

"جَاءَ" یعنی آمد . "لَا جَاءَ" یعنی ——— .
 "جَاءَ" فعل ماضی مثبت است اما "لَا جَاءَ" فعل
 ماضی ——— است .

۴۳۴ -

یاری نمی کند

منفی

"يَقْتُلُ" یعنی می کشد . "لَا يَقْتُلُ" یعنی نمی کشد .
 "يَنْصُرُ" یعنی یاری می کند . "مَا يَنْصُرُ" یعنی
 ——— . "يَقْتُلُ" و "يَنْصُرُ" افعال مُضارع مثبت
 هستند اما "لَا يَقْتُلُ" و "مَا يَنْصُرُ" افعال مضارع
 ——— میباشند

۴۳۵ -

منفی

حروف "ما" ، "لا" و "إن" حروف منفی هستند که
 چون بر سر ماضی یا مضارع مثبت درآیند بدون
 هیچ تغییری آن افعال را ——— می کنند .

۴۳۶ -

جزم ، مگو

علاوه بر "لَا نَفَى" ، "لَا نَهَى" هم داریم که اعراب
 فعل را تغییر می دهد و از عوامل رفع فعل است .
 جزم
 "لَا تَقُولُ" یعنی ——— (تَقُولُ : می گوئی)

۴۳۷ - نمی گوئی

"لَا تَقُولُ" یعنی مگو اما "لَا تَقُولُ" یعنی ———

۴۳۸ - مجزوم

حرف "لَمْ" بمعنی نه از عوامل جازم یک فعل
 است . این حرف هرگاه پیش از فعل مضارع مثبت
 درآید فعل ——— می شود و با اینکـه

فعل مضارع است اما از لحاظ معنی ماضی ——— خواهد شد. حرف "لَمَّا" هم همین خاصیت را دارد اما بر نفیی که تا زمان حال ادامه داشته باشد دلالت دارد. "يُنْصُرُ" یعنی یاری می کند لَمْ ——— یعنی یاری نکرده است . لَمَّا ——— یعنی هنوز یاری نکرده است .	منفی	يُنْصُرُ	يُنْصُرُ
درعربی به حروف "هَلْ" و "أَ" حروف استفهام گویند . هرگاه این حروف جلوی فعل ماضی یا مضارع بیاید آنرا ——— می کند	۴۳۹ -	استفهامی (سئوالی)	
"جَاءَ" یعنی آمد . "هَلْ جَاءَ" یعنی ——— ؟ . "يُنْصُرُ" یعنی یاری می کند . "أَيُنْصُرُ" یعنی ——— ؟	۴۴۰ -	آیا آمد	آیا یاری می کند
"جَاءَ" یعنی آمد . "مَا جَاءَ" یعنی نیامد . "أَمَا جَاءَ" یعنی آیا ———	۴۴۱ -	نیامد	
فعل منفی می تواند استفهامی بشود . در این صورت حرف استفهام بعد از حرف نفی می آید . قبل	۴۴۲ -	قبل	
افعال امر و نهی می توانند استفهامی بشوند . نمی توانند	۴۴۳ -	نمی توانند	
"يَتَلَوُ" یعنی تلاوت می کند . وقتی عامل جزم "لَمْ" بر سر "يَتَلَوُ" درآید می شود "لَمْ يَتَلَوُ" ، یعنی حرف علة از آخر فعل ——— می شود و حرکت حرف ماقبل آخر یعنی حرف ——— ظاهر می شود .	۴۴۴ -	حذف لام	

"یوفی" یعنی وفا می کند . وقتی عامل جزم "لَمْ" بر سر "یوفی" درآید می شود "لَمْ یوف" یعنی حرف — از آخر فعل حذف می شود و حرکت حرف ماقبل آخر فعل یعنی حرف — ظاهر می شود .	۴۴۵ - عَلَّة فاء
"تَنَسَّى" یعنی فرا موش می کنی . فرا موش مکن میشود "لا" — .	۴۴۶ - تَنَسَّى
کدامیک از ترکیبات زیر صحیح است (الف یا ب) ۱ - عَاشِقَيْنِ (جمع مذکر سالم) + كَ } الف - عَاشِقَيْنِكَ ب - عَاشِقِيكَ ۲ - مُشَاقِقَيْنِ (جمع مذکر سالم) + كَ } الف - مُشَاقِقِيكَ ب - مُشَاقِقَيْنِكَ	۴۴۷ - ۱ - ب ۲ - الف
اسمهای غیرمنصرف تنوین می گیرند نمی گیرند	۴۴۸ - نمی گیرند
اسمهای غیرمنصرف چنانچه الف و لام بر سر نداشته باشند و مضاف هم نباشند حرکت کسره در حرف آخرشان بصورت حرکت — ظاهر می شود .	۴۴۹ - فَتْحَه
بنابراین جرّ اسمهای غیرمنصرف بشرطی که الف و لام بر سر آنها نیامده باشد و مضاف هم نباشند به فتح حرف آخر است . نصب و — اسمهای غیرمنصرف مثل سایر اسمهاست .	۴۵۰ - رَفْع

"فِي أَرْضِ عَكَا" یعنی "در ارض عکا" در این عبارت کلمه _____ اسم غیرمنصرف است چون اسم خاص (عَلَمٌ) غیرعربی است .

۴۵۱ - عَكَا

"نَصْرْتُ حَبِيبِي" یعنی دوستم را یاری کردم .
 "مَرَرْتُ بِحَبِيبِي" یعنی به دوستم مرور کردم
 "هَذَا حَبِيبِي" یعنی این است دوست من .
 در جملات فوق چون کلمه "حَبِيبٌ" به ضمیر _____ اضافه شده است ، در حالت رفع و نصب و جرّ ، حرکت حرف آخر اسم یعنی حرف باء کسره است و ضمیر _____ نیز همیشه ساکن میباشد .

۴۵۲ -

ی

ی

"جَاءَ مُصْطَفًی" (مصطفی آمد) ، "رَأَيْتُ مُصْطَفًی" (مصطفی را دیدم) "مَرَرْتُ بِمُصْطَفًی" (بر مصطفی مرور کردم) در جملات فوق کلمه "مُصْطَفًی" به الف _____ ختم می شود و الف قبول حرکت نمی کند. پس اسم مقصور همیشه حرف آخرش ساکن است و اعرابش محلی است .

۴۵۳ -

مقصور

هرگاه پس از اسمی که به ضمیر "ی" متصل شده اسمی با "ال" که همزه اش وصل است قرار بگیرد به ضمیر "ی" فتنحه میدهم .
 در عبارت زیر ، اعراب کلمه ای را که زیرش خط کشیده شده کامل کنید :
 "جَذَبُ مَحَبَّةٍ أَسْمَى الرَّحْمَنِ"

۴۵۴ -

اسمی

اسم منقوص رفع و جرّ ظاهر نمی‌شود و فقط در

حالت نصب فتحه می‌گیرد.

در عبارات زیر اعراب کلمات را که زیر آنها خط کشیده شده کامل کنید:

"يَا شَافِيَّ الْأُمْرَاضِ" (ای شفا دهندهٔ امراض)

"هُوَ الْبَاقِي" (اوست باقی)

"مَرَرْتُ بِالْقَاضِي" (بر قاضی مرور کردم)

شَافِيَّ

بَاقِي

قَاضِي

کدامیک از ترکیبات زیر صحیح است:

الف - ضَرَبَ + ي — ضَرَبِي

ب - ضَرَبَ + ي — ضَرَبَنِي

ج - يَذْكُرُ + ي — يَذْكُرُنِي

د - يَذْكُرُ + ي — يَذْكُرِي

ه - مَن + ي — مَنِي

و - مَن + ي — مَنِّي

ب ، ج ، و

تمرینات شمارهٔ ۴۵۷ تا آخر ضمیمه، دوره‌ای از مطالب مهمه‌ای است که در این نوارها آموخته‌اید.

- ۴۵۷	مُضَافٌ مُضَافٌ إِلَيْهِ عَبْدُ عَبْدُ ↓ ↓ بندۀ خداوند	ب
- ۴۵۸	مُضَافٌ مُضَافٌ إِلَيْهِ عَبْدُ عَبْدُ ↓ ↓ بندۀ خداوند مُضَافٌ در حالت عادی الف - مرفوع است ب - مجرور است ج - منصوب است	الف
- ۴۵۹	يَا عَبْدُ إِلَيْهِ ↓ ↓ ↓ ای بندۀ خداوند	ب
- ۴۶۰	وقتی دو اسم بهم حالت اضافه داشته باشند مُضَافٌ مرفوع است و مُضَافٌ إِلَيْهِ مجرور مگر اینکه یکی از حروف — بر سر مُضَافٌ در آید که آنوقت آنرا منصوب می کند	نداء

۴۶۱ - منصوب	اگر حرف ندا بر سر مضاف درآید آنرا — میکند
۴۶۲ -	اما اگر حرف ندا بر سر اسمی درآید که مضاف نیست یعنی باسم دیگری اضافه نشده است آنرا مرفوع می کند مثل $\begin{array}{c} \text{یا عبد} \\ \downarrow \\ \text{ای بنده} \end{array}$ در "یا عبد" کلمه "عبد"
الف	الف - مرفوع است ب - منصوب است ج - مجرور است
۴۶۳ -	"یا" یعنی "ای" از حروف ندا است اگر بخواهیم بگوئیم "ای احمد" میگوئیم "یا احمد"
یا احمد	(اعراب کامل روی تمام حروف بگذارید)
۴۶۴ -	کلمه ای را که بعد از حرف ندا میآید منادی میگویند در "یا الله" ، منادی کلمه — میباشد
یا الله	کلمه منادی که مضاف نباشد
۴۶۵ -	الف - منصوب است ب - مجرور است ج - مرفوع است
ج	کلمه منادی که مضاف نباشد از موارد
۴۶۶ -	الف - رفع اسم است ب - نصب اسم است ج - جر اسم است
الف	

بعضی موارد در الواح مبارکه هست که با گذاشتن اعراب معانی

متفاوتی از آن استنباط میگردد. دانستن اینکه چه معانی مورد نظر

مظهر امر بوده است ۶

مستلزم احاطه بسیار بر الواح مبارکه و آثار الهیه میباشد در تدوین

صرف و نحو عربی :

الف - هدف بیان معنی صحیح الواح مبارکه میباشد .

ب - هدف صرفاً بیان قواعد اعراب گذاری میباشد .

ب

در این دوره از دروس عربی

- ۴۶۸

الف - اعراب گذاری بر حسب صحیح ترین معنای الواح مبارکه انجام میگردد

ب - اعراب گذاری بر حسب يك معنای فرضی انجام میگردد که احتمالاً صحیح ترین معنی هست .

ب

هو السلطان^{۱۸۳۳} (او پادشاه است)

- ۴۶۹

جمله بالا جمله اسمیه^{۱۸۳۳} یا فعلیه ؟

اسمیه

در عربی ضمائر یعنی من ، تو ، او ، ما ، شما ، ایشان — هستند

۴۷۰ - اسم

جمله اسمیه از دو جزء تشکیل شده است : — و —

۴۷۱ - مبتدا و خبر

مبتدا و خبر هر دو اعراب — دارند

۴۷۲ - رفع

۴۷۳ - هو السلطان	بنابرین در جمله هو السلطان (او پادشاه است) هر دو کلمه — و — اعراب رفع دارند
۴۷۴ -	کلمه هو یعنی او ضمیر است ضمائر از جمله اسمهای الف - مُعَرَّب میباشند ب - مَبْنِی میباشند
۴۷۵ -	کلمه ای که مبنی است وقتی در محلی قرار گیرد که باید اعراب خاصی بگیرد ظاهراً اعرابش تغییر نمیکند بلکه محلاً آن اعراب را میگیرد . در هو السلطان کلمه "هو" چون مبتدا است محلاً — می باشد .
۴۷۶ - مرفوع	کلمه السلطان از کلمات مبنی نیست بنابراین چون خبر است ظاهراً — میشود
۴۷۷ - هو السلطان	جمله زیر را بطور کامل اعراب بگذارید . هو السلطان
۴۷۸ -	هو السلطان العليم الحكيم (او پادشاه دانا و حکیم است) باتوجه بتعریف اسم و فعل و حرف کلمه عليم (دانا) و حکیم (دانشمند) الف - فعل هستند ب - اسم هستند ج - حرف هستند

هُوَ السُّلْطَانُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

وقتی در جمله دو اسم هشت سرهم بیایند بایستی اول به بینیم این دو اسم

با هم چه نسبتی دارند بعد آنها را اعراب گذاری کنیم کلمات سلطان

(پادشاه) و علیم (دانشمند)

الف - مضاف و مضاف الیه هستند

ب - صفت و موصوف هستند

ب

۴۸۰ -

صفت همیشه از اعراب موصوف خود تبعیت میکند عبارت دیگر صفت از نظر

العلیم

اعراب تابع موصوف خود میباشد . اعراب عبارت زیر را کامل کنید . هو السلطان

هُوَ السُّلْطَانُ الْعَلِيمُ

۴۸۱ -

کلمه حکیم (دانشمند) نیز مانند کلمه علیم (دانا) صفت برای سلطان

است بنابراین اعراب آن تابع موصوف خود یعنی کلمه — میباشد

سُلْطَانُ

اعراب جمله زیر را کامل کنید هو السلطان العلیم الحکیم

۴۸۲ - هُوَ السُّلْطَانُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

۴۸۳ -

هَذِهِ وَرَقَةُ الْفِرْدَوْسِ (این کبوتر بهشت است)

اشاره

"هذه یعنی" این" اسمهای که بمعنی این و آن که اشاره بنزدیک یاد آور میکند اسم

نامیده میشود

۴۸۴ - مبنی	اسم های اشاره از اقسام اسمهای مُعَرَّب مِیَاشَنَد مُبنی
۴۸۵ -	اسم های اشاره که بمعنی این و اینها هستند اسم <u>اشاره</u> قریب یعنی اسم اشاره بنزدیک میباشد . اسم های اشاره که بمعنی آن و آنها هستند اسم اشاره به بعید یعنی اشاره به دور میباشد .
قریب	هَذِهِ (این) اسم اشاره به ق _____ است
۴۸۶ - ب	بامراجعه بجدول (۲ - ۴) می بینیم که کلمه هَذِهِ الف - مذکر است ب - مؤنث است
۴۸۷ - الف	بامراجعه به جدول شماره ۲ - ۴ می بینیم که هَذِهِ الف - مفرد است ب - مثنی است ج - جمع است
۴۸۸ - اسمیه	هَذِهِ وَرَقَةُ الْفِرْدَوْسِ (این کبوتر بهشت است) این جمله جمله _____ است
۴۸۹ - هَذِهِ مرفوع	ابتداء را این جمله کلمه _____ میباشد که چون مبنی است محلاً _____ است

کلمه "بهشت" چگونه کبوتر را توصیف نمی‌کند بلکه بیان می‌کند که کبوتر متعلق

- ۴۹۰

به کجا است این دو اسم نسبت بهم

الف - صفت و موصوف میباشند
ب - مضاف و مضاف الیه میباشند

ب

کلمه — مضاف و کلمه — مضاف الیه می باشد .

۴۹۱ - وَرَقَةُ الْفَرْدَوْسِ

مضاف الیه همیشه — است

۴۹۲ - مجرور

اعراب عبارت زیر را کامل کنید

۴۹۳ - وَرَقَةُ الْفَرْدَوْسِ

ورقه الفردوس

يَغْنِي عَلَى أَفْنَانِ سِدْرَةِ الْبَقَاءِ (میخواند برشاخه های درخت بقاء)

- ۴۹۴

"علی" یعنی "برروی" با توجه بتعاریف اسم ، فعل و حرف

الف - علی اسم است

ب - فعل است

ج - حرف است

ج

"علی" چون — است مبنی است

۴۹۵ - حرف

بامراجعه بجدول (۱۳- ۶) "علی" از حروف — می باشد که دسته ای از حروف عامل هستند

۴۹۶ - جارّه

۴۹۷ -	تَغْنِي عَلَى أَفْنَانٍ	اعراب عبارت زیر را کامل کنید تغنی علی افنان
۴۹۸ -	أَفْنَانِ سِدْرَةٍ	افنان سدره (شاخه های درخت) این دو اسم نسبت بهم الف - مضاف و مضاف الیه هستند ب - صفت و موصوف هستند
۴۹۹ -	مجرور	از نظر اعراب مضاف الیه همیشه — میباشد.
۵۰۰ -	تَغْنِي عَلَى أَفْنَانِ سِدْرَةٍ	اعراب عبارت زیر را کامل کنید تغنی علی افنان سدره
۵۰۱ -	سِدْرَةُ الْبَقَاءِ	سدره البقاء (درخت همیشگی) یعنی درختی که متعلق به عالم بقاست این دو اسم نسبت بهم : الف - صفت و موصوف هستند ب - مضاف و مضاف الیه هستند
۵۰۲ -	تَغْنِي عَلَى أَفْنَانِ سِدْرَةِ الْبَقَاءِ	اعراب این جمله را کامل کنید تغنی علی افنان سدره البقاء
۵۰۳ -	بِالْحَانِ	"ب" از حروف — است که دسته از حروف عامل میباشد جّاره

۵۰۴ - بِالْحَنِ	عبارت زیر را اعراب بگذارید بالحان
۵۰۵ - ب	بِالْحَنِ قُدْسٍ (به لحنهای پاکی) دو کلمه اَلْحَنِ (آوازه‌ها) و قُدْسٍ (پاکی) نسبت بهم : الف - صفت و موصوف می باشند ب - مُضَاف و مُضَافُ الیه می باشند
۵۰۶ - الف	بِالْحَنِ مَقْدَسٍ (به لحنهای پاک) دو کلمه اَلْحَنِ (آوازه‌ها) و مَقْدَسٍ (پاک) الف - صفت و موصوف میباشند ب - مُضَاف و مُضَافُ الیه میباشند
۵۰۷ - جَرّ	اَلْحَنِ قُدْسٍ یعنی آوازهائی که متعلّق به عالم قدس است . اَلْحَنِ و قُدْسٍ مُضَاف و مُضَافُ الیه است بنابراین کلمه قُدْسٍ که مُضَافُ الیه است اعراب — دارد
۵۰۸ - الف	هر اسمی که مُضَاف باشد معرفه میشود . کلمه اَلْحَنِ الف - معرفه است ب - نکره است
۵۰۹ - ب	تنوین علامت نکره است اسمی که معرفه باشد الف - میتواند تنوین باشد ب - نمیتواند تنوین بگیرد

عبارت زیر را اعراب بگذارید بالحان قدس	۵۱۰ - بَالْحَانِ قُدُسٍ
در عبارت بَالْحَانِ قُدُسٍ کلمه اَلْحَانِ تنوین نگرفته زیرا مضاف است و لذا — است و کلمه قُدُسٍ تنوین گرفته زیرا — است	۵۱۱ - معرفه ، نکره
قُدُسٍ مَلِيحٍ ، مَلِيحٍ یعنی نمکین . دو کلمه قُدُسٍ و مَلِيحٍ نسبت بهم : الف - مضاف و مضاف الیه هستند ب - صفت و موصوف هستند	۵۱۲ - ب
صفت هم از نظر اعراب و هم از نظر معرفه و نکره بودن از موصوف خـــود پس روی می کند جمله زیر را اعراب بگذارید : بالحان قدس ملیح	۵۱۳ - بَالْحَانِ قُدُسٍ مَلِيحٍ

اگر برای اسمی چندین صفت بیاید همه این

صفتها چه از نظر اعراب و چه از نظر معرفه

و نکره بودن (تنوین) از موصوف خود

پیروی می کنند .

اعراب عبارت زهرا کامل کنید :

و البهاء عليك وعلى كل منقطع متوجه منجذب

مشتعل مبلغ ثابت راسخ مستقیم فی دین الله

و البهاء عليك وعلى كل منقطع متوجه منجذب

مشتعل مبلغ ثابت راسخ مستقیم فی دین الله

اعراب جمله زیر را باز کرده و کامل کنید

هذا لوح البقاء

هذا لوح البقاء

کلمه	توصیف در جمله	اعراب
هذا	مبتدا	
لوح		
بقاء		

کلمه	توصیف در جمله	اعراب
هذا	مبتدا	محللاً مرفوعاً
لوح	خبر	مرفوع
بقاء	مضاف الیه	مجرور

بِهَذَا النَّبَاءِ الَّذِي (باین خبر که)

۵۱۶ -

"هَذَا" یعنی "این" اسم — بقریب است و مبنی است

اشاره

"ب" از حروف — است لذا اسم بعد از خود را مجرور می کند

۵۱۷ - جاره

"هَذَا" چون مبنی است — مجرور میشود

۵۱۸ - محلاً

هر اسمی که بعد از اسم اشاره بیاید اعرابش تابع اعراب اسم اشاره میشود

۵۱۹ -

"هَذَا" بخاطر حرف جر "ب" محلاً مجرور است . لذا کلمه "نَبَأٌ" که بعد از

"هَذَا" آمده نیز اعراب — میگیرد

جر

عبارت زیر را اعراب بگذارید

بِهَذَا النَّبَأِ

۵۲۰
بِهَذَا النَّبَأِ

یکی از مواردیکه اعراب اسم تابع اسم دیگری میشود وقتی بود که بین دو اسم

۵۲۱ -

یکی از حروف عطف مثل حرف "و" بیاید . مورد دوم وقتی است که اسمی

بعد از اسم اشاره بیاید که در آن صورت اعراب آن — اسم اشاره میشود .

تابع

"الَّذِي" یعنی "که" یا "کسیکه". کلماتی که در عربی بمعنای نظیر "که"،

- ۵۲۲

"کسیکه"، "آنکه"، یا "آنچه" می باشند اسم — نامیده میشوند

موصول

"الَّذِي" یعنی "کسیکه" یا "که" مختص اسم مفرد مذکر است لذا اسم موصول مختص

- ۵۲۳

می نامند . بجدول (۳ - ۴) نگاه کنید

کلمه "الَّذِي" صیغه مفرد مذکر است کلمه "الَّذَانِ" و "الَّذَيْنِ" صیغه

- ۵۲۴

مثنی مذکر است . کلمه "الَّذَيْنِ" صیغه — — میباشد

جمع ، مذکر

در این جدول کلمه مشخص مختص هریک از ۶ صیغه وجود دارد . در

- ۵۲۵

مقابل اسم موصول مختص اسم موصول مُشْتَرَك وجود دارد که در آن يك کلمه

مشترکا برای تمام صیغه ها یکبار می رود مثل : كُلُّ مَنْ سَكَنَ

(هرکسیکه قرارگرفت) ، "مَنْ" (کسیکه و آنکه) و "مَا" (آنچه) اسم

مشترک

موصول — میباشد

"الَّذِي" اسم موصول — است چون مختص صیغه مفرد مذکر است

- ۵۲۶ مختص

اسمهای موصول از اقسام اسمهای مبنی می باشند عبارت زیر اعراب بگذارید : بِهَذَا النَّبَاءِ الَّذِي	۵۲۷ -
بِهَذَا النَّبَاءِ الَّذِي فَصَّلَ مِنْ نَبَأِ اللَّهِ (باین خبر که جدا شد از خبر خداوند) در جمله بالا فاعل ذکر نشده چون فاعل مجهول است فعل فَصَّلَ را مجهول فعل — مینامند	۵۲۸ -
فَصَّلَ یعنی جدا شد . الف - فعل ماضی است ب - فعل مضارع است ج - فعل امر است	۵۲۹ - الف
اعراب عبارت زیر را که باز کر دلیل کامل کنید (برای اعراب هریک از دو کلمه دلیل بیاورید) اسم الله (نام خداوند)	۵۳۰ - اِسْمُ اللَّهِ اِسْمُ: مضاف ، مرفوع اللَّهُ: مضافٌ الیه مجرور
اعراب عبارت زیر را کامل کنید (برای اعراب هریک از سه کلمه که بدون اعراب است دلیل بیاورید) بسم الله (در عباراتی مثل بسم الله همزه کلمه اِسْم حذف میشود)	۵۳۱ - بِسْمِ اللَّهِ بِ: حرف جرّ (مبنی) جرّ اِسْمُ: مجرور ، بخاطر حرف اللَّهُ: مضافٌ الیه ، مجرور

اعزّ : گرامی تر (بن)

امنع : بلند پایه تر (بن)

اقدس : مقدّس تر (بن)

اعراب عبارت زهر را کامل کنید و علت اعراب هر کلمه را بگوئید

بسم الله الاعز الا منع الا قدس

- ۵۳۲

بِسْمِ اللَّهِ الْأَعَزِّ الْأَمْنَعِ
الْأَقْدَسِ

پ - حرف جارّه، منی

إِسْم - مجرور بحرف جرّ

اللّٰه - مضافّ الیه، مجرور

أَعَزّ - صفت الله، مجرور

أَمْنَع - صفت الله، مجرور

أَقْدَس - صفت الله، مجرور

- ۵۳۳

ظاهر شد

ظَهَرَ الْمَوْعُودُ (موعود ظاهر شد) در عبارت بالا فعل یعنی عملی که

انجام گرفته چه میباشد (بفارسی)

- ۵۳۴

در عبارت فوق فاعل یعنی کسی که عمل ظاهر شدن بوسیله او انجام

گرفته چه کلمه ای میباشد .

موعود

- ۵۳۵

ظَهَرَ فقط از سه حرف تشکیل شده

الف - ظَهَرَ حرف زائد دارد

ب - ظَهَرَ حرف زائد ندارد

ب

- ۵۳۶

برای پیدا کردن اعراب صحیح فعل ظَهَرُ می توانیم به کتاب لغت

مراجعه کنیم در کتاب لغت ظَهَرُ بمعنی ظاهر شد با این اعراب

نوشته شده است ظَهَرُ

- ۵۳۷

در جمله "مَعُود ظاهر شد" فاعل با انجام دهنده کار کلمه "مَعُود" است

در عربی همیشه فاعل

الف - مرفوع است

ب - منصوب است

ج - مجرور است

الف

- ۵۳۸

اعراب عبارت زیر را کامل کنید

ظَهَرَ المَعُودُ

ظَهَرَ المَعُودُ
مَرَّ

- ۵۳۹

در عربی همیشه فاعل بعد از فعل میآید مثل :

ظَهَرَ المَعُودُ - مَعُود ظاهر شد

اگر بگوئیم المَعُود ظَهَرَ - مَعُود ظاهر شد، این جمله، جمله "الف

الف - فعلیه خواهد شد

ب - اسمیه خواهد شد

ب

الموعود، ظهر	و خبر کلمه — میباشد	۵۴۰ -
أَشْرَقَتْ شَمْسٌ أَصْطَبَارِكُ : اشراق کرد خورشید صبر تو	أَشْرَقَتْ فعل :	۵۴۱ -
الف - ماضی است ب - مضارع است ج - امر است	الف	
بامراجعه جدول ۱ - ۴، جدول صرف افعال ماضی، اشراق	صیغه — ، مُغایِب میباشد	۵۴۲ -
أَشْرَقَتْ شَمْسٌ أَصْطَبَارِكُ : اشراق کرد خورشید صبر تو	شَمْسٌ	۵۴۳ -
د عبارت فوق فاعل کلمه — میباشد	شَمْسٌ أَصْطَبَارِكُ : خورشید صبر	۵۴۴ -
دو کلمه فوق نسبت بهم : الف - مُضَاف و مُضَافٌ إِلَیْهِه میباشدند ب - صفت و موصوف میباشدند	الف	

- ۵۴۵

اصطبارك : صبر تو

در کلمه فوق نسبت به هم :

الف - مُضَاف و مُضَافٌ اِلَيْهِ میباشند

ب - صفت و موصوف میباشند

الف

- ۵۴۶ مبنی

ك " یعنی "تو" ضمیر است و — می باشد لذا محلاً اعراب میگیرد

- ۵۴۷

اعراب عبارت زهر را کامل کنید و ملت اعراب هر کلمه را بطور جد آگانه

بنویسید
 اشرق شمس اصطبارك : اشراق کرد خورشید تو
 اشرق شمس اصطبارك

شمس : خورشید

شَمَسٌ : فاعل ، مرفوع

اصطبار : صبر

اصطبار : مُضَافٌ اِلَيْهِ ، مجرور

ك : تو

ك : مُضَافٌ اِلَيْهِ (محلاً مجرور)

- ۵۴۸

اعراب عبارت زهر را کامل کنید (باز کر ملت برای هر کلمه)

بك : بتو

بك

پ - حرف جر مبنی

ك - ضمیر (محلاً مجرور)

اعراب جمله زیر را باز کر علت کامل کنید	۵۴۹ - بِكَ اَشْرَقَتْ شَمْسٌ اَصْطَبَارُكَ
بِكَ اَشْرَقَتْ شَمْسٌ اَصْطَبَارُكَ	ب - حرف جرّاء مبنی
ب -	كَ - ضمیره محلاً مجرور
ك -	شَمْسٌ - فاعل ، مرفوع
شَمْسٌ	اَصْطَبَارُ - مُضافٌ الیه مجرور
اصطبار -	كَ - مُضافٌ الیه (محلاً مجرور)
ك	
بِكَ اَشْرَقَتْ شَمْسٌ اَصْطَبَارُكَ - در جمله بالا	۵۵۰ -
الف - فاعل بعد از فعل آمده	الف
ب - فاعل قبل از فعل آمده	
وَسَّوْا عَلَیْكُمْ الْقَتْلَ (به تحقیق حرام شد بر شما قتل)	۵۵۱ -
در جمله بالا فعل کلمه — می باشد .	حَرِمَ
کلمه حَرِمَ (حرام شد) فعل :	۵۵۲ -
الف - ماضی است	
ب - مضارع است	
ج - امر است	الف

- ۵۵۳

دارد
"حَرَمٌ" حرف زائد : ندارد

ندارد

- ۵۵۴

مذکر - مُفَايَب

حَرَمٌ صیغه مفرد ، — است

- ۵۵۵

حَرَمٌ عَلَيْكُمْ الْقَتْلُ (به تحقیق حرام شد بر شما قتل)

در جمله بالا فاعل یعنی کسیکه قتل را حرام کرد

الف - ذکر شده

ب - ذکر نشده

ب

- ۵۵۶

هرگاه در جمله فعلیه فاعل ذکر نشود مفعول جانشین فاعل میگردد

نائب

اعراب فاعل را میگیرد در اینصورت مفعول را — فاعل میگویند

- ۵۵۷

حَرَمٌ عَلَيْكُمْ الْقَتْلُ : به تحقیق حرام شد بر شما قتل

نائب فاعل

در جمله فوق چیزیکه حرام شده است قتل است که جانشین فاعل

میشود و آنرا — میگویند .

۵۵۸ -	اعراب جمله زهر را کامل کنید	حَرَمٌ عَلَیْكُمْ الْقَتْلُ و س / ا و ص / ا و س / ا و
۵۵۹ -	وقتی فاعل يك فعل در جمله مجهول باشد فعل را فعل — میگویند	مجهول
۵۶۰ -	حَرَمٌ : حرام شد حَرَمٌ : حرام کرد از دو فعل بهالا	حَرَمٌ ، حَرَمٌ
۵۶۱ -	علا مت فعل مجهول حَرَمٌ در فارسی کلمه — میباشد	شَد
۵۶۲ -	با د ر نظر گرفتن تعریف اسم و فعل و حرف، کلمه قَدْ (بتحقیق که)	
۵۶۳ -	الف - اسم می باشد ب - فعل می باشد ج - حرف می باشد	ج
	تمام حروف مَهْنِی میباشند مَعْرَب	مَهْنِی

- ۵۶۴

قَدْ حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْقَتْلَ وَالزِّنَا ثُمَّ الْغَيْبَةَ وَالْإِفْتِرَاءَ

به تحقیق حرام شد بر شما قتل و زنا سپس غیبت و افتراء

حرف واو به معنی "و" در فارسی از حروف — میباشد

عطف

- ۵۶۵

هرگاه بین دو اسم یکی از حروف عطف بیاید اعراب اسم دوم

— اعراب اسم اول میشود

تابع

- ۵۶۶

اعراب جمله زیر را کامل کنید

قَدْ حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْقَتْلَ وَالزِّنَا ثُمَّ الْغَيْبَةَ وَالْإِفْتِرَاءَ

قَدْ حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْقَتْلَ وَالزِّنَا

ثُمَّ الْغَيْبَةَ وَالْإِفْتِرَاءَ

- ۵۶۷

عَلَيْكُمْ از دو کلمه عَلَي (بر) و كُمْ (شما) تشکیل شده است کلمه

حرف و کلمه كُمْ — میباشد .

اسم

- ۵۶۸

در علیکم کلمه کم (شما) که ضمیر است

الف - به اسم متصل شده

ب - به فعل متصل شده

ج - به حرف متصل شده

ج

- ۵۶۹

کتابکم یعنی کتاب شما در عبارت فوق کلمه کم که ضمیر است

الف - به اسم متصل شده

ب - به فعل متصل شده

ج - به حرف متصل شده

الف

- ۵۷۰

نصرکم : یاری کرد شمارا

در عبارت فوق کلمه کم به ——— متصل شده است

فعل

- ۵۷۱

ضمیر هائی را که به ——— و ——— و ——— میتوانند متصل شوند

ضمیر های متصل به هر سه قسم کلمه مینامند .

اسم - فعل - حرف

- ۵۷۲

در جدول ۴ - ۴ ضمائر متصل بهر سه قسم کلمه ر ج شده اند

تعداد این ضمائر ————— میباشد

۱۴

از ۱۴ صیغه متصل بهر سه قسم کلمه تعداد — ضمیر آن

- ۵۷۳

صیغه مُغایِب و تعداد — ضمیر آن صیغه مُخاطَب هستند
(بجز دو صیغه متکلم)

۶ - ۶

چون ضمائر همیشه ————— میباشند اعراب کُم همیشه ثابت می ماند

- ۵۷۴

مبنی

- ۵۷۵

علی از حروف جاره است ، در عبارت ^{۱۹۱۱}علیکم ^{۱۹}ضمیر کم —————

مجروری باشد .

مَحَلَّ

۵۷۶ - فضل الله (بخشش خداوند) دو کلمه فوق نسبت بهم حالت : الف - صفت و موصوف دارند ب - مضاف و مضاف الیه دارند	ب
۵۷۷ - اعراب عبارت زیر را کامل کنید : فضل الله	۵۷۷ - فضل الله
۵۷۸ - کلمه فضل چون مضاف است اعراب — دارد و کلمه الله چون مضاف الیه است اعراب — دارد	۵۷۸ - رفع ، جر
۵۷۹ - بعضی کلمات هستند که هر اسمی که بعد از آنها بیاید مضاف الیه و لذا مجرور میشود مانند کلمه غیر یعنی بجز اعراب عبارت زیر را کامل کنید غیر الله (روی تمام حروف بدون اعراب ، اعراب لازم را بگذارید)	۵۷۹ - غیر الله
۵۸۰ - چون هر اسمی بعد از این اسمها بیاید مضاف الیه محسوب میشود این اسماء را دایم الاضافه مینامند با مراجعه بجدول (۱۵-۶) اسماء دایم الاضافه اعراب عبارت زیر را کامل کنید ما سوی الله	۵۸۰ - ما سوی الله

"ما" یعنی آنچه اسم موصول است کلمه "ما" برای مفرد یا مثنی یا جمع و برای

= ۵۸۱

مذکر و مؤنث مشترکاً بکار می‌رود .

الف - "ما" موصول مختص است

ب - "ما" موصول مشترك است

ب

بامراجعه بجدول (۱۵ - ۶) (اسماء دَائِمُ الْإِضَافَةِ) عبارات

= ۵۸۲

زیرا کامل کنید .

۱ - مَعَاذَ اللَّهِ

۱ - مَعَاذَ اللَّهِ

۲ - سُبْحَانَ اللَّهِ

۲ - سُبْحَانَ اللَّهِ

۳ - دُونَ الْآخِرِ

۳ - دُونَ الْآخِرِ

۴ - فَوْقَ كُلِّ

۴ - فَوْقَ كُلِّ

۵ - مَعَ اللَّهِ

۵ - مَعَ اللَّهِ

اعراب عبارت زیر را کامل کنید و علت اعراب هر کلمه را بنویسید

= ۵۸۳

کل الخیر (هر خير)

کل الخیر

اعراب	موقعیت کلمه	کلمه و حرف
—	—	کل
—	—	ال
—	—	خير

موقعیت کلمه اعراب		
مرفوع	مضاف	کل
مبنی (همزه وصل)	حرف	ال
مجرور	مضاف الیه	خير
	بخاطر کل	

اعراب عبارت زیر را کامل کنید	۵۸۴ =
اصل كل العلوم	اصل كل العلوم
کلمه " زیر را بطور کامل اعراب بگذارید :	۵۸۵ =
موسی	موسی
در کلمه "موسی" روی حرف "ی" يك الف کوتاه میگذارند که آنرا الف مقصوره (کوتاه) مینامند اسمهایی که باین ترتیب یعنی باالف مقصوره روی "ی" ختم میشوند مبنی هستند یعنی حرکت حرف ی تغییر نمی کند و هر اعرابی را بگیرند اعراب — خواهد بود .	۵۸۶ =
"ضَرَبَ" یعنی "زد" جمله " زیر را اعراب گذاری کنید :	۵۸۷ =
ضرب علی حسنا (علی حسن رازد)	ضرب علی حسنا
کلمه " علی چون — است اعراب — میگیرد	۵۸۸ = فاعل ، رفع
عبارت زیر را اعراب گذاری کنید :	
ضرب موسی حسنا	ضرب موسی حسنا

- ۵۸۹

کلمه موسی چون با الف — ختم میشود مبنی است و لذا — مرفوع شده .

است .

مقصوره ، محلاً

- ۵۹۰

اعراب عبارت زیر را کامل کنید :

رایت حسنا

رایت حسنا

- ۵۹۱

حسن چون — است اعراب — گرفته .

مفعول ، نصب

- ۵۹۲

اعراب عبارت زیر را کامل کنید :

رایت موسی

رایت موسی

- ۵۹۳

اعراب عبارت زیر را کامل کنید :

مررت برجل (هر مردی گذشتم)

مررت برجل

- ۵۹۴

کلمه رَجُل اعراب — گرفته زیرا بعد از حرف — که از حروف —

است آمده .

جر ، ب ، جاره

در مررت برجل چون برسو کلمه رَجُل "ال" نیامده و کلمه رَجُل مضاف هم

- ۵۹۵

نیست و هیچ عامل دیگری نیز این کلمه را معرفه نکرده کلمه رَجُل —

است و لذا — گرفته

نکره ، تنوین

اعراب عبارت زیر را کامل کنید :

- ۵۹۶

مررت بموسی

مررت بموسی

کلمه زیر را بطور کامل اعراب گذاری کنید : قاضی

- ۵۹۷

قاضی

در آخر کلمه یك الف كوچك در زیر حرف "ی" قرار میگیرد مانند قاضی

- ۵۹۸

راوی ، آیدای ، منادی اسمهای که باین ترتیب ختم میشوند

فقط اعراب نصب را ظاهراً میگیرند و اعراب جر یا رفع را — میگیرند

محلّا

اعراب جملات زیر را کامل کنید :

- ۵۹۹

(قاضی آمد)

جاء القاضي

(قاضی را دیدم)

رايت القاضي

(برقاضی گذشتم)

مررت بالقاضي

جاء القاضي

رايت القاضي

مررت بالقاضي

۶۰۰ -	صنعتك بايادى القوة	اعراب عبارت زير را کامل کنید :
۶۰۱ -	ب	در جمله بالا الف - حرف ی تلفظ ميشود ب - حرف ی تلفظ نميشود
۶۰۲	هوالباقى	اعراب عبارت زير را کامل کنید هوالباقى
۶۰۳	اسميه	جمله فوق جمله اسميه فعليه است
۶۰۴ -	محلّا	کلمات هو و باقى که مبتدا و خبرند هر دو — مرفوعند .
۶۰۵ -	مبنى	هو ظاهراً مرفوع نميشود زيرا ضمير است و لذا — است
۶۰۶ -	هو الحى	عبارت زير را بطور کامل اعراب بگذاريد : هو الحى (او زنده است)

- ۶۰۷

اعراب عبارت زیر را کامل کنید . روی موصوف حرکت لازم را بگذارید

هوَالْحَيُّ الْبَاقِي الْقَيُّومُ

هوَالْحَيُّ الْبَاقِي الْقَيُّومُ

- ۶۰۸

در جمله بالا سه کلمه ^۱حَيٌّ و ^۲بَاقِي و ^۳قَيُّوم هر سه — از برای

صفت

کلمه ^۴هُوَ یعنی خداوند هستند

- ۶۰۹

کُتَابِی یعنی کتاب من از دو کلمه ^۱کِتَاب و ^۲— (من) تشکیل

ی

شده است .

- ۶۱۰

ی از کلمات متصل بهر سه قسم اسم ، فعل و حرف است در اینجا

اسم

ی به — اضافه شده است .

- ۶۱۱

اعراب عبارت زیر را کامل کنید و در جدول زیر موقعیت هر کلمه

در جمله (ابتدا و) و اعراب آنرا بنویسید

هوَالْحَيُّ الْبَاقِي الْقَيُّومُ

هوَالْحَيُّ الْبَاقِي الْقَيُّومُ

(قیوم : پاینده)

کلمه	موقعیت در جمله	اعراب
هو	—	—
ال	حرف تعریف	مبنی، همزه
حی	—	—
باقی	—	—
قیوم	—	—

- ۶۱۲

اعراب عبارت زیر را کامل کنید و موقعیت هر کلمه در جمله (مبتدا، صفت، ...) و علت اعراب آنرا در جدول زیر بنویسید :

هو العلی العالی الاعلی

کلمه	موقعیت در جمله	اعراب
هو	—	—
ال	حرف	مبنی، همزه
علی	—	—
عالی	—	—
اعلی	—	—

هو العلی العالی الاعلی

کلمه	موقعیت در جمله	اعراب
هو	مبتدا	محلّاً مرفوع
ال	حرف	مبنی، همزه وصل
علی	خبر	مرفوع
عالی	صفت	محلّاً مرفوع
اعلی	صفت	محلّاً مرفوع

۶۱۳ - در کتابی (کتاب من) دو کلمه "کتاب" و "ی" نسبت بهم حالت و — دارند	مضاف و مضاف الیه
۶۱۴ - در عربی همیشه مضاف اعراب — و مضاف الیه اعراب — میگیرد	۶۱۴ - رفع ، جرّ
۶۱۵ - در کتابی اعراب رفع و جرّ ظاهر شده است نشده	۶۱۵ - نشده
۶۱۶ - هرگاه به آخر اسمی ضمیری "بمعنی" اضافه شود اعراب رفع و نصب و جرّ ظاهر نمیشود . اعراب جمله زیر را کامل کنید :	۶۱۶ -
نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِي (به کتابم نگاه کردم)	نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِي
إِلَى حرف جرّ است در جمله بالا کلمه کتاب محلاً — است زیرا پس از حرف — آمده	مجرور ، إِلَى
۶۱۷ - نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِي در این جمله ضمیر "ی" محلاً "مجرور" است زیرا — میا	۶۱۷ - مضاف الیه
۶۱۸ - بَعْتُ كِتَابِي (کتابم را خریدم)	۶۱۸ -
جمله بالا جملۀ فعلیه است فعلیه اسمیه	فعلیه

۶۱۹ -	کتاب ، نصب	در جمله بالا مفعول کلمه — می باشد و بایستی اعراب — بگیرد
۶۲۰ -		اعراب این جمله را کامل کنید :
	بَعْتُ كِتَابِي	بعت کتابی
۶۲۱ -		بَعْتُ : خریدم
	الف -	الف - ماضی است
		ب - مضارع است
		ج - امر است
۶۲۲ -		وقتی اسمی به ضمیر "بمعنی من اضافه میشود اگر بعد از آن "أَلْ"
		بیاید ضمیر "ی" مفتوح میشود .
	أَسْمَى الرَّحْمَنِ	اعراب عبارت زیر را کامل کنید :
		اسمى الرحمن (اسم بخشنده من)
۶۲۳ -		اعراب عبارت زیر را کامل کنید
	مُبَشِّرِ الَّذِي	مبشّر الذی (مبشّر من که)
۶۲۴ -		اعراب عبارت زیر را کامل کنید
	أَيَادِي الرِّجَاءِ	ایادی الرجاء (دستهای امید)

• مواضع رفع اسم •

- ۱ - هرگاه فاعل باشد مانند : جَاءَ عَلِيٌّ
- ۲ - هرگاه نائب فاعل باشد مانند : أَكَلَ الطَّعَامُ
- ۳ - ۴ - هرگاه مبتدا و خبر باشد مانند : فَلَسَّ عَالِمٌ
- ۵ - هرگاه اسم افعال ناقصه باشد مانند : كَانَ عَلِيٌّ عَالِمًا
- ۶ - هرگاه خبر حروف مشبّهة بِأَلْفَعْلٍ باشد مانند : إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ
- ۷ - هرگاه اسم حروف مشبّهة بِهَ لَيْسَ باشد مانند : مَا عَلَيَّ عَالِمًا
- ۸ - هرگاه تابع اسم مرفوع دیگری باشد مانند : جَاءَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ
- ۹ - هرگاه خبر لاه نفی جنس باشد مانند : لَا رَجُلٌ حَاضِرٌ
- ۱۰ - هرگاه منادای غیر مضاف باشد مانند : يَا أَحْمَدُ

اعداد اصل

مفرد

مركب

عقود

مطوف

١	واحد (٥)	١١	احد عشر	٢٠	عشرون ، عشرين	٢١	واحد وعشرون	٩١	واحد وتسعون
٢	اثنان ، اثني	١٢	اثنا عشر	٣٠	ثلاثون ، ثلاثين	٢٢	اثنان وعشرون	٩٢	اثنان وتسعون
٣	ثلاث ، ثلاثة	١٣	ثلاثة عشر	٤٠	اربعون ، أربعين	٢٣	ثلاثة وعشرون	٩٣	ثلاثة وتسعون
٤	أربع ، أربعة	١٤	أربعة عشر	٥٠	خسون ، خمسين	٢٤	أربعة وعشرون	٩٤	أربعة وتسعون
٥	خمس ، خمسة	١٥	خمس عشر	٦٠	ستون ، ستين	٢٥	خمس وعشرون	٩٥	خمس وتسعون
٦	ست ، ستة	١٦	سته عشر	٧٠	سبعون ، سبعين	٢٦	سته وعشرون	٩٦	سته وتسعون
٧	سبع ، سبعة	١٧	سبعة عشر	٨٠	ثمانون ، ثمانين	٢٧	سبعة وعشرون	٩٧	سبعة وتسعون
٨	ثاني ، ثمانية	١٨	ثمانية عشر	٩٠	تسعون ، تسعين	٢٨	ثمانية وعشرون	٩٨	ثمانية وتسعون
٩	تسع ، تسعة	١٩	تسعة عشر			٢٩	تسعة وعشرون	٩٩	تسعة وتسعون
١٠	عشر ، عشرة					٠			
١٠٠	مئة					٠			
١٠٠٠	الف					٣١			
						٣٢			

• مواضع نصب اسم •

- ۱ - هرگاه مفعول باشد مانند : ضَرَبَ عَلَيَّ حُسْنًا
- ۲ - هرگاه مفعول مطلق باشد مانند : نَصْرَتُهُ نَصْرًا
- ۳ - هرگاه خبر افعال ناقصه باشد مانند : كَانَ عَلَيَّ عَالِمًا
- ۴ - هرگاه خبر حروف مشبّهه به لَيْسَ باشد مانند : مَا عَلَيَّ عَالِمًا
- ۵ - هرگاه اسم حروف مشبّهه بِالْفِعْلِ باشد مانند : إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ
- ۶ - هرگاه اسم لا نفی جنس باشد مانند : لَا رَجُلٌ حَاضِرٌ
- ۷ - هرگاه ظرف باشد مانند : سَافَرْتُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ
- ۸ - هرگاه منادی مضاف باشد مانند : يَا عَبْدَ اللَّهِ
- ۹ - هرگاه حال باشد مانند : رَأَيْتُ زَيْدًا رَاكِبًا
- ۱۰ - هرگاه تمیز باشد مانند : اشْتَرَيْتُ عَشْرِينَ كِتَابًا
- ۱۱ - هرگاه تابع اسم منصوبی باشد مانند : ضَرَبَ عَلَيَّ حُسْنًا وَاحْمَدًا
- ۱۲ - هرگاه مفعول له باشد مانند : قُمْتُ اخْتِرَامًا لِلْمُعَلِّمِ

جدول (۴ - ۶)

مواضع جرّ اسم

- ۱ - هرگاه مجرور به حرف جرّ باشد
زَهَبَ عَلَيَّ إِلَى الْمَدْرَسَةِ
- ۲ - هرگاه مُضَافٌ اليه باشد
هَذَا أَمْرٌ لِلَّهِ
- ۳ - هرگاه تابع اسم مجروری باشد
رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ

علائم رفع فعل مضارع

علامت رفع	فعل مضارع
ضمه	يَذْهَبُ
نِ	يَذْهَبَانِ
نِ	يَذْهَبُونَ
ضمه	تَذْهَبُ
نِ	تَذْهَبَانِ
-	يَذْهَبِينَ
ضمه	تَذْهَبُو
نِ	تَذْهَبَانِ
نِ	تَذْهَبُونَ
نِ	تَذْهَبِينَ
نِ	تَذْهَبَانِ
-	تَذْهَبِينَ
ضمه	أَذْهَبُ
ضمه	نَذْهَبُ

" ساختن امرغایب "

برای ساختن امرغایب حرف (لِ) را بر سر مضارع میافزایند و آخر فعل را ساکن میکنند . مانند :

لِيَذْهَبْ عَلَيَّ (علی باید برود) .

ثلاثی مجرد		ثلاثی مزید	
مفرد	لِيَذْهَبْ	لِيَتَعَلَّمْ	لِيَصْدُقْ
	لِيَذْهَبَا	لِيَتَعَلَّمَا	لِيَصْدُقَا
	لِيَذْهَبُوا	لِيَتَعَلَّمُوا	لِيَصْدُقُوا
مؤنث	لَتَذْهَبْ	لَتَتَعَلَّمْ	لَتَصْدُقْ
	لَتَذْهَبَا	لَتَتَعَلَّمَا	لَتَصْدُقَا
	لَتَذْهَبْنَ	لَتَتَعَلَّمْنَ	لَتَصْدُقْنَ
مذكر	مفرد	مفرد	مفرد
	مثنی	مثنی	مثنی
	جمع	جمع	جمع
مخاطب	مفرد	مفرد	مفرد
	مثنی	مثنی	مثنی
	جمع	جمع	جمع
مؤنث	مفرد	مفرد	مفرد
	مثنی	مثنی	مثنی
	جمع	جمع	جمع
متكلم	وَحْدَهُ	لَا تَعْلَمْ	لَا يَصْدُقْ
	مَعَ الْغَيْرِ	لَتَتَعْلَمْ	لَنَصْدُقْ

جدول (۶-۷)

” موارد قطع و وصل همزه ”

(همزه افعال و مصادر آنها)

- ۱- در افعال ثلاثی مجرد (ماضی و مصدر) همزه قطع است.
- ۲- در افعال ثلاثی مجرد (امر) همزه وصل است.
- ۳- در باب افعال (ماضی - مصدر - امر) همزه قطع است.
- ۴- در بقیه ابواب (ماضی - مصدر - امر) همزه وصل است .
- ۵- همزه مُتَكَلِّمٌ وَحْدَهُ مضارع در همه افعال بدون استثناء قطع است.

(همزه حروف)

- ۱- حرف " ا ل " همیشه همزه اش وصل است (باستثناء " يَا اَللهُ ") . مانند جاءَ الرجلُ الفاضِلُ
- ۲- در بقیه حروف همزه قطع است مثل اَنَّ - اِنَّ - اِلَى - اِنْ - اَلَا

(همزه اسماء)

- ۱- در اسماء اِبْن ، اِبْنَه ، اِثْنَان ، اِمْرُو ، اِمْرُوَة ، اِسْم همزه همیشه وصل است.
- ۲- در بقیه اسماء همزه قطع است ، مانند اِن ، اِذَا ، اُولَئِكَ ، اُولُو ، اَيَّ و غیره .

جدول (۸ - ۶)

اقسام فعل غیر سالم	۱- مَهموز	مَهموزُ الفاء	أَكَلَ
		مَهموزُ العین	سَأَلَ
		مَهموزُ اللام	قَرَأَ
	۲- مُضَاعَف	ثلاثی	مَدَّ
		رباعی	زَلَزَلَ
	۳- مُعْتَل	مُعْتَلُ الفاء یا مِثَال	واوی :
			یا ئی :
		مُعْتَلُ العین یا أَجُوف	واوی :
			یا ئی :
		مُعْتَلُ اللام یا ناقِص	واوی :
			یا ئی :

وَعَدَ

يَسِرُّ

قَالَ

بَاعَ

رَعَا

رَمَى

(جدول ۹ - ۶)

طرز استفاده : در جدولهای ۹-۶ صرف ۱۴ صیغه ماضی و مضارع و ۶ صیغه امر افعال غیرسالم را ملاحظه می کنید. در ستون اول ۱۴ صیغه ماضی معلوم و در ستون دوم ۱۴ صیغه مجهول آن صرف شده اند. در ستونهای سوم و چهارم ۱۴ صیغه مضارع معلوم و مجهول بترتیب صرف شده اند و در ستون پنجم شش صیغه امر حاضر صرف شده اند. در سه سطر اول صیغه های مذکور غائب و در سه سطر بعدی صیغه های مؤنث غائب درج شده اند. سه سطر بعد صیغه های مذکر مخاطب و سه سطر بعد از آنها صیغه های مؤنث مخاطب را نشان میدهند و بالاخره در دو سطر آخر صیغه های متکلم درج شده اند. در قسمت پائین، اسم فاعل و اسم مفعول (مذکر و مؤنث) مربوط به فعل غیرسالم ذکر شده است. ستونهای ششم، هفتم، هشتم و نهم مربوطند به افعال ثلاثی مزید. در ستون ششم صیغه اول ماضی و در ستون هفتم صیغه اول مضارع و در ستون هشتم صیغه اول امر حاضروبالاخره در ستون نهم مصدر مزید فعل درج شده است. همانطور که در این جدولها ملاحظه می کنید قسمت مربوط به افعال ثلاثی مزید از ۸ سطر تشکیل شده است: سطر اول به باب تَفْعِيل، سطر دوم به باب مُفَاعَلَة، سطر سوم به باب اِفْعَال، سطر چهارم به باب تَفْعُل، سطر پنجم به باب تَفَاعُل، سطر ششم به باب اِنْفَعَال، سطر هفتم به باب اِفْتِعَال و سطر هشتم به باب اِسْتِفْعَال اختصاص دارد. باب اِفْعِلَال در این جدولها ذکر نشده است. جدول ۹-۶ مشتمل بر ۲۱ جدول است (جدولهای ۹-۱ تا ۹-۲۱) که در صفحات ۱۴۳-۶ تا ۱۶۳-۶ درج شده اند. در این جدولها صرف افعال ماضی، مضارع و امر و نیز ابواب ثلاثی مزید هر فعل برای اقسام مختلف افعال غیر سالم نشان داده شده است.

مهموز الفاء

ماضی		مضارع		أمر	ابواب مزید		
معلوم		مجهول					
أَثَرٌ	أَثَرًا	أَثَرٌ	يَأْثُرُ	يُؤْثِرُ	أَثَرَ	أَثَرًا	تَأْثِيرًا
أَثَرُوا	أَثَرُوا	يَأْثُرُونَ	يُؤْثِرُونَ	يُؤْثِرُونَ	آثَرَ	آثَرًا	مُؤَاثَرَةً
أَثَرَتْ	أَثَرَتَا	تَأْثُرُ	تُؤْثِرُ	تُؤْثِرُ	تَأَثَرَ	تَأَثَرًا	تَأْثِيرًا
أَثَرْنَ	أَثَرْنَ	يَأْثُرْنَ	يُؤْثِرْنَ	يُؤْثِرْنَ	يَنَأْثِرُ	يَنَأْثِرَانِ	يُنَأْثِرَانِ
أَثَرَتْ	أَثَرْتُمَا	تَأْثُرُ	تُؤْثِرُ	تُؤْثِرُ	يَأْتِثِرُ	يَأْتِثِرَانِ	يَأْتِثِرَانِ
أَثَرْتُمْ	أَثَرْتُمْ	تَأْثُرُونَ	تُؤْثِرُونَ	تُؤْثِرُونَ	يَسْتَأْثِرُ	يَسْتَأْثِرَانِ	يَسْتَأْثِرَانِ
أَثَرْتِ	أَثَرْتُمَا	تَأْثُرِينَ	تُؤْثِرَانِ	تُؤْثِرَانِ	اسم فاعل		
أَثَرْتِنِ	أَثَرْتِنِ	تَأْثُرْنَ	تُؤْثِرْنَ	تُؤْثِرْنَ	آثَرَ - آثَرَهُ		
أَثَرْتُ	أَثَرْنَا	أَثَرْتُ	أَوْثَرُ	أَوْثَرُ	اسم مفعول		
أَثَرْنَا	أَثَرْنَا	نَأْثَرُ	نُؤْثِرُ	نُؤْثِرُ	مَأْثُور - مَأْثُورَهُ		

مهموز اللام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(جدول ٧-٩-٦)
أجوف واوى

ابواب مزید				أمر	مضارع		ماضی					
					مجهول	معلوم	مجهول	معلوم				
تَقُولُ قَالَ قَالَ	يَقُولُ يَقُولُ يَقُولُ	قَالَ قَالَ قَالَ	أَقَالَ أَقَالَ أَقَالَ		يُقَالُ يُقَالُ يُقَالُ	يَقُولُ يَقُولُ يَقُولُ	قَالَ قَالَ قَالَ	قَالَ قَالَ قَالَ	قَالَ قَالَ قَالَ			
تَقُولُ تَقُولُ تَقُولُ	يَقُولُ يَقُولُ يَقُولُ	قَالَ قَالَ قَالَ	أَقَالَ أَقَالَ أَقَالَ		تُقَالُ تُقَالُ تُقَالُ	تَقُولُ تَقُولُ تَقُولُ	قَالَ قَالَ قَالَ	قَالَ قَالَ قَالَ	قَالَ قَالَ قَالَ			
تَقُولُ تَقُولُ تَقُولُ	يَقُولُ يَقُولُ يَقُولُ	قَالَ قَالَ قَالَ	أَقَالَ أَقَالَ أَقَالَ		تُقَالُ تُقَالُ تُقَالُ	تَقُولُ تَقُولُ تَقُولُ	قَالَ قَالَ قَالَ	قَالَ قَالَ قَالَ	قَالَ قَالَ قَالَ			
اسم فاعل قَائِل - قَائِلُهُ				قَوْلِي قَوْلَا قَوْلُنْ	تُقَالِينَ تُقَالَانِ تُقَالُنَّ	تَقُولِينَ تَقُولَانِ تَقُولُنَّ	قُلْتُ قُلْتُمَا قُلْتُنَّ	قُلْتُ قُلْتُمَا قُلْتُنَّ	قُلْتُ قُلْتُمَا قُلْتُنَّ			
اسم مفعول مَقُول - مَقُولُهُ					أُقَالُ نُقَالُ	أَقُولُ نَقُولُ	قُلْتُ قُلْنَا	قُلْتُ قُلْنَا	قُلْتُ قُلْنَا			

ناقص يائي

ماضي				مضارع		ابواب مزيد			
معلوم		مجهول		معلوم	مجهول				
رَمِيَ	رَمِيَا	رُمِيَ	رُمِيَا	يُرْمِي	يُرْمِيَانِ	رَمَى	رَامَ	يُرْمِي	تُرْمِيَهْ
رَمَوْا	رَمِيْنَا	رُمُوا	رُمِيْنَا	يُرْمُونَ	يُرْمُونِ	أَرَمَى	أَرَمَ	يُرْمِي	أُرْمَاهْ
رَمَتْ	رَمَتَا	رُمِيتْ	رُمِيتَا	تُرْمِي	تُرْمِيَانِ	تَرَمَى	تَرَمَ	يَتَرْمِي	تُرْمِيَا
رَمِينَ	رَمِينَا	رُمِينْ	رُمِينَا	يُرْمِينْ	يُرْمِينِ	أَنَرَمَى	أَنَرَمَ	يَنُرْمِي	أَنَرْمَاهْ
رَمِيتْ	رَمِيتُمَا	رُمِيتْ	رُمِيتُمَا	تُرْمِي	تُرْمِيَانِ	أَرْتَمَى	أَرْتَمَ	يَرْتَمِي	أَرْتَمَاهْ
رَمِيتُمْ	رَمِيتُمْ	رُمِيتُمْ	رُمِيتُمْ	تُرْمُونَ	تُرْمُونِ	أَسْتَرَمَى	أَسْتَرَمَ	يَسْتَرْمِي	أَسْتَرْمَاهْ
رَمِيتْ	رَمِيتُمَا	رُمِيتْ	رُمِيتُمَا	تُرْمِينْ	تُرْمِيَانِ	اسم فاعل رَامَ (رَامِي) - رَامِيَانِ			
رَمِيتُنْ	رَمِيتُنَا	رُمِيتُنْ	رُمِيتُنَا	تُرْمِينْ	تُرْمِينِ				
رَمِيتْ	رَمِينَا	رُمِيتْ	رُمِينَا	أُرْمِي	نُرْمِي	اسم مفعول هَرْمِي - هَرْمِيَهْ			
رَمِينَا	رَمِينَا	رُمِينَا	رُمِينَا	أُرْمِي	نُرْمِي				

ناقص یا ئی

ماضی		مضارع		أمر	ابواب مزید			
معلوم	مجهول	معلوم	مجهول					
رَضِيَ	رُضِيَ	يَرْضِي	يَرْضِي		رَضِيَ	يَرْضِي	رَضِيَ	تَرْضِيَهُ
رَضِيَا	رُضِيَا	يَرْضِيَانِ	يَرْضِيَانِ		رَاضٍ	يُراضِي	رَاضٍ	مُراضَاهُ
رَضُوا	رُضُوا	يَرْضَوْنَ	يَرْضَوْنَ		أَرْضَى	يُرضِي	أَرْضَى	إِرضَاءُ
رَضِيتُ	رُضِيتُ	تَرْضَى	تَرْضَى		تَرْضَى	يَتَرْضَى	تَرْضَى	تَرْضِيًّا
رَضِيتَا	رُضِيتَا	تَرْضِيَانِ	تَرْضِيَانِ		تَراضٍ	يَتَراضِي	تَراضٍ	تَراضِيًّا
رَضِينَا	رُضِينَا	يَرْضَيْنَا	يَرْضَيْنَا		إِنْرَضَى	يُنْرَضَى	إِنْرَضَى	إِنْرَضَاءُ
رَضِيتَ	رُضِيتَ	تَرْضَى	تَرْضَى	إِرضَ	إِرتَضَى	يَرتَضِي	إِرتَضَى	إِرتِضَاءُ
رَضِيتُمَا	رُضِيتُمَا	تَرْضِيَانِ	تَرْضِيَانِ	إِرضِيَا	إِستَرْضَى	يَسْتَرْضِي	إِستَرْضَى	إِستِرضَاءُ
رَضِيتُمْ	رُضِيتُمْ	تَرْضَوْنَ	تَرْضَوْنَ	إِرضُوا				
رَضِيتَ	رُضِيتَ	تَرْضَيْنَا	تَرْضَيْنَا	إِرضِيْ	اسم فاعل راضٍ (راضي) - راضِيَانِ راضُونَ - راضِيَه			
رَضِيتُمَا	رُضِيتُمَا	تَرْضِيَانِ	تَرْضِيَانِ	إِرضِيَا				
رَضِيتُنَّ	رُضِيتُنَّ	تَرْضَيْنَا	تَرْضَيْنَا	إِرضِيْنِ				
رَضِيتُ	رُضِيتُ	أَرْضِي	أَرْضِي	أَرْضِي	اسم مفعول مَرْضِيَّ - مَرْضِيَّه			
رَضِينَا	رُضِينَا	نَرْضِي	نَرْضِي	نَرْضِي				

(جدول ١٢ - ٩ - ٦)

مهموزالفاء و اجوف

ماضي				مضارع		ابواب مزيد			
معلوم		مجهول		معلوم		مجهول		أمر	
مذكر غائب	آب	إيب	يُوب	يُوب	يُوب	أوب	يُوب	أوب	تأوب
	آبا	إيبا	يُوبان	يُوبان	يُوبان	آوب	يُوبان	آوب	مُؤاوبه
	آبوا	إيبوا	يُوبون	يُوبون	يُوبون	آآب	يُيب	آآب	إثابة
مذكر غائب مؤنث	آبت	إيبت	تُوب	تُوب	تُوب	تأوب	يتأوب	تأوب	تأوب
	آبتا	إيبتا	تُوبان	تُوبان	تُوبان	تأوب	يتأوب	تأوب	تأوب
	آبن	إبن	يُوبن	يُوبن	يُوبن	إنأوب	ينأوب	إنأوب	إنثيابا
مذكر مخاطب	أبت	إبت	تُوب	تُوب	تُوب	أب	أوبا	أوبا	أوبا
	أبتما	إبتما	تُوبان	تُوبان	تُوبان	أوبا	أوبا	أوبا	أوبا
	أبتم	إبتم	تُوبون	تُوبون	تُوبون	أوبا	أوبا	أوبا	أوبا
مذكر مخاطب مؤنث	أبت	إبت	تُوبين	تُوبين	تُوبين	أوبى	أوبا	أوبا	أوبا
	أبتما	إبتما	تُوبان	تُوبان	تُوبان	أوبا	أوبا	أوبا	أوبا
	أبتن	إبتن	تُوبن	تُوبن	تُوبن	أبن	أوبا	أوبا	أوبا
متكلم وحده	أبت	إبت	أُوب	أُوب	أُوب	أُوب	أُوب	أُوب	أُوب
	أبنا	إبنا	أُوبان	أُوبان	أُوبان	أُوب	أُوب	أُوب	أُوب
	أبت	إبت	أُوبون	أُوبون	أُوبون	أُوب	أُوب	أُوب	أُوب
اسم فاعل				أوبى		أوبى		أوبى	
آتب - آتبه				أوبا		أوبا		أوبا	
اسم مفعول				أوب		أوب		أوب	
مُؤوب - مُؤوبه				أوب		أوب		أوب	

(جدول ١٣-٩-٦)
مهموزالفاء وناقص

ابواب مزيد				أمر	مضارع		ماضي		
					مجهول	معلوم	مجهول	معلوم	
غائب مخبر	آتِي	يُوتِي	آتِي		يُوتِي	يَأْتِي	أَتَى	آتَى	
	آتَا	يُوتَا	آتَا		يُوتِيَانِ	يَأْتِيَانِ	أَتَيَا	آتَيَا	
	آتَوْا	يُوتَوْا	آتَوْا		يُوتُونَ	يَأْتُونَ	أَتَوْا	آتَوْا	
غائب مؤنث	تَأْتِي	يَتَاي	تَأْتِي		تُوتِي	تَأْتِي	أُتِيَتْ	أَتَتْ	
	تَأْتِيَا	يَتَايَا	تَأْتِيَا		تُوتِيَانِ	تَأْتِيَانِ	أُتِيَتَا	أَتَتَا	
	تَأْتَيْنَا	يَتَايَا	تَأْتَيْنَا		يُوتَيْنِ	يَأْتَيْنِ	أُتِينَ	أَتِينَ	
مخاطب مخبر	يَأْتِي	يَسْتَاي	يَأْتِي	تِ وَأَيْتِ تِيَا تُوا	تُوتِي	تَأْتِي	أُتِيَتْ	أَتَيْتَ	
	يَسْتَايَا	يَسْتَايَا	يَسْتَايَا		تُوتِيَانِ	تَأْتِيَانِ	أُتِيَتَا	أَتَيْتُمَا	
	يَسْتَايَا	يَسْتَايَا	يَسْتَايَا		تُوتُونَ	تَأْتُونَ	أُتِيَتُمْ	أَتَيْتُمْ	
اسم فاعل آتِ (آتِي) - آتِيَانِ				تِي وَأَيْتِي تِيَا تَيْنِ	تُوتَيْنِ تُوتِيَانِ تُوتَيْنِ	تَأْتَيْنِ تَأْتِيَانِ تَأْتَيْنِ	أُتِيَتْ أُتِيَتُمَا أُتِيَتْنِ	أَتَيْتَ أَتَيْتُمَا أَتَيْتْنِ	مخاطب مؤنث
اسم مفعول مَاتِي - مَاتِيَه					أُوتِي نُوتِي	آتِي نَاتِي	أُتِيَتْ أُتِينَا	أُتِيَتْ أُتِينَا	متكلم وحده

ابواب مزيد				أمر	مضارع		ماضي	
					معلوم	مجهول	معلوم	مجهول
تَجِيءُ جَاءَ جَاءُوا تَجِيءُ جَاءَ جَاءُوا تَجِيءُ جَاءَ جَاءُوا تَجِيءُ جَاءَ جَاءُوا	يَجِيئُ يَجِيئَانِ يَجِيئُونَ يَجِيئُ يَجِيئَانِ يَجِيئُونَ يَجِيئُ يَجِيئَانِ يَجِيئُونَ يَجِيئُ يَجِيئَانِ يَجِيئُونَ	يَجِيئُ يَجِيئَانِ يَجِيئُونَ يَجِيئُ يَجِيئَانِ يَجِيئُونَ يَجِيئُ يَجِيئَانِ يَجِيئُونَ يَجِيئُ يَجِيئَانِ يَجِيئُونَ	جِيءُ جِيئًا جِيئُوا جِيءُ جِيئًا جِيئُوا جِيءُ جِيئًا جِيئُوا جِيءُ جِيئًا جِيئُوا		يَجِيءُ يَجِيئَانِ يَجِيئُونَ	جِيءُ جِيئًا جِيئُوا	جَاءَ جَاءَ ا جَاءُوا	جَاءَ جَاءَ ا جَاءُوا
					تُجَاءُ تُجَاءَانِ تُجَاءُونَ	جِيئُ جِيئًا جِيئُونَ	جَاءَتْ جَاءَتَا جِئْنَ	جَاءَتْ جَاءَتَا جِئْنَ
				جِيئُ جِيئًا جِيئُوا	تُجَاءُ تُجَاءَانِ تُجَاءُونَ	جِيئُ جِيئًا جِيئُونَ	جِيئَتْ جِيئَتُمَا جِيئْتُمْ	جِيئَتْ جِيئَتُمَا جِيئْتُمْ
اسم فاعل جاء (جائي) - جائيان جاءون - جائيك				جِيئِي جِيئَا جِيئَنَ	تُجَاءُ يِنَ تُجَاءَانِ تُجَاءَنَ	تَجِيئِيْنِ تَجِيئَانِ تَجِيئَنَ	جِيئْتِ جِيئْتُمَا جِيئْتُنَ	جِيئْتِ جِيئْتُمَا جِيئْتُنَ
اسم مفعول مجيئ - مجيئه					أَجَاءُ نُجَاءُ	أَجِيئُ نَجِيئُ	جِيئْتُ جِيئْنَا	جِيئْتُ جِيئْنَا

ابواب مزید				أمر	مضارع مجهول معلوم		ماضی مجهول معلوم		
تَرِيَّةٌ مُرَاءَاةٌ إِرَاءَةٌ	رَآَ رَاءَ أَرِ	يُرَيُّ يُرَائِي يُرى	رَأَى رَأَى أَرَى		يُرَى يُرِيَانِ يُرُونِ	يَرَى يَرِيَانِ يَرُونِ	رُئِيَ رُئِيَا رُؤُوا	رَأَى رَأَى رَأَوْا	مذكر غائب
تَرِيًّا تَرَائِيًّا إِنْرِيَاءٌ	تَرَأَّ تَرَاءَ إِنْرَأَ	يَتَرَأَّى يَتَرَاءَى يَنْرُئِي	تَرَأَى تَرَاءَى إِنْرَأَى		تُرَى تُرِيَانِ يُرِينِ	تَرَى تَرِيَانِ يَرِينِ	رُئِيَتْ رُئِيَتَا رُئِيْنِ	رَأَتْ رَأَتَا رَأَيْنِ	مؤنث غائب
إِرْتِئَاءٌ إِسْتِرْءَاءٌ	إِرْتَأَى إِسْتَرَأَى	يَرْتَأِي يَسْتَرِئِي	إِرْتَأَى إِسْتَرَأَى	رَ رِ رُوا	تُرَى تُرِيَانِ تُرُونِ	تَرَى تَرِيَانِ تَرُونِ	رُئِيَتْ رُئِيْتُمَا رُئِيْتُمْ	رَأَيْتَ رَأَيْتُمَا رَأَيْتُمْ	مذكر مخاطب
اسم فاعل رَاءَ (رَأَى) - رَائِيَانِ رَأُوءَ - رَائِيَّةٌ				رِ رِ رِينِ	تُرِينِ تُرِيَانِ تُرِينِ	تَرِينِ تَرِيَانِ تَرِينِ	رُئِيَتْ رُئِيْتُمَا رُئِيْنِ	رَأَيْتَ رَأَيْتُمَا رَأَيْنِ	مؤنث مخاطب
اسم مفعول مُرَيْ - مَرِيَّةٌ					أُرَى نُرَى	أَرَى نَرَى	رُئِيْتُ رُئِينَا	رَأَيْتُ رَأَيْنَا	مذكر وَحْدَه

لفيف مقرون

ابواب مزید				أمر	مضارع		ماضي		
					مجهول	معلوم	مجهول	معلوم	
تَوْقِيَهْ	وَقَّ	يُوقِي	وَقَّى		يُوقِي	يَقِي	وُقِيَ	وَقِيَ	مُوقِيَهْ
مُوقَاهْ	واق	يُوقِي	واقى		يُوقِيَانِ	يَقِيَانِ	وُقِيَا	وَقِيَا	مُوقِيَانِ
إِيقَاءْ	أُوقِ	يُوقِي	أُوقَى		يُوقُونَ	يَقُونَ	وُقُوا	وَقُوا	مُوقُونَ
تَوْقِيَا	تَوَقَّ	يَتَوَقَّى	تَوَقَّى		تُوقِي	تَقِي	وُقِيَتْ	وَقِيَتْ	مُوقِيَا
تَوَاقِيَا	تَوَاقَ	يَتَوَاقِي	تَوَاقَى		تُوقِيَانِ	تَقِيَانِ	وُقِيَتَا	وَقِيَتَا	مُوقِيَانِ
إِنُوقَاءْ	إِنُوقَ	يَنُوقِي	إِنُوقَى		يُوقِينَ	يَقِينَ	وُقِينْ	وَقِينْ	مُوقِينَ
إِتِّقَاءْ	إِتَّقَ	يَتَّقِي	إِتَّقَى	ق	تُوقِي	تَقِي	وُقِيَتْ	وَقِيَتْ	مُوقِيَا
إِسْتِيقَاءْ	إِسْتَوَقَ	يَسْتَوَقِي	إِسْتَوَقَى	قِيَا قوا	تُوقِيَانِ تُوقُونَ	تَقِيَانِ تَقُونَ	وُقِيَتُمَا وُقِيْتُمْ	وَقِيَتُمَا وَقِيْتُمْ	مُوقِيَانِ
اسم فاعل واق (واقى) - واقِيَانِ واقونَ - واقِيَهْ				قِي قِيَا قِينْ	تُوقِينْ تُوقِيَانِ تُوقِينَ	تَقِينْ تَقِيَانِ تَقِينَ	وُقِيَتْ وُقِيَتُمَا وُقِيْتُنْ	وَقِيَتْ وَقِيَتُمَا وَقِيْتُنْ	مُوقِينْ
اسم مفعول مُوقِي - مُوقِيَهْ					أُوقِي نُوقِي	أَقِي نَقِي	وُقِيْتُ وُقِينَا	وَقِيْتُ وَقِينَا	مُوقِيَهْ

(جدول ١٧ - ٩ - ٦)

لفيف مقرون

ابواب مزید				أمر	مضارع		ماضی		
					مجهول	معلوم	مجهول	معلوم	
تَطْوِيَةٌ	طَوَّ	يُطَوِّي	طَوَّى		يُطَوَّى	يَطْوِي	طَوَّى	طَوَّى	مَاضِي
مُطَاوَاةٌ	طَاوِ	يُطَاوِي	طَاوَى		يُطَوِّيَانِ	يَطْوِيَانِ	طَوَّيَا	طَوَّيَا	مَاضِي
إِطْوَاءٌ	أَطَوَّ	يُطَوِّي	أَطَوَّى		يُطَوُّونَ	يَطْوُونُ	طَوَّوْا	طَوَّوْا	مَاضِي
تَطْوِيَاً	تَطَوَّ	يَتَطَوَّى	تَطَوَّى		تُطَوَّى	تَطْوِي	طَوَّيْتَ	طَوَّيْتَ	مَاضِي
تَطَاوِيَاً	تَطَاوِ	يَتَطَاوِي	تَطَاوَى		تُطَوِّيَانِ	تَطْوِيَانِ	طَوَّيْتَا	طَوَّيْتَا	مَاضِي
إِنِّطْوَاءٌ	إِنِّطَوَّ	يَنِّطَوَّى	إِنِّطَوَّى		يُطَوُّونَ	يَطْوِينُ	طَوَّيْنِ	طَوَّيْنِ	مَاضِي
إِطْوَاءٌ	إِطَوَّ	يُطَوَّى	إِطَوَّى		تُطَوَّى	تَطْوِي	طَوَّيْتَ	طَوَّيْتَ	مَاضِي
إِسْتِطْوَاءٌ	إِسْتَطَوَّ	يَسْتَطَوَّى	إِسْتَطَوَّى		تُطَوِّيَانِ	تَطْوِيَانِ	طَوَّيْتُمَا	طَوَّيْتُمَا	مَاضِي
					تُطَوُّونَ	تَطْوُونُ	طَوَّيْتُمْ	طَوَّيْتُمْ	مَاضِي
اسم فاعل				إِطَوَّى	تُطَوِّيْنِ	تَطْوِيْنِ	طَوَّيْتَ	طَوَّيْتَ	مَاضِي
طَاوِ (طَاوَى) - طَاوِيَانِ				إِطَوِّيَا	تُطَوِّيَانِ	تَطْوِيَانِ	طَوَّيْتُمَا	طَوَّيْتُمَا	مَاضِي
طَاوُونَ - طَاوِيَه				إِطَوِّيْنِ	تُطَوُّونَ	تَطْوِيْنِ	طَوَّيْنِ	طَوَّيْنِ	مَاضِي
اسم مفعول					أُطَوَّى	أَطْوِي	طَوَّيْتُ	طَوَّيْتُ	مَاضِي
مَطْوِيٍّ - مَطْوِيَه					نُطَوَّى	نَطْوِي	طَوَّيْنَا	طَوَّيْنَا	مَاضِي

ماضي معلوم	ماضي مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	أمر	ابواب مزيد
حَيٍّ حَيًّا حَيًّا حَيًّا	حَيٍّ حَيًّا حَيًّا حَيًّا	يُحْيِي يُحْيِي يُحْيِي يُحْيِي	يُحْيِي يُحْيِي يُحْيِي يُحْيِي	حَيَّا حَيَّا حَيَّا حَيَّا	تَحْيِيَّةٌ مُحَايَاةٌ إِخْيَاءٌ
حَيِّتُ حَيِّتَا حَيِّنُ	حَيِّتُ حَيِّتَا حَيِّنُ	تُحْيِي تُحْيِي يُحْيِي	تُحْيِي تُحْيِي يُحْيِي	تَحَيَّا تَحَيَّا إِسْتَحْيَا	تَحْيِيَّةٌ تَحَايِيَا إِسْتَحْيَاءٌ
حَيِّتُ حَيِّتُمَا حَيِّتُمْ	حَيِّتُ حَيِّتُمَا حَيِّتُمْ	تُحْيِي تُحْيِي تُحْيِي	تُحْيِي تُحْيِي تُحْيِي	إِخْيَا إِخْيَا إِخْيَا	
حَيِّتُ حَيِّتُمَا حَيِّتُنَّ	حَيِّتُ حَيِّتُمَا حَيِّتُنَّ	تُحْيِي تُحْيِي تُحْيِي	تُحْيِي تُحْيِي تُحْيِي	إِخْيَا إِخْيَا إِخْيَا	اسم فاعل
حَيِّتُ حَيِّنَا	حَيِّتُ حَيِّنَا	أُحْيَا نُحْيَا	أُحْيَا نُحْيَا		اسم مفعول مَحْيًى - مَحْيِيَّةٌ

[illegible]

ماضی				مضارع		ابواب مزید			
معلوم		مجهول		معلوم		مجهول		أمر	
غائب منکر	أَوَى	أَوِيَا	أَوُوا	يَأْوِي	يَأْوِيَانِ	يَأْوُونَ	يُؤْوِي	أَوِ	أَوِ
	أَوِيَا	أَوِيَا	أَوُوا	يَأْوِيَانِ	يَأْوِيَانِ	يَأْوُونَ	يُؤْوِيَانِ	أَوِ	أَوِ
	أَوِيَا	أَوِيَا	أَوُوا	يَأْوِيَانِ	يَأْوِيَانِ	يَأْوُونَ	يُؤْوِيَانِ	أَوِ	أَوِ
غائب مؤنث	أَوَتْ	أَوَتَا	أَوِينَ	تَأْوِي	تَأْوِيَانِ	تَأْوِينَ	تُؤْوِي	تَأْوِ	تَأْوِ
	أَوَتَا	أَوَتَا	أَوِينَ	تَأْوِيَانِ	تَأْوِيَانِ	تَأْوِينَ	تُؤْوِيَانِ	تَأْوِ	تَأْوِ
	أَوِينَ	أَوِينَ	أَوِينَ	تَأْوِيَانِ	تَأْوِيَانِ	تَأْوِينَ	تُؤْوِيَانِ	تَأْوِ	تَأْوِ
مخاطب منکر	أَوَيْتَ	أَوَيْتُمَا	أَوَيْتُمْ	تَأْوِي	تَأْوِيَانِ	تَأْوُونَ	تُؤْوِي	تَأْوِ	تَأْوِ
	أَوَيْتُمَا	أَوَيْتُمَا	أَوَيْتُمْ	تَأْوِيَانِ	تَأْوِيَانِ	تَأْوُونَ	تُؤْوِيَانِ	تَأْوِ	تَأْوِ
	أَوَيْتُمْ	أَوَيْتُمْ	أَوَيْتُمْ	تَأْوُونَ	تَأْوُونَ	تَأْوُونَ	تُؤْوُونَ	تَأْوِ	تَأْوِ
مخاطب مؤنث	أَوَيْتِ	أَوَيْتُمَا	أَوَيْتِنَّ	تَأْوِينِ	تَأْوِيَانِ	تَأْوِينَ	تُؤْوِينِ	تَأْوِي	تَأْوِي
	أَوَيْتُمَا	أَوَيْتُمَا	أَوَيْتِنَّ	تَأْوِيَانِ	تَأْوِيَانِ	تَأْوِينَ	تُؤْوِيَانِ	تَأْوِي	تَأْوِي
	أَوَيْتِنَّ	أَوَيْتِنَّ	أَوَيْتِنَّ	تَأْوِينَ	تَأْوِينَ	تَأْوِينَ	تُؤْوِينَ	تَأْوِي	تَأْوِي
متكلم وحده	أَوَيْتُ	أَوَيْنَا	أَوَيْنَا	أَوِي	نَأْوِي	نَأْوُونَ	أُؤْوِي	أَوِي	أَوِي
	أَوَيْنَا	أَوَيْنَا	أَوَيْنَا	نَأْوِي	نَأْوِيَانِ	نَأْوُونَ	أُؤْوِيَانِ	أَوِي	أَوِي
	أَوَيْنَا	أَوَيْنَا	أَوَيْنَا	نَأْوُونَ	نَأْوُونَ	نَأْوُونَ	أُؤْوُونَ	أَوِي	أَوِي
اسم فاعل				أَوِي		أَوِي		أَوِي	
أَوِي (أَوِي) - أَوِيَانِ				أَوِي		أَوِي		أَوِي	
أَوُونَ - أَوِيَه				أَوِي		أَوِي		أَوِي	
اسم مفعول				أَوِي		أَوِي		أَوِي	
أَوِي - أَوِيَه				أَوِي		أَوِي		أَوِي	
أَوِي - أَوِيَه				أَوِي		أَوِي		أَوِي	

اجوف بوزن فعل يفعـل

ابواب مزيد				أمر	مضارع		ماضي		
					مجهول	معلوم	مجهول	معلوم	
تَخَوِّفًا	خَوِّفْ	يُخَوِّفُ	خَوِّفْ		يُخَافُ	يَخَافُ	خِيفَ	خَافَ	مذكر غائب
مُخَاوِفَةً	خَاوِفٌ	يُخَاوِفُ	خَاوِفٌ		يُخَافَانِ	يَخَافَانِ	خِيفَا	خَافَا	
إِخَافَهُ	أَخَفَ	يُخِيفُ	أَخَافَ		يُخَافُونَ	يَخَافُونَ	خِيفُوا	خَافُوا	
تَخَوَّفًا	تَخَوَّفْ	يَتَخَوَّفُ	تَخَوَّفْ		تُخَافُ	تَخَافُ	خِيفْتُ	خَافْتُ	مؤنث غائب
تَخَاوَفًا	تَخَاوَفٌ	يَتَخَاوَفُ	تَخَاوَفٌ		تُخَافَانِ	تَخَافَانِ	خِيفْتَا	خَافْتَا	
إِنْخِيفًا	إِنْخَفَ	يَنْخِيفُ	إِنْخَافَ		يُخَفْنَ	يَخَفْنَ	خُفْنِ	خَفْنِ	
إِسْتِخَافًا	إِسْتَخَفَ	يَسْتَخِيفُ	إِسْتَخَافَ	خَفَ	تُخَافُ	تَخَافُ	خُفْتُ	خَفْتُ	مذكر مخاطب
				خَافَا	تُخَافَانِ	تَخَافَانِ	خُفْتُمَا	خَفْتُمَا	
				خَافُوا	تُخَافُونَ	تَخَافُونَ	خُفْتُمْ	خَفْتُمْ	
اسم فاعل خَائِفٌ - خَائِفَةٌ				خَافِي	تُخَافِينِ	تَخَافِينِ	خُفِبْ	خَفِبْ	مذكر مخاطب مؤنث
				خَافَا	تُخَافَانِ	تَخَافَانِ	خُفْتُمَا	خَفْتُمَا	
				خَفْنِ	تُخَفْنَ	تَخَفْنَ	خُفْنِ	خَفْنِ	
اسم مفعول مَخَوْفٌ - مَخَوْفَةٌ					أُخَافُ	أَخَافُ	خُفْتُ	خَفْتُ	متكلم وحده
					تُخَافُ	نَخَافُ	خُفْنَا	خَفْنَا	

(جـ د و ل ١٠-٦)
نون تأکید

نون تأکید خفیفه	نون تأکید ثقیله			
يَنْصُرْنَ	يَنْصُرْنَ	مفرد	مُذَكَّرٌ	مُفَايَبٌ
	يَنْصُرَانِ	مثنى		
يَنْصُرُونَ	يَنْصُرُونَ	جمع		
تَنْصُرْنَ	تَنْصُرْنَ	مفرد	مُؤَنَّثٌ	
	تَنْصُرَانِ	مثنى		
يَنْصُرْنَ	يَنْصُرْنَ	جمع		
تَنْصُرْنَ	تَنْصُرْنَ	مفرد	مُذَكَّرٌ	مُخَاطَبٌ
	تَنْصُرَانِ	مثنى		
تَنْصُرُونَ	تَنْصُرُونَ	جمع		
تَنْصُرْنَ	تَنْصُرْنَ	مفرد	مُؤَنَّثٌ	
	تَنْصُرَانِ	مثنى		
تَنْصُرُونَ	تَنْصُرُونَ	جمع		
أَنْصُرْنَ	أَنْصُرْنَ		وَحْدَهُ	مُتَكَلِّمٌ
نَنْصُرْنَ	نَنْصُرْنَ			

” مثال برای اعراب فمـل ”

اعراب جزم	اعراب نصب	اعراب رفع
لَمْ يَذْهَبْ	أَنْ يَذْهَبَ	يَذْهَبُ
لَمْ يَذْهَبَا	أَنْ يَذْهَبَا	يَذْهَبَانِ
لَمْ يَذْهَبُوا	أَنْ يَذْهَبُوا	يَذْهَبُونَ
لَمْ تَذْهَبْ	أَنْ تَذْهَبَ	تَذْهَبُ
لَمْ تَذْهَبَا	أَنْ تَذْهَبَا	تَذْهَبَانِ
لَمْ يَذْهَبْنَ	أَنْ يَذْهَبْنَ	يَذْهَبْنَ (مبنی)
لَمْ تَذْهَبِ	أَنْ تَذْهَبِ	تَذْهَبُ
لَمْ تَذْهَبَا	أَنْ تَذْهَبَا	تَذْهَبَانِ
لَمْ تَذْهَبُوا	أَنْ تَذْهَبُوا	تَذْهَبُونَ
لَمْ تَذْهَبِي	أَنْ تَذْهَبِي	تَذْهَبِينَ
لَمْ تَذْهَبَا	أَنْ تَذْهَبَا	تَذْهَبَانِ
لَمْ تَذْهَبْنَ	أَنْ تَذْهَبْنَ	تَذْهَبْنَ (مبنی)
لَمْ أَذْهَبْ	أَنْ أَذْهَبَ	أَذْهَبُ
لَمْ نَذْهَبْ	أَنْ نَذْهَبَ	نَذْهَبُ

(جدول ٢ - ١١ - ٦)

مضارع منصوب و مجزوم

سالم مهموز		مضارع ف		اجوف		ناقص	
منصوب	مجزوم	منصوب	مجزوم	منصوب	مجزوم	منصوب	مجزوم
يَفْعَلُ يَفْعَلَا يَفْعَلُوا	يَفْعَلُ يَفْعَلَا يَفْعَلُوا	يَمْدُ يَمْدَا يَمْدُوا	يَمْدُ و يَمْدُدُ يَمْدَا يَمْدُوا	يَقُولُ يَقُولَا يَقُولُوا	يَقُولُ يَقُولَا يَقُولُوا	يَغْزُو يَغْزُوا يَغْزُوا	يَغْزُو يَغْزُوا يَغْزُوا
تَفْعَلُ تَفْعَلَا تَفْعَلُنَ	تَفْعَلُ تَفْعَلَا تَفْعَلُنَ	تَمْدُ تَمْدَا تَمْدُنَ	تَمْدُ و تَمْدُدُ تَمْدَا يَمْدُدُنَ	تَقُولُ تَقُولَا يَقُلْنَ	تَقُولُ تَقُولَا يَقُلْنَ	تَغْزُو تَغْزُوا يَغْزُونَ	تَغْزُو تَغْزُوا يَغْزُونَ
تَفْعَلُ تَفْعَلَا تَفْعَلُوا	تَفْعَلُ تَفْعَلَا تَفْعَلُوا	تَمْدُ تَمْدَا تَمْدُوا	تَمْدُ و تَمْدُدُ تَمْدَا تَمْدُوا	تَقُولُ تَقُولَا تَقُولُوا	تَقُولُ تَقُولَا تَقُولُوا	تَغْزُو تَغْزُوا تَغْزُوا	تَغْزُو تَغْزُوا تَغْزُوا
تَفْعَلِي تَفْعَلَا تَفْعَلُنَ	تَفْعَلِي تَفْعَلَا تَفْعَلُنَ	تَمْدِي تَمْدَا تَمْدُنَ	تَمْدِي تَمْدَا تَمْدُنَ	تَقُولِي تَقُولَا تَقُلْنَ	تَقُولِي تَقُولَا تَقُلْنَ	تَغْزِي تَغْزُوا تَغْزِينَ	تَغْزِي تَغْزُوا تَغْزِينَ
أَفْعَلُ نَفْعَلُ	أَفْعَلُ نَفْعَلُ	أَمْدُ نَمْدُ	أَمْدُ و أَمْدُدُ نَمْدُ و نَمْدُدُ	أَقُولُ نَقُولُ	أَقُولُ نَقُولُ	أَغْزُو نَغْزُو	أَغْزُو نَغْزُو

(جدول ۱۲-۶)

"اسمهای غیر مُنْصَرِف"

- ۱- هراسم خا ص (عَلم) که غیر عربی باشد : اَنوشیروان ، عَکاه ، هارپس .
- ۲- هرعلی که آخرش (ا ن) زائد داشته باشد : عثمان ، عمران .
- ۳- هرعلی که مونث باشد : مُعاویة ، مَریم ، زَینب .
- ۴- هرعلی که در اولش یکی از حروف اتین (ا - ت - ی - ن) باشد :
اِبْراهِیم ، تَغَلَب ، یوسف ، نرجس .
- ۵- هرعلی که بوزن مخصوص فعل باشد : اِبْراهِیم ، یزید .
- ۶- هراسم مونثی که علامت تانیث آن الف مقصور یا محدود باشد :
بَیضاء ، نَوَراء ، کُبَری ، جَدباء ، صُفْری ، عَظْمی ، اَعْلی .
- ۷- هرصفتی که بوزن اَفْعَل باشد : اَعْظَم - اَکْثَر
- ۸- هرصفتی که بوزن فَعْلان باشد : سَکْران

- ۹- هر جمع مکسری که مُنتَهی الجُموع باشد. مراد از جمع مُنتَهی الجُموع هر جمعی است که پس از الف تکسیر آن دو حرف متحرک باشد (که حرف اول مکسور است) ، یا سه حرف که حرف وسطش ساکن باشد : اُکْثَرُم ، مُعَايِد ،
مُصَابِیح ، رِیّا حین
=====

(جدول ۱۳ - ۶)

حروف جاره

ب (به)، مِنْ (از)، عَنْ (از)، إِلَى (به - تا - بسوی)، عَلَى (بر)،
 فِي (در)، رَبَّ (ای بسا) حَتَّى (تا)، كَ (مانند)، لِ (برای)، وَ
 (قسم به)، تَ (قسم به)، مُذْ (از)، مُنْذُ (از)، خَلا (جز)، عَدَا (جز)،
 حَاشَا (جز).

(جدول ۱۴-۶)

سائر اسمهای مبنی

كَيْفَ (چگونه) ، كَمْ (چقدر) ، حَيْثُ (جائیکه) ، لَدُنْ (نزد) ، لَدَى (نزد) ،
 اَيْنَ (کجا) ، اِنْ (وقتی که) ، لَمَّا (هنگامی که) ، مَتَى (هر وقت ، چه وقت) ،
 آه (درد دارم) ، بَخَّ (به به ، میستایم) ، اُف (دلتنگی و کراهت دارم) ،

(جدول ۱۵-۶)

جدول اسماء رائج الاضافه يالا زم الاضافه

كل (همه - هر) ، بَعْض (برخی) ، مِثْل (مانند) ، شَبَه (مانند) ، غَيْر
 (بجز) ، سَوِي (مگر) ، كَلَّا وَكَلْتَا (هريك ، هر دو) ، زُو (صاحب) ، زَات
 (صاحب) ، لَدَى (نزد) ، لَدُنْ (نزد) ، عِنْدُ (نزد) ، وَحْدَ (بتنهائی) ،
 جَمِيع (همه) ، مَعَ (با) ، أَيْ (هر) ، قَبْلُ ، بَعْدُ ، فَوْقُ ، تَحْتَ
 يَمِين ، يَسَار ، خَلْفَ ، أَمَامَ ، تَلْقَاءُ ، سُبْحَانَ ، مَعَانَ ، أُولَآءِ ، بَيْنَ ، دُونَ .

Copyright © 1986 by the National Spiritual Assembly
of the Bahá'ís of the United States

World Rights Reserved

Learning Arabic: A Self Study Program

including six audio cassettes

by
Amrollah Hemmat
and
Bijan Samali

Volume II

Parts 5-6

published by
The National Persian/American Affairs Committee
of the
National Spiritual Assembly
of the Bahá'ís of the United States
1986